تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب پنجاه و یکم**

**حشر انسانی**

**اوضاع طبیعی و انسانی قیامت**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**موضـوع :      صفحـه :**

**مقدمـه مــــؤلــــف 9**

**بخش اول: حشر انسانی (اوضاع طبیعی و انسانی قیامت)**

**فصل اول : وضعيت انساني در روز محشر 11**

### قسمت اول: کیفیت زنده کردن مردگان 11

### نمونه عملي از نحوة زنده كردن مردگان

**قسمت دوم: کلیاتی از آغاز و انجام قیامت 15**

### الف: قيامت چگونه آغاز مي شود؟

1. **با نفخة اول همه مي ميرند !**

**2 – با نفخه دوم همه زنده مي شوند !**

**3- تاريكي زمين زايل مي گردد !**

**4- نامه هاي اعمال گشوده مي شوند !**

**5- گواهان احضار مي شوند !**

**6- داوري واقعي آغاز مي شود !**

**7 – اعمال به صاحبانش رد مي شود !**

### ب: احكام كيفر اجرا مي شود!

**1- اولين سؤال خازنان جهنم**

**2- دستور دخول از ابواب جهنم**

### ج: احكام پاداش اجرا مي شود!

**1- سوق داده شدن متقين بصورت گروهي به بهشت**

**2- صدق وعدة پروردگار**

**3- وراثت زمين بهشت**

**4- اقامت و استفاده دلخواه از بهشت**

**5- داوري بحق، و حمد خداي سبحان**

### اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر

**قسمت سوم: مشخصه های قیامت 23**

### مشخصه ها و معرفه هاي قيامت و روز حشر

### معرفه اول قيامت: روز جمع شدن تمام مردم ( از اولين تا آخرين)

### تفاوت حساب روز قيامت با بازجوئي هاي برزخ يا قبر

### معرفه دوم قيامت: روز مشهود

### ظهور و بروز اسرار باطن ها

### معرفه سوم قيامت: زمان وقوع

### معرفه چهارم قيامت: تكلم در روز قيامت

### چگونگي تكلم در روز قيامت

### ظهور ملكات نفساني به جاي تكلم در قيامت

### روز شهادت گواهان ( تكلم اضطراري و بي اختيار )

### معرفه پنجم قيامت: ظهور نتيجه اعمال انسان (پايان اختيار و عمل )

### روز قيامت، ظرف جزا ( نه ظرف عمل)

### معرفه ششم قيامت : سعادت و شقاوت

### بهشت يا آتش در قيامت ( انتهاي سير انساني )

### تدارك براي سفر با سعادت آخرت

### صداي نفس بدبختان در آتش جهنم

### از معرفه هاي قيامت: برطرف شدن ترديدها

### هرکس آنچه کرده می داند!

### کورشدگان و فراموش شدگان روز محشر

### اصناف سه گانه مردم در روز محشر

### خروج از قبر، و فاش شدن نهان انسان

### حال فزع کل موجودات

### موقفي از پنجاه مواقف روز قيامت

### قيامت در سوره قيامت

### روزي كه مؤمنين، استهزاگران را نظاره مي كنند!

### قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قيامت

### روزي كه بت و بت پرست با هم محشور مي شوند

### حشر جمعي مشركين و خدايان دروغين

### روز بي يار و بي ياور

### حشر، و ظهور مالكيت حقيقي الهي

### خلق قيامت، و نفخ صور، و كيفيت احضار و حشر عام

### نشر و باز شدن طومار مردگان در پيشگاه الهي

### قسمت چهارم: وضعیت زنده شدگان 49

### بازگشت خاك هر قالبي به قالب روح خود

### ورود به قيامت با سائق و شاهد

### كنار رفتن پرده غفلت و تيزبين شدن ديدگان

### فرشته موکل تحویلش می دهد !

### شرح روزي كه در صور دميده مي شود!

### پایان سرنوشت انسانها

### رستاخيز همه مردگان با آخرین نفخة صور

### حال مردم در نفخه اول صور و در نفخه دوم صور

### کیفیت نفخ و دمیدن در صور

### از قبرها با سرعت بيرون مي آيند!

### تلاطم انساني قبل از قيامت و نفخ صور براي جمع شدن

### صحرای محشر

### سوال يوم حشر

### هلاك شدگان در پيشگاه خدا حاضر خواهند شد!

### ظهور دهشت و اهوال غير قابل تصور در قيامت

### روز آزفه، دلها از شدت ترس به گلوگاه مي رسد!

### يوم التناد، روز فريادهاي بلند و فرارهاي بي فايده

### شدت روز قيامت و ناتواني مستكبرين از سجده

### توصيف روز قيامت و عذاب كفار در آن

### روزي سخت بر كافران، روز نقر ناقور

### بطشة كبري! انتقام الهي

### حال انسان در روز قيامت

### حال جمعی مردم در روز قيامت

### احوال متفاوت انسانها در وقوع صيحه آسماني

### طامّة كبري - ضابطة سكونت در جهنم و سكونت در بهشت

### مقام پروردگار، و كسي كه از آن بترسد !

### روزي كه چشم ها خيره مي شود و عقل ها زايل مي گردد !

**قسمت پنجم: رستاخیز سایر موجودات 76**

### حشر تمامی جنبندگان روی زمین و پرندگان هوا

### سؤالات و ابهامات در حشر حيوانات

### اثبات حشر براي حيوانات

### شباهت حشر حيوانات به حشر انسان

### حشر آسمانها و زمين و آفتاب و ماه و سنگها و غير آن

### عدم اثبات پيامبر بر غير انسان

**فصل دوم: تغييرات طبيعي و هول روز قيامت 81**

### سقوط نظام دنيا و نشانه های آن

**نشانه 1- محو شدن نور ستارگان**

**نشانه 2- شکافته شدن آسمان**

**نشانه 3- ریشه کن شدن کوهها**

**نشانه 4- حاضر شدن انبیاء**

### زلزلۀ عظیم - إِنَّ زَلْزَلَةَ الساعَةِ شىْ‏ءٌ عَظِيمٌ‏!

**نشانه 5- وقوع زلزله عظیم**

**نشانه 6- رها کردن عزیزان**

**نشانه 7- گیج و دهشت زده شدن آدمها**

### سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمين

**نشانه 8- پیچیده و تاریک شدن خورشید**

**نشانه 9- سقوط و تیره شدن ستارگان**

**نشانه 10- راه افتادن کوهها**

**نشانه 11- بی صاحب ماندن اموال**

**نشانه 12- محشور شدن وحوش**

**نشانه 13- آتش شدن دریاها**

**نشانه 14- رسیدن نفوس به زوج خود**

**نشانه 15- سوال از دختران زنده بگور شده**

### نشانه 16- باز شدن نامه های اعمال

### نشانه 17- کنده شدن و پیچیده شدن آسمانها

### نشانه 18- افروخته شدن دوزخ

### نشانه 19- نزدیک شدن بهشت به اهل آن

### نشانه 20- پی بردن فرد به اعمال خود

### تغييرات شروع قيامت و نشانه های آن

### نشانه 21- منشق و منقاد شدن آسمان

### نشانه 22- گشاد شدن زمین و بیرون ریختن مردگان

### به راه افتادن كوهها و نمودارشدن زمين

### نشانه 23- برکنده شدن کوهها و ظهور افق زمین

### باز شدن درهای آسمان و سراب شدن کوهها

**نشانه 24- باز شدن درهای آسمان**

**نشانه 25- تلاشی و تبدیل کوهها به سراب**

### شرحي از تبدلات روز قيامت

**نشانه 26- تغییر یافتن زمین و آسمان به شکل دیگر**

### تخت و هموار شدن زمین

### نشانه 27- ذره ذره شدن کوهها و تخت شدن زمین

### درهم پیچیده شدن طومار آسمانها

**نشانه 28- پیچیده شدن آسمان مانند طومار**

### حركت كوه ها مانند ابرها

**نشانه 29- حرکت کوه ها چون ابرها**

### آسمان چون مس گداخته، كوهها چون پشم حلاجي شده!

**نشانه 30- آسمان مثل مس ذوب شده**

**نشانه 31- کوهها مثل پشم حلاجی شده**

### تيره شدن ماه و جمع شدن آن با خورشيد

**نشانه 32- خسوف و تاریک شدن ماه**

**نشانه 33- جمع شدن ماه و خورشید با هم**

### روزي كه آسمان دودي آشكار بياورد!

**نشانه 34- دود آوردن آسمان**

### تاريكي زمين زايل گردد !

**نشانه 35- روشن شدن زمین با نور پروردگار**

### در چنين روزى قيامت بپا مى‏شود!

**نشانه 36- دمیده شدن در صور**

**نشانه 37- کوبیده شدن زمین و کوهها**

**نشانه 38- منشق و واهی شدن آسمان**

**نشانه 39- ظاهر شدن ملائکه و عرش برای انسانها**

**نشانه 40- فاش شدن عقاید و اعمال انسان برای خدا**

### زمين هموار قيامت، محل استقرار همه مردگان

### نشانه 41- قرارگرفتن همه مردگان در روی زمین

### حوادث آغاز واقعه

**نشانه 42- زیر و رو شدن نظام عالم**

**نشانه 43- تکان خوردن زمین با زلزله عظیم**

**نشانه 44- آرد شدن کوهها و پراکنده شدن آنها در هوا**

### وقتي كه آسمان بشكافد و ستارگان فرو ريزند!

**نشانه 45- انفطار و پاره شدن آسمان**

**نشانه 46- درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار**

**نشانه 47- متصل و مخلوط شدن دریاها باهم**

**نشانه 48- منقلب شدن خاک قبرها و ظاهر شدن مردگان**

### زمين را چه رخ داده چنين مي لرزد؟

**نشانه 49- زلزله های پی در پی زمین و خروج اثقال آن**

**نشانه 50- سخن گفتن زمین از حوادث واقع در روی آن**

**نشانه 51- متمایز شدن افراد برای دیدن اعمال خود**

### حادثه كوبنده، و ميزان اعمال

**نشانه 52- پراکنده شدن مردم مانند ملخ روی زمین**

**نشانه 53- متلاشی شدن کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی**

### روزي كه جوان را پير مي كند!

**نشانه 54- تبدیل شدن کوهها به تل ماسه**

**نشانه 55- انفطار و شکافته شدن آسمان**

### بطشۀ کبری

### شکافته شدن آسمان و آمدن ملائکه

### نشانه 56- شکافته شدن آسمان با ابرها و نزول ملائکه

### صیحه شدید روز قیامت

**نشانه 57- آمدن صیحه شدید و فرار انسان از خانوادة خود**

### وقوع راجفه و رادفه

**نشانه 58- زلزله وحشتناک و صیحه عظیم**

**فصل سوم : يوم الفصل، روز ميقات جمعي 110**

### يوم الفصل، روز ميقات انسانها از اولين تا آخرين

### يوم الفصل، ميقات و وعده گاه خلق

### يوم الفصل، و كمينگاه بودن جهنم

### يوم الفصل، و بهشت رستگاران

### يوم الفصل، و ربوبيت عمومي رحمان

### يوم الفصل، خيزش و صف بندي روح و ملائكه

### يوم الفصل، ذلك اليوم الحق

### تمتع مجرمين در دنيا و عذابشان در يوم الفصل

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

**(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**حشر انسانی**

**اوضاع طبیعی و انسانی قیامت**

**فصل اول**

وضعيت انساني در روز محشر

##### **قسمت اول: کیفیت زنده کردن مردگان**

# نمونه عملي از نحوه زنده كردن مردگان

* ” وَ إِذْ قَالَ إِبْرَهِيمُ رَب أَرِنى كيْف تُحْىِ الْمَوْتى قَالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلى وَ لَكِن لِّيَطمَئنَّ قَلْبى قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطيرِ فَصرْهُنَّ إِلَيْك ثُمَّ اجْعَلْ عَلى كلّ‏ِ جَبَلٍ مِّنهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَك سعْياً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ،
* و بياد آور آن زمان را كه ابراهيم گفت: پروردگارا نشانم بده كه چگونه مردگان را زنده مى‏كنى؟ فرمود مگر ايمان ندارى؟ عرض كرد، چرا !ولى مى‏خواهم قلبم آرامش يابد، فرمود: پس چهار مرغ بگير و قطعه قطعه كن و هر قسمتى از آن را بر سر كوهى بگذار آنگاه يك يك آنها را صدا بزن، خواهى ديد كه با شتاب نزد تو مى‏آيند و بدان كه خدا مقتدرى شكست ناپذير و محكم كار است! “

آيه شريفه دلالت مى‏كند بر اينكه ابراهيم عليه‏السلام‏ درخواست كرده بود كه خدا كيفيت احيا و زنده كردن را به او نشان دهد، نه اصل احيا را.

يعني، سؤال از كيفيت افاضه حيات بر مردگان كرده، **و اينكه خدا با اجزاى آن مرده چه مى‏كند كه زنده مى‏شوند؟** و اين به عبارتى همان است كه خداى سبحان آن را ملكوت اشياء خوانده و فرموده:

* ” انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون، فسبحان الذى بيده ملكوت كل شى‏ء!
* امر او هر گاه چيزى را بخواهد ايجاد كند تنها به اين است كه به آن بگويد: باش و او موجود شود، پس منزه است خدائى كه ملكوت هر چيزى به دست اوست! “

ابراهيم عليه‏السلام‏ تقاضا نكرد كه مى‏خواهم ببينم اجزاى مردگان چگونه حيات را مى‏پذيرند، و دوباره زنده مى‏شوند، بلكه تقاضاى اين را كرد **كه مى‏خواهم فعل تو را ببينم كه چگونه مردگان را زنده مى‏كنى،** و اين تقاضا، تقاضاى امر محسوس نيست، هر چند كه منفك و جدا از محسوس هم نمى‏باشد، چون اجزائى كه حيات را مى‏پذيرند مادى و محسوسند و ليكن همانطور كه گفتيم تقاضاى آنجناب تقاضاى مشاهده فعل خدا است كه امرى است نامحسوس، پس در حقيقت ابراهيم عليه‏السلام‏ درخواست حق اليقين كرده است.

خداي تعالي در جواب آن حضرت فرمود:

* ” قال فخذ اربعة من الطير، فصرهن اليك، ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن ياتينك سعيا...،
* گفت: چهار پرنده برگير، و نزد خويش پاره پاره كن، سپس بر هر كوهي پاره اي از آنها بگذار، و ندايشان كن، كه دوان سوي تو آيند...!“

اين قصه آنطور كه در ابتداء به نظر مى‏رسد، يك داستان ساده نيست، اگر به اين سادگى‏ها بود، كافى بود كه خود خداى تعالى مرده‏اى را ( هر چه باشد، چه مرغ و چه حيوانى ديگر، ) پيش روى ابراهيم عليه‏السلام‏ زنده كند، و زائد بر اين، كار لغو و بيهوده‏اى باشد، در حالى كه قطعا چنين نيست و ما مى‏بينيم قيودى و خصوصياتى زائد بر اصل معنا در اين كلام اخذ شده است، مثلا قيد شده:

1 - آن مرده‏اى كه مى‏خواهد زنده‏اش كند مرغ باشد.

2 - مرغ خاصى و به عدد خاصى باشد.

3- مرغها زنده باشند و خود ابراهيم عليه‏السلام آنها را بكشد.

1. بايد آنها را به هم مخلوط كند، بطوريكه اجزاى بدن آنها به هم آميخته گردند.
2. بايد گوشتهاى درهم شده را چهار قسمت كند و هر قسمتى را در محلى دور از قسمت‏هاى ديگر بگذارد، مثلا هر يك را بر قله كوهى بگذارد.
3. عمل زنده كردن به دست خود ابراهيم انجام شود، ابراهيمى كه خودش درخواست كرده بود.
4. با دعا و صدا كردن آن جناب زنده شوند.
5. هر چهار مرغ نزدش حاضر گردند.

اين خصوصيات زائد بر اصل قصه، بطور مسلم در معنائى كه مورد نظر بوده و خداى تعالى مى‏خواسته به ابراهيم عليه‏السلام‏ بفهماند، دخالت داشته است.

نكته اول: گفتار ابراهيم عليه‏السلام اقتضا مى‏كرد كه خداى تعالى عمل احيا را به دست خود آن جناب اجرا كند، لذا مى‏فرمايد: چهار مرغ بگير، و سپس آنها را به دست خود ذبح كن، و بعد بر سر هر كوهى قسمتى از آن بگذار، كه در اين سه جمله، و در جمله ” سپس آنها را بخوان،“ مطلب به صيغه امر آمده و در آيه ياتينك سعيا خداى تعالى دويدن مرغان، به سوى ابراهيم عليه‏السلام را كه همان زنده شدن مرغان است مرتبط و متفرع بر دعوت او كرده، پس معلوم مى‏شود آن سببى كه حيات را به مرده‏اى كه قرار است زنده شود، افاضه مى‏كند، همان **دعوت** ابراهيم عليه‏السلام است، با اينكه ما مى‏دانيم كه هيچ زنده شدن و احيائى بدون امر خداى تعالى نيست، پس معلوم مى‏شود كه دعوت ابراهيم عليه‏السلام‏ به امر خدا، به نحوى متصل به امر خدا بوده كه گوئى زنده شدن مرغان هم از ناحيه امر خدا بوده، و هم از ناحيه دعوت او، و اينجا بود كه ابراهيم عليه‏السلام كيفيت زنده شدن مرغان يعنى افاضه حيات از طرف خدا به آن مردگان را مشاهده كرد.

اما نكته دوم، در كلمه ” موتى“ است، از اين كلمه فهميده مى‏شود كه كثرت مردگان دخالتى در سؤال آن جناب داشته، و اين دخالت لابد از اين جهت است كه وقتى جسدهاى متعددى بپوسند، و اجزاى آنها متلاشى شده، و صورتها دگرگون گردد، حالت تميز و شناخت فرد فرد آنها از بين مى‏رود و كسى نمى‏فهمد مثلا اين مشت خاك، خاك كدام مرده است، و همچنين ديگر ارتباطى ميان اجزاى آنها باقى نمى‏ماند، و همه در ظلمت فنا گم شده و چون داستانهاى فراموش شده از ياد مى‏روند، نه در خارج خبرى از آنها باقى مى‏ماند، و نه در ذهن، و با چنين وضعى، چگونه قدرت زنده كننده به همه آنها و يا به يكى از آنها احاطه پيدا مى‏كند؟ در حالى كه محاطى در واقع نمانده، تا محيطى به آن احاطه يابد!

سخن كوتاه اينكه: خداى تعالى در پاسخ ابراهيم عليه‏السلام‏ به او دستور داد تا چهار عدد مرغ بگيرد، آنگاه زنده شدن آنها را مشاهده كند، يعنى نخست آن مرغ‏ها و اختلاف اشخاص و اشكال آنها را ببيند و كاملا بشناسد، و سپس هر چهار مرغ را كشته و اجزاى همه را در هم بياميزد، آنطور كه حتى يك جزء مشخص در ميان آنها يافت نشود، و سپس گوشت كوبيده شده را چهار قسمت نموده و بر سر هر كوهى قسمتى از آنرا بگذارد، تا بطور كلى تميز و تشخيص آنها از ميان برود، و آنگاه يك يك را صدا بزند، و ببيند چگونه با شتاب پيش او حاضر مى‏شوند، در حالى كه تمامى خصوصيات قبل از مرگ را دارا مى‏باشند .

همه اينها تابع **دعوت** آن جناب بود، و دعوت آن جناب متوجه روح و نفس آن حيوان شد، نه جسدش، چون جسدها تابع نفس‏ها هستند، و بدنها فرع و تابع روح هستند. و وقتى ابراهيم عليه‏السلام مثلا روح خروس را صدا زد و زنده شد، قهرا بدن خروس نيز به تبع روحش زنده مى‏شود، بلكه تقريبا نسبت بدن به روح ( به عنايتى ديگر) همان نسبتى است كه سايه با شاخص دارد، اگر شاخص باشد سايه‏اش هم هست، و اگر شاخص يا اجزاى آن به طرفى متمايل شود، سايه آن نيز به آن طرف متمايل مى‏گردد، و همينكه شاخص معدوم شد، سايه هم معدوم مى‏شود.

خداى سبحان هم وقتى موجودى از موجودات جاندار را ايجاد مى‏كند، و يا زندگى را دوباره به اجزاى ماده مرده آن بر مى‏گرداند، اين ايجاد نخست به روح آن موجود تعلق مى‏گيرد، و آنگاه به تبع آن، اجزاى مادى نيز موجود مى‏شود، و همان روابط خاصى كه قبلا بين اين اجزا بود مجددا برقرار مى‏گردد، و چون اين روابط نزد خدا محفوظ است و مائيم كه احاطه‏اى به آن روابط نداريم .

پس تعين و تشخيص جسد به وسيله تعين روح است، و جسد بلافاصله بدون هيچ مانعى بعد از تعين روح متعين مى‏شود، و به همين مطلب اشاره مى‏كند آنجا كه مى‏فرمايد:

” و اعلم ان الله عزيز حكيم،“ يعنى بدان كه خدا عزيز است، و هيچ چيزى نمى‏تواند از تحت قدرت او بگريزد، و از قلم او بيفتد، و خدا حكيم است، و هيچ عملى را به جز از راهى كه لايق آن است انجام نمى‏دهد، به همين جهت بدن و جسدها را با احضار و ايجاد ارواح ايجاد مى‏كند، نه به عكس.

و اگر فرمود: بدان كه خدا عزيز و حكيم است براى اين بود كه بفهماند خطور قلبى ابراهيم عليه‏السلام‏ كه او را وادار كرد چنين مشاهده‏اى را درخواست كند، خطورى مربوط به معناى دو اسم خداى تعالى يعنى عزيز و حكيم بوده است، لذا در پاسخ او عملى انجام داد تا علم به حقيقت عزت و حكمت خدا براى او حاصل شود .

آيه 260 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 531

##### **قسمت دوم: کلیاتی از آغاز و انجام قیامت**

( **مطالبي كه در این مقدمه مي آيد يك دوره كامل از وقايعي است كه در قيامت از اولين دميدن صور تا آخرين مرحله استقرار انسانها در بهشت يا دوزخ اتفاق مي افتد. تفصيل اين مطالب شامل تمامي مباحث اين كتاب در فصلهاي مختلف آن است كه در بقيه فصل ها مشروحاً آمده است، و در اينجا به طور خلاصه به عنوان آغاز قيامت بيان مي شود. امین :** )

# الف: قيامت چگونه آغاز مي شود؟

* ” وَ نُفِخَ فى الصورِ فَصعِقَ مَن فى السمَوَتِ وَ مَن فى الأَرْضِ إِلا مَن شاءَ اللَّهُ ثمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظرُونَ‏،
* وَ أَشرَقَتِ الأَرْض بِنُورِ رَبهَا وَ وُضِعَ الْكِتَب وَ جِاى‏ءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشهَدَاءِ وَ قُضىَ بَيْنهُم بِالْحَقّ‏ِ وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ‏،
* وَ وُفِّيَت كلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَت وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ‏! “

## 1- با نفخه اول همه مي ميرند !

* **و در صور دميده مى‏شود،**
* **كه ناگهان آنچه جنبده‏اى در آسمانها و هر كس كه در زمين است مى‏ميرند،**
* **مگر كسى كه خدا خواسته باشد !**

ظاهر آنچه در كلام خداى تعالى در معناى نفخ صور آمده اين است كه اين نفخه دو بار صورت مى‏گيرد، يك بار براى اينكه همه جانداران با هم بميرند، و يك بار هم براى اينكه همه مردگان زنده شوند.

جمله ” مگر كسى كه خدا خواسته باشد،“ استثنايى است از اهل آسمانها و زمين.

## 2 – با نفخه دوم همه زنده مي شوند !

* **سپس نفخه‏اى ديگر در آن دميده مى‏شود،**
* **كه ناگهان همه به حالت قيام درآمده خيره نگاه مى‏كنند!**

در صور نفخه ديگرى دميده مى‏شود كه ناگهان همه از قبرها برمى‏خيزند و منتظر مى‏ايستند تا چه دستورى برسد، و يا چه رفتارى با ايشان مى‏شود، و يا برمى‏خيزند و مبهوت و متحير نگاه مى‏كنند .

و اينكه در اين آيه آمده كه بعد از نفخه دوم برمى‏خيزند و نظر مى‏كنند، منافاتى با مضمون آيه” و نفخ فى الصور فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون،“ و آيه ” يوم ينفخ فى الصور فتاتون افواجا،“ و آيه ” و يوم ينفخ فى الصور ففزع من فى السموات و من فى الأرض،“ ندارد، براى اينكه فزعشان و دويدنشان به سوى عرصه محشر، و آمدن آنان فوج فوج بدانجا، مانند بپا خاستن و نظر كردنشان حوادثى نزديك بهمند، و چنان نيست كه با هم منافات داشته باشند.

## 3- تاريكي زمين زايل مي گردد !

* **و زمين به نور پروردگارش روشن مى‏شود!**

” و أشرقت الأرض بنور ربها...،“ اشراق الارض به معناى نورانى شدن زمين است. بعيد نيست مراد از اشراق زمين به نور پروردگارش آن حالتى باشد كه از خصايص روز قيامت است، از قبيل كنار رفتن پرده‏ها، و ظهور حقيقت اشيا و بروز و ظهور واقعيت اعمال، از خير يا شر، اطاعت يا معصيت، حق يا باطل، به طورى كه ناظران حقيقت هر عملى را ببينند، چون اشراق هر چيزى عبارت است از ظهور آن به وسيله نور. و اين هم جاى شك نيست، كه ظهور دهنده آن روز خداى سبحان است، چون غير از خدا هر سبب ديگرى در آن روز از سببيت ساقط است. پس اشيا در آن روز با نورى كه از خداى تعالى كسب كرده روشن مى‏شوند.

و اين اشراق هر چند عمومى است و شامل تمامى موجودات مى‏شود و اختصاصى به زمين ندارد، و ليكن از آنجا كه غرض بيان حالت آن روز زمين، و اهل زمين است، لذا تنها از اشراق زمين سخن گفته و فرموده:” و أشرقت الأرض بنور ربها.“

و اگر به جاى كلمه الله كلمه رب را آورده براى تعريض بر مشركين است، كه منكر ربوبيت خداى تعالى براى زمين، و موجودات زمينى هستند .

و مراد از زمين در عين حال زمين و موجودات در آن و متعلقات آن است، همچنانكه در جمله” و الأرض جميعا قبضته،“ نيز منظور، زمين و آنچه در آن است، مى‏باشد.

## 4- نامه هاي اعمال گشوده مي شوند !

* **و كتاب را پيش رو مى‏گذارند !**

” و وُضِعَ الكِتَاب....“ بعضى از مفسرين گفته‏اند: مراد از كتاب، همان نامه‏هاى اعمال است، كه حساب بر طبق آنها صورت مى‏گيرد و بر طبق آن حكم مى‏كنند. و بعضى ديگر گفته‏اند: مراد از كتاب لوح محفوظ است. مؤيد اين وجه آيه ” هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون،“ است .

## 5- گواهان احضار مي شوند !

* **و پيامبران و شاهدان را مى‏آورند !**

” وجى‏ء بالنبيين والشهداء....“ آوردن انبيا به طورى كه از سياق برمى‏آيد براى اين است كه از ايشان بپرسند آيا رسالت خدا را انجام داديد يا نه؟ و آيه شريفه: ” فلنسئلن الذين ارسل اليهم و لنسئلن المرسلين،“ هم مؤيد اين معنا است.

و اما آوردن شهدا كه عبارتند از **گواهان اعمال**، آن نيز براى اين است كه آنچه از اعمال قوم خود ديده‏اند و تحمل كرده‏اند، اداء كنند كه در جاى ديگر در اين باره فرموده: ” فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا . “

## 6- داوري واقعي آغاز مي شود !

* **و بين آنها به حق داورى مى‏شود و به كسى ظلم نمى‏شود!**

” و قضى بينهم بالحق و هم لا يظلمون....“ قضاى بين مردم، عبارت است از داورى بين آنان در آنچه كه در آن اختلاف مى‏كردند. اين معنا مكرر در كلام خداى تعالى آمده، مانند:” ان ربك يقضى بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون.“

## 7 – اعمال به صاحبانش رد مي شود !

* **و هر كسى عمل خود را به تمام و كمال دريافت مى‏كند،**
* **و چيزى از عمل كسى كم نمى‏گذارند،**
* **و او داناتر است به آنچه مردم مى‏كردند !**

” و وفيت كل نفس ما عملت و هو اعلم بما يفعلون! “ وُفِّيَت به معناى دادن و پرداختن چيزى است به حد كمال و تمام. و در جمله مورد بحث به خود عمل متعلق شده، يعنى فرموده: **در قيامت خود اعمال را به صاحبانشان مى‏دهيم، نه جزا و پاداش آن را**، و اين بدان جهت است كه ديگر جاى شكى در عادلانه بودن جزاى آن روز باقى نگذارد، و در نتيجه آيه مزبور به منزله بيان براى جمله” و هم لا يظلمون،“ است.

” و هو اعلم بما يفعلون،“ يعنى حكم خدا بدين منوال كه كتاب را بگذارند و از روى آن به حساب خلايق برسند، و همچنين آوردن انبياء و شهداء بدين جهت نيست كه خدا از اعمال بندگان بى‏اطلاع است و محتاج است تا آگاهان و گواهان بيايند و شهادت دهند، بلكه بدين منظور است كه حكمش بر اساس عدالت اجرا گردد، و گرنه او به هر چه كه خلايق مى‏كنند آگاه است.

# ب: احكام كيفر اجرا مي شود!

* ” وَ سِيقَ الَّذِينَ كفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتى إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَت أَبْوَبُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتهَا أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلى وَ لَكِنْ حَقَّت كلِمَةُ الْعَذَابِ عَلى الْكَفِرِين،
* قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَب جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا فَبِئْس مَثْوَى الْمُتَكبرِينَ‏ ! “

## 1- رانده شدن كفار بصورت گروهي به جهنم

* **و كسانى كه كافر شدند دسته دسته به سوى جهنم رانده مى‏شوند،**
* **تا آنجا كه به كنار جهنم برسند درها به رويشان باز مى‏شود....**

” و سيق الذين كفروا الى جهنم زمرا....“ كلمه سِيقَ به معناى به حركت واداشتن است. كلمه زُمَر به معناى جماعتى از مردم است.

در قيامت كفار را دسته دسته از پشت سر به سوى جهنم مى‏رانند. و چون به جهنم مى‏رسند درهاى آن باز مى‏شود، تا داخل آن شوند.

از اينكه در اينجا فرمود درهاى آن باز مى‏شود معلوم مى‏شود درهاى متعددى دارد، و آيه: ” لها سبعة ابواب،“ به اين معنا تصريح مى‏كند.

## 2- اولين سؤال خازنان جهنم

* و خازنان دوزخ به ايشان مى‏گويند:
* آيا رسولانى از جنس خود شما به سوى شما نيامدند،
* كه آيات پروردگارتان را بر شما بخوانند،
* و شما را از لقاى امروزتان بترسانند؟
* مى‏گويند: بله، آمدند و ليكن كلمه عذاب عليه كفار محقق شده بود !

” و قال لهم خزنتها....“ خازنان دوزخ يعنى ملائكه‏اى كه موكل برآنند، از در ملامت و انكار برايشان مى‏گويند: آيا رسولانى از خود شما يعنى از نوع خود شما انسانها به سويتان نيامدند تا بخوانند بر شما آيات پروردگارتان را، و آن حجت‏ها و براهينى كه بر وحدانيت خدا در ربوبيت، و وجوب پرستش او دلالت مى‏كند، برايتان اقامه كنند؟

گفتند: چرا چنين رسولانى براى ما آمدند، آن آيات را براى ما خواندند، و لكن زير بار نرفتيم و آنان را تكذيب كرديم، و در نتيجه ” حقت كلمة العذاب على الكافرين- فرمان خدا و حكم ازلى‏اش در باره كفار به كرسى نشست ! “

منظور از كلمه عذاب همان است كه در هنگامى كه به آدم فرمان مى‏داد به زمين فرود آيد، فرمود:

” والذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون . “

## 3- دستور دخول از ابواب جهنم

* **آنگاه گفته مى‏شود:**
* **از هر در به دوزخ داخل شويد،**
* **در حالى كه در آن، كه جاى متكبرين است،**
* **جاودان باشيد !**

” قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فبئس مثوى المتكبرين! “ گوينده اين فرمان خازنان دوزخند.

از جمله ” فبئس مثوى المتكبرين،“ برمى‏آيد كه اين فرمان در باره كفارى صادر مى‏شود كه از در تكبر آيات خدا را تكذيب كرده، و با حق عناد ورزيده‏اند.

# ج: احكام پاداش اجرا مي شود!

* ” وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبهُمْ إِلى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتى إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَت أَبْوَبُهَا وَ قَالَ لهَُمْ خَزَنَتهَا سلَمٌ عَلَيْكمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَلِدِينَ‏،
* وَ قَالُوا الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِى صدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الأَرْض نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْث نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ‏،
* وَ تَرَى الْمَلَئكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِمْ وَ قُضىَ بَيْنهُم بِالحَقّ‏ِ وَ قِيلَ الحَمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ‏! “

## 1- سوق داده شدن متقين بصورت گروهي به بهشت

* **و كسانى كه از پروردگارشان مى‏ترسند،**
* **دسته دسته به سوى بهشت رانده مى‏شوند،**
* **تا وقتى كه نزديك آن شوند درهايش گشوده مى‏شود،**
* **و خازنانش به ايشان گويند سلام بر شما كه پاك بوديد،**
* **پس براى هميشه داخل بهشت شويد !**

” و سيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا حتى اذا جاؤها و فتحت ابوابها....“ و كسانى كه از انتقام پروردگار خود پرهيز داشتند دسته دسته به سوى بهشت، حركت داده مي شوند، تا آنكه بدانجا برسند، درهاى آن برويشان باز مي شود و موكلين بهشت در حالى كه بهشتيان را استقبال مى‏كنند، به ايشان مى‏گويند: **سلام بر شما ! كه پاك بوديد، پس براى هميشه داخل بهشت شويد، شما همگى در سلامت مطلق خواهيد بود، و جز آنچه مايه خشنودى است نخواهيد ديد !**

در اين آيه بر خلاف آيه قبلى جواب اذا ذكر نشده، و اين خود اشاره به آن است كه امر بهشت مافوق آن است كه با زبان گفته شود و ماوراى هر مقياسى است كه اندازه‏اش را معين كند.

جمله ” و فتحت ابوابها،“ يعنى تا آنكه به بهشت مى‏رسند، در حالى كه درها برايشان باز شده است. و منظور از جمله ” خزنتها “ ملائكه‏اى هستند كه موكل بر بهشتند.

” فادخلوها خالدين! “ اينك داخل شويد كه اثر پاكى شما اين است كه جاودان در آن زندگى كنيد!

## 2- صدق وعده پروردگار

* و گفتند حمد خدا را كه به وعده خود وفا كرد،
* و زمين را به ارث در اختيار ما قرار داد،
* تا در هر جاى بهشت كه بخواهيم منزل كنيم،
* و چه خوب است اجر عاملين !

” و قالوا الحمد لله الذى صدقنا وعده و أورثنا الأرض ...“ گويندگان اين سخن مردم پرهيزگارند، و مرادشان از وعده‏اى كه خدا به آنان داده بود، آن وعده‏اى است كه در قرآن، و در ساير وحى‏ها كه به انبياى ديگر كرده بود، مكرر آمده، و متقين را وعده بهشت داده، از آن جمله در قرآن عزيزش فرموده:” للذين اتقوا عند ربهم جنات،“ و نيز فرموده:” ان للمتقين عند ربهم جنات النعيم.“

بعيد نيست كه مراد از اين وعده، وعده به ارث دادن بهشت باشد، همچنانكه در قرآن فرموده:” اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون،“ و بنا بر اين احتمال جمله ”‌و اورثنا الأرض،“ چنين معنا مى د‏هد: گفتند حمد آن خدايى را سزد كه به وعده خود وفا كرد، و بهشت ديگران را هم به ما ارث داد!

## 3- وراثت زمين بهشت

” و اورثنا الأرض،“ مراد از كلمه أرض به طورى كه گفته‏اند زمين بهشت است، يعنى همانجايى كه بهشتيان در آنجا مستقر مى‏شوند. و در اول سوره مؤمنون هم هست كه مراد از ارث دادن بهشت، اين است كه: بهشت را برايشان باقى گذاشت، با اينكه در معرض آن بود كه ديگران آن را ببرند و يا حداقل شريك ايشان شوند، ولى آن ديگران (در اثر گناه و شرك) سهم بهشت خود را از دست دادند و به اينان منتقل گرديد.

## 4- اقامت و استفاده دلخواه از بهشت

” نتبوء من الجنة حيث نشاء،“ اين جمله بيانگر ارث دادن زمين به ايشان است، و اگر با اينكه جا داشت بفرمايد ” نتبوء منها،“ فرمود:” نتبوء من الجنة،“ و خلاصه با اينكه جا داشت ضمير كلمه أرض را به كار ببرد كلمه جنت را آورد براى اين است كه كلمه ارض را معنا كند، و بفهماند كه منظور ما از أرض همان بهشت است .

و معناى آيه اين است كه : پرهيزكاران بعد از داخل شدن در بهشت، مى‏گويند: حمد خدايى را كه به وعده خود وفا كرد، آن وعده‏اى كه مى‏داد كه به زودى ما را داخل بهشت مى‏كند. و يا آن وعده‏اى كه مى‏داد كه به زودى بهشت را به ما به ارث مى‏دهد، و ما در بهشت هر جايش كه دلمان بخواهد مسكن خواهيم كرد. از جمله اخير به دست مى‏آيد كه بهشتيان هر چه بخواهند در بهشت دارند.

” فنعم أجر العاملين!‌ “ يعنى چه خوب است اجر آنهايى كه براى خدا عمل كردند، و اين جمله - به طورى كه از سياق برمى‏آيد - سخن اهل بهشت است، احتمال هم دارد تتمه كلام خداى تعالى باشد.

## 5- داوري بحق، و حمد خداي سبحان

* **و ملائكه را ‏بينى كه پيرامون عرش مى‏چرخند،**
* **و به حمد خدا تسبيح مى‏كنند،**
* **و بين ايشان به حق داورى مى‏شود،**
* **و گفته مى‏شود:**
* **الحمد لله رب العالمين !**

” و ترى الملائكة حافين من حول العرش يسبحون بحمد ربهم ....“ تو در آن روز ملائكه را مى‏بينى در حالى كه گرداگرد عرشند و پيرامون آن طواف مى‏كنند، تا اوامر صادره را اجرا كنند، و نيز مى‏بينى كه سرگرم تسبيح خدا با حمد اويند.

كلمه حافين به معناى احاطه كردن و حلقه زدن دور چيزى است. و كلمه عرش عبارت است از آن مقامى كه فرامين و اوامر الهى از آن مقام صادر مى‏شود، فرامينى كه با آن امر عالم را تدبير مى‏كند. و ملائكه عبارتند از: مجريان مشيت خدا، و عاملان به اوامر او.

و ديدن ملائكه به اين حال كنايه است از اينكه بعد از درهم پيچيده شدن آسمانها، ملائكه را به اين صورت و حال مى‏بينى.

” و قضى بينهم،“ ممكن است مراد از كلمه قضا در آيه قبل، خود حكم الهى باشد، و مراد از قضا در اين جمله مجموع جزئيات باشد، جزئياتى كه از ساعت مبعوث شدن تا آخرين لحظه، يعنى لحظه داخل شدن دوزخيان در دوزخ و استقرار در آن و در آمدن بهشتيان در بهشت، و استقرار در آن، پيش مى‏آيد.

**” وَ قِيلَ الحَمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ‏! “**

**اين جمله خاتمه آغاز و انجام خلقت است،** و هم ثنايى است عمومى براى خداى تعالى، كه هيچ كارى نكرده و نمى‏كند، مگر آنكه آن كار جميل و زيبا است.

بعضى از مفسرين گفته‏اند: گوينده اين حمد همان متقين هستند، چون حمد اولشان براى داخل شدن در بهشت بوده، و حمد دومشان براى اين بوده كه خدا حكم را به نفع آنان صادر فرمود و به حق بين ايشان و غير ايشان داورى كرد.

مؤيد اين وجه آيه شريفه زير است كه در صفت اهل بهشت مى‏فرمايد:

” **و آخر دعويهم أن الحمد لله رب العالمين!** ‌“

**و اين خود حمدى است عام كه حمد آخرين روز خلقت است.**

آيه 68 تا 75 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 444

# اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر

* ” وَ اللَّهُ أَنبَتَكم مِّنَ الأَرْضِ نَبَاتاً،
* ثمَّ يُعِيدُكمْ فِيهَا وَ يخْرِجُكمْ إِخْرَاجاً،
* و خدا بود كه شما را چون گياه از زمين به نحوى ناگفتنى رويانيد،
* و سپس او است كه شما را به زمين برگردانيده و باز به نحوى ناگفتنى از زمين خارج مى‏كند.“

منظور از برگرداندن به زمين اين است كه شما را مى‏ميراند، و در قبر مى‏كند. و منظور از اخراج اين است كه روز قيامت براى جزا از قبر بيرونتان مى‏آورد.

آيه مورد بحث با آيه قبليش مجموعا همان را مى‏خواهند افاده كنند كه آيه زير در مقام افاده آن است: ” فيها تحيون و فيها تموتون و منها تخرجون.“

و در اينكه فرمود: ” شما را خارج مي كند،“ و نفرمود:” سپس شما را خارج مي كند،“ اشاره است به اينكه اعاده شما به زمين و بيرون آوردنتان در حقيقت يك عمل است، و اعاده جنبه مقدمه را براى اخراج دارد، و انسان در دو حال اعاده و اخراج در يك عالم است، آن هم عالم حق است، همچنان كه در دنيا در عالم غرور بود.

آيه 17 و 18 سوره نوح الميزان ج 20 ص 50

قسمت سوم: مشخصه های قیامت

# مشخصه ها و معرفه هاي قيامت و روز حشر

* ” إِنَّ فى ذَلِك لاَيَةً لِّمَنْ خَاف عَذَاب الاَخِرَةِ ذَلِك يَوْمٌ مجْمُوعٌ لَّهُ النَّاس وَ ذَلِك يَوْمٌ مَّشهُودٌ،
* وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلا لأَجَلٍ مَّعْدُودٍ،
* يَوْمَ يَأْتِ لا تَكلَّمُ نَفْسٌ إِلا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شقِىٌّ وَ سعِيدٌ،
* فَأَمَّا الَّذِينَ شقُوا فَفِى النَّارِ لهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شهِيقٌ‏،
* خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السمَوَت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّك إِنَّ رَبَّك فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ،
* وَ أَمَّا الَّذِينَ سعِدُوا فَفِى الجَنَّةِ خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السمَوت وَ الأَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّك عَطاءً غَيرَ مجْذُوذٍ،
* و در اين براى كسى كه از عذاب قيامت بترسد آيتي است و قيامت روزى است كه همه مردم يك جا جمع مى‏شوند و اين، روز حضور يافتن همه است،
* و آنرا جز براى مدتى معين مؤخر نمى‏داريم،
* روزى بيايد كه هيچ كس جز به اذن او سخن نگويد و برخى از آنان بدبخت باشد و برخى نيكبخت،
* اما كسانى كه بدبختند در آتشند و براى آنها زفير و شهيق است،
* و تا آسمانها و زمين هست در آن جاودانند مگر آنچه پروردگار تو بخواهد كه پروردگارت هر چه بخواهد مى‏كند،
* اما كسانى كه نيكبختند در بهشتند و تا آسمانها و زمين هست در آن جاودانند مگر آنچه خداى تو بخواهد كه اين بخششى قطع نشدنى است.“

## معرفه اول قيامت: روز جمع شدن تمام مردم ( از اولين تا آخرين)

” ذلك يوم مجموع له الناس،“ يعنى آن روزى كه عذاب آخرت، در آن به وقوع مى‏پيوندد روزى است كه همه مردم براى ديدنش جمع مى‏شوند.

و روز قيامت را به روزى توصيف كرده كه مردم براى آن مجموعند، و نفرموده: بزودى جمع مى‏شوند، و يا جمع مى‏شوند براى آن مردم تا دلالت كند بر اينكه جمع شدن مردم براى آن، از اوصاف لازم و لا ينفك آن است، و حاجتى نيست به اينكه از آن خبر داده شود.

پس اين روز شانى دارد كه هيچ روز ديگر ندارد، و آن شان صورت نمى‏گيرد مگر به اينكه همه مردم بدون استثناء جمع شوند و احدى از حضور در آن تخلف نكند.

روز قيامت مردم نيز شانى دارند كه با آن تمامى افراد بشر به همديگر ارتباط يافته، اولى با آخرى و آخرى با اولى در آن مختلط مى‏شود و بعض با كل مربوط مى‏شود. و آن شان عبارت است از رسيدگى به حساب اعمالشان، از نظر ايمان و كفر و اطاعت و معصيت. و كوتاه سخن از نظر سعادت و شقاوت.

پر واضح است كه يك عمل واحد از يك انسان از تمامى اعمال گذشته‏اش كه با اصول باطنيش ارتباط دارد سرچشمه گرفته، و اعمال آينده‏اش كه آنها نيز با احوال قلبيش مرتبط است از آن يك عمل منشا مى‏گيرد .

و همچنين عمل يك انسان با اعمال هر كس كه با او ارتباط دارد مرتبط مى‏شود، يعنى اعمال آنها از عمل اين متاثر گشته و يا اعمال ايشان در عمل وى مؤثر بوده است، و همچنين اعمال انسانهاى گذشته با انسانهاى آينده و اعمال انسانهاى آينده با انسانهاى گذشته ارتباط دارد.

در بين گذشتگان، پيشوايانى بودند كه مردم را هدايت مى‏كردند و يا گمراه مى‏ساختند و اعمال آنان در اعمال آيندگان اثر داشته و ايشان مسؤول آنند، همچنانكه در متاخرين اتباع و دنباله‏روهايى هستند كه از غرور و فريب پيشوايان گذشته‏شان پرسش مى‏شوند. و جزاء و كيفر هم از حكم فصل و داورى كه حق را از باطل جدا مى‏سازد تخلف پذير نيست.

و مطلبى كه وضعش چنين باشد، و آن داورى كه دامنه‏اش از ابتدا تا انتهاى بشريت گسترش داشته باشد، جز در روزى كه اولين و آخرين بشر يكجا جمع باشند و احدى غايب نباشد صورت نمى‏گيرد.

## فرق حساب روز قيامت با بازجوئي هاي برزخ يا قبر

از همين جا مى‏توان فهميد كه بازجويى از تك تك مردم در قبر، و اجراى پاره‏اى از ثوابها و عقابها در آن، بطورى كه آيات راجع به عالم برزخ بدان اشاره نموده، و روايات وارده از پيغمبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ و امامان اهل بيت عليهم‏السلام‏ بطور تفصيل از آن خبر مى‏دهد، غير از مساله حساب روز قيامت و بهشت و دوزخ جاودانه‏اى است كه خداوند از آن خبر داده است.

چون بازجويى و سؤالى كه افراد در قبر دارند، براى تكميل پرونده اعمال است، تا براى فرا رسيدن قيامت بايگانى شود، و بهشت و دوزخ برزخى هم منزلگاه موقتى است، مانند منزلگاههاى موقتى كه براى مسافرين در وسط راه آماده مى‏سازند .

آرى، در عالم برزخ بطور كامل به حساب كسى نمى‏رسند، و در آنچه كرده حكم فصل و جزاى قطعى صادر نمى‏كنند، همچنانكه آيه:” النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب،“ و آيه:” ... يسحبون فى الحميم ثم فى النار يسجرون،“ بدان اشاره دارند، چه از عذاب برزخيان تعبير كرده به عرضه بر آتش، و از عذاب قيامتيان به داخل شدن در آن، كه عذابى است شديدتر، و در دومى از عذاب برزخيان تعبير كرده است به ” سحب در حميم- كشيدن در آب جوشان،“ و از قيامتيان به ” سجر در نار- سوختن در آتش.“

و نيز آيه شريفه:” و لا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم و لا هم يحزنون،“ كه صراحت دارد در اينكه مربوط است به عالم قبر، و گفتگويى از حساب و بهشت خلد در آن به ميان نيامده، تنها بطور اجمال پاره‏اى از تنعم‏ها را ذكر كرده است.

و نيز آيه شريفه:” حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الى يوم يبعثون،“ كه خاطر نشان مى‏سازد مردم بعد از مردن در برزخى زندگى مى‏كنند كه متوسط است ميان حيات دنيوى- كه بازيچه‏اى بيش نيست- و ميان حيات اخروى- كه حقيقت زندگى است- همچنانكه فرموده:” و ما هذه الحيوة الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الآخرة لهى الحيوان لو كانوا يعلمون.“

كوتاه سخن، دنيا دار عمل، و برزخ دار آماده شدن براى حساب و جزاء، و آخرت دار حساب و جزاء است.

و آيه شريفه:” يوم لا يخزى الله النبى و الذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم و بايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا،“ كه مى‏رساند رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏و سلّم و مؤمنينى كه با اويند با نورى كه در دنيا كسب نموده و در برزخ فراهم كرده‏اند به عرصه قيامت در آمده، آنگاه درخواست مى‏كنند كه خدا نورشان را تكميل نمايد و بقاياى عالم لهو و لعب را از آنان بزدايد .

## معرفه دوم قيامت: روز مشهود

” و ذلك يوم مشهود،“ اين جمله به منزله نتيجه و تفريعى است كه به ظاهرش بر جمله قبلى” ذلك يوم مجموع له الناس،“ مترتب شده است، چون جمع شدن مردم مستلزم مشاهده نيز هست، چيزى كه هست لفظ جمله مورد بحث مقيد به ناس- مردم نشده، و اطلاقش اشعار دارد بر اينكه آن روز براى هر كسى كه بتواند مشاهده كند مشهود است، چه مردم، چه ملائكه و چه جن.

و آيات بسيارى كه دلالت مى‏كنند به محشور شدن جن و شياطين و حاضر شدن ملائكه در قيامت همه اين اطلاق را تاييد مى‏كنند.

## نوع ديدن در روز قيامت

دقت و تدبر در امثال آيه:” لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد،“ و آيه:” ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون،“ كه حكايت كلام گنهكاران است، و آيه:” و يوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين اشركوا مكانكم انتم و شركاؤكم فزيلنا بينهم ... هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت و ردوا الى الله موليهم الحق و ضل عنهم ما كانوا يفترون،“ اين معنا را به دست مى‏دهد كه روز قيامت روزى است كه خداوند بندگان را جمع نموده، حجاب و پرده‏ها را از جلو ديدگان و حواسشان بر مى‏دارد در نتيجه حقايق بطور تام و كامل برايشان ظاهر مى‏گردد، و آنچه در اين نشاه دنيا بر ايشان مستور و در پس پرده غيب بود، در آنجا برايشان مشهود مى‏شود.

در اين موقع است كه ديگر شك و ترديدى بر دلى راه نيافته و دلى را به وسوسه نمى‏اندازد، و همه به معاينه درك مى‏كنند كه خدا حق مبين است و مشاهده مى‏كنند كه تمام قدرتها براى او و ملك و عصمت و امر و قهر، تنها شايسته اوست و شريكى براى او نيست.

و آن استقلالى كه در دنيا براى اسباب پنداشته مى‏شد از بين رفته و روابط تاثيرى كه ميان اشياء بود زايل مى‏گردد، در اين هنگام است كه ستارگان اسباب فرو ريخته، اخترانى كه اوهام را در ظلمات راهنمايى مى‏كرد خاموش مى‏شود و ديگر براى هيچ دارنده‏اى ملكى بطور استقلال نمى‏ماند، ديگر براى هيچ قدرتمندى قدرتى كه با آن، عزت به خرج دهد نمانده، براى هيچ چيز ملجا و پناهگاهى كه بدان پناهنده شود و به وسيله عصمتش خود را حفظ نمايد باقى نمى‏ماند و ديگر پرده‏اى نخواهد ماند كه چيزى را از چيز ديگرى محجوب و پوشيده بدارد، و امر همه‏اش براى خداى واحد قهار است، و جز او كسى مالك چيزى نيست، و در اين اوصاف كه برشمرديم آيات بسيارى در قرآن كريم است كه بر كسى كه در كلام خداى تعالى تدبر كند مخفى نمى‏ماند.

و اين است معناى جمله:” يوم هم بارزون لا يخفى على الله منهم شى‏ء،“ و جمله:” ما لكم من الله من عاصم،“ و جمله: يوم لا يملك نفس لنفس شيئا و الامر يومئذ لله،“ و همچنين آيات و جملات بسيار ديگرى كه همه در اين صدد هستند كه نفى كنند آنچه را كه اوهام در اين نشاه دنيوى- كه جز لهو و لعب چيز ديگرى نيست- مى‏آرايد .

و چنين وانمود مى‏كند كه اين اسباب ظاهرى هر يك براى خود سببى است مستقل در تاثير و هر كدام به صفتى از اوصاف ملك، سلطنت، قوت، عزت و كرامت متصف است، و اتصافش هم بطور حقيقت است و اين خود اينهايند كه يكى مى‏دهد و آن ديگرى منع مى‏كند يكى نافع است و ديگرى مضر، و در غير اين اسباب ظاهرى سود و زيانى نيست.

از همين جا مى‏توان به معناى آيه:” يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه،“ مانوس شد، و اين معنا در آيات ديگرى قريب به همين عبارت تكرار شده، مانند آيه:” لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و آيه هذا يوم لا ينطقون .“

## ظهور و بروز اسرار باطن ها

خداى تعالى در مواردى كه روز قيامت را توصيف مى‏كند مى‏فرمايد: ” يوم تبلى السرائر،“ و نيز مى‏فرمايد:” ان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله ،“ و با اين كلمات خود روشن مى‏سازد كه حساب در روز قيامت به آن صفات و نيات و احوال خوب و بدى است كه در دلها است، نه به ظواهر اعمال كه در اين نشاه يعنى در دنيا كاشف آن احوال است.

پس آنچه كه از احوال قلب و زواياى دل در دنيا مستور و پنهان بوده در آخرت ظاهر و عريان جلوه‏گر مى‏شود و آنچه كه امروز غيب است در آن روز شهادت خواهد بود.

## معرفه سوم قيامت: زمان وقوع

* ” وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلا لأَجَلٍ مَّعْدُودٍ،
* و آنرا جز براى مدتى معين مؤخر نمى‏داريم.“

يعنى براى اين روز أجل و سررسيدى است كه قبل از رسيدن آن واقع نخواهد شد، و كسى نيست كه حكم خدا را عقب بيندازد و قضاى او را لغو كند، خود او هم آن روز را تاخير نمى‏اندازد، مگر تا همان سررسيدى كه خودش برشمرده است .

وقتى آن عدد تمام شد سرآمد مزبور فرا مى‏رسد، و قيامت قيام مى‏كند.

## معرفه چهارم قيامت: تكلم در روز قيامت

* ” يَوْمَ يَأْتِ لا تَكلَّمُ نَفْسٌ إِلا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شقِىٌّ وَ سعِيدٌ،
* روزى بيايد كه هيچ كس جز به اذن او سخن نگويد و برخى از آنان بدبخت باشند و برخى نيكبخت.“

” يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه،“ روزى كه مى‏آيد آن اجلى كه قيامت تا آن روز به تاخير مى‏افتد هيچ كس تكلم نمى‏كند مگر به اذن او، در جاى ديگر فرموده:” من كان يرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت.“

و معناى آيه مورد بحث اين است كه: هيچ نفسى به كلامى تكلم نمى‏كند مگر به آن كلامى كه به اذن خدا همراه باشد، نه مانند دنيا كه هر حرفى بخواهد بزند، چه خدا اجازه تشريعى داده باشد و چه نداده باشد .

و اين صفت را كه كسى تكلم نمى‏كند مگر به اذن او از خواص معرف روز قيامت شمرده و حال آنكه اختصاص به آن ندارد، هيچ نفسى از نفوس تكلم نمى‏كند و هيچ حادثى از حوادث در هيچ وقتى از اوقات اتفاق نمى‏افتد مگر به اذن او.

در پاره‏اى از بحثهاى گذشته هم گفتيم كه غالب معرفه هايى كه خداوند در قرآن براى روز قيامت ذكر كرده، با اينكه در سياق اوصاف خاصه به آن آورده است معذلك شامل غير آن هم مى‏شود، مانند آيه:” يوم هم بارزون لا يخفى على الله منهم شى‏ء،“ و آيه:” يوم تولون مدبرين ما لكم من الله من عاصم،“ و آيه:” يوم لا يملك نفس لنفس شيئا و الامر يومئذ لله،“ و همچنين آياتى ديگر .

و به خوبى واضح است كه اين اوصاف مختص به روز قيامت نيست، چون هيچ وقت چيزى بر خدا پوشيده نيست و هيچ وقت چيزى كسى را از غضب او نگاه نمى‏دارد، و هيچ وقت كسى قدرتى ندارد تا براى كسى كارى صورت دهد مگر به اذن او، و خلق و امر هم هميشه از آن اوست.

## چگونگي تكلم در روز قيامت

اما اينكه تكلم در قيامت به چه معناست مى‏گوييم: تكلمى كه در ميان ما مردم متداول است عبارت است از استخدام صوتها و تركيب آن به نحوى از وضع و اعتبار، كه دلالت كند بر آن معانى كه در ضماير و دلها نهفته است، و اين معنا را احتياج اجتماعى به تبادل اغراض و منويات متداول كرده، چون نه مى‏توان از تفاهم افراد با يكديگر و تبادل اغراض صرفنظر كرد، و نه راهى غير استخدام اصوات به درون دلها وجود دارد .

آرى، سخن گفتن، از اسباب و وسايل اجتماعى است كه ما به وسيله آن به معانى و اغراض نهفته در دلها پى مى‏بريم.

پس قوام آن و علت پيدايشش اين بوده كه انسان از احاطه به آنچه كه در اذهان و دلهاست عاجز مانده، و قطعا اگر حسى مى‏داشته كه به وسيله آن، معانى ذهنى يكديگر را درمى‏يافت، همانطور كه مثلا چشم نورها و رنگها، و لامسه حرارت و برودت و نرمى و زبرى را درمى‏يابد، احتياجى به وضع واژه‏ها و سپس تكلم با آنها پيدا نمى‏كرد و آنچه امروز در ميان ما به نام كلمه و يا كلام ناميده مى‏شود وجود نمى‏يافت، و همچنين اگر نوع بشر مانند ساير انواع حيوانات مى‏توانست بطور انفرادى زندگى كند باز از تكلم و سخن گفتن خبرى نبود، و نطق بشر باز نمى‏شد .

آرى، نشأه دنيا، مثل اينكه از دو عالم غيب و شهود يعنى محسوس و بيرون از حس تركيب شده و مردم احتياج مبرم دارند به اينكه ضماير يكديگر را كشف نموده، و بدان اطلاع يابند.

حال اگر عالمى را فرض كنيم كه شهادت صرف باشد و در آن غيب و نامحسوسى نباشد، احتياجى به تكلم و نطق پيدا نمى‏شود، و اگر هم در پاره‏اى از حالات آن عالم اطلاق كلام بكنيم، مصداق و معنايش ظهور پاره‏اى از ضماير اشخاص است براى يكديگر.

و نشأه‏اى كه داراى چنين وضعى باشد همان نشاه قيامت است، چه خداى تعالى آن را به امثال:” يوم تبلى السرائر - روزى كه ضماير آشكار مى‏شود،“ توصيف كرده و همين معنا از آيه:” فيومئذ لا يسئل عن ذنبه انس و لا جان يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ بالنواصى و الاقدام،“ نيز استفاده مى‏شود.

## ظهور ملكات نفساني به جاي تكلم در قيامت

حال اگر بگويى: بنا بر اين نبايد در قيامت دروغى يافت شود، و حال آنكه قرآن تصريح دارد بر اينكه در آنجا نيز دروغ هست، و مى‏فرمايد:” و يوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين اشركوا اين شركاؤكم الذين كنتم تزعمون ثم لم تكن فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما كنا مشركين انظر كيف كذبوا على انفسهم،“ و نيز مى‏فرمايد:” يوم يبعثهم الله جميعا فيحلفون له كما يحلفون لكم و يحسبون انهم على شى‏ء الا انهم هم الكاذبون،“ در جواب مى‏گوييم: اين از باب ظهور ملكات است.

توضيح اينكه انسان وقتى در باره نفسانيات خود فكر مى‏كند، در نفس خود اسرارى نهانى مشاهده مى‏كند، بدون اينكه در اين مشاهده احتياج پيدا كند به اينكه به خود بگويد در درون دل من چه چيزهايى است، چون باطن هر كسى براى خودش مشهود است نه غيب، و در درك آن، زبان و تكلم هيچ دخالتى ندارد، و ليكن با اينكه دخالت ندارد مى‏بينيم، كه در حين تفكر صورت كلامى را در دل تصور مى‏كنيم، و در دل با خود حرف مى‏زنيم، و چه بسا مى‏شود كه زبان را هم به كار بسته آنچه كه به فكر ما مى‏گذرد به زبان جارى مى‏سازيم.

اين استخدام زبان در اينگونه مواقع، كه هيچ دخالتى براى زبان نيست، از باب عادت است، چون ما عادت كرده‏ايم همواره نيت خود را به وسيله زبان با ديگران در ميان بگذاريم، لذا در اينگونه مواقع نيز زبان را به كار مى‏بريم و با خود حرف مى‏زنيم.

مشركين و منافقين هم از آنجايى كه در دنيا به دروغ عادت كرده بودند، در روز قيامت هم كه روز ظهور ملكات و عادات نفسانى است خود به خود حرف مى‏زنند و دروغ‏هاى دنيايى خود را تكرار مى‏كنند، و گرنه محال است كه انسان با توجه به اينكه در مقابل پروردگار خود قرار گرفته دروغ بگويد و حال آنكه او به ظاهر و باطنش واقف است و اعمالش نيز حاضر است نامه عملش گسترده و گواهان ايستاده‏اند، و جوارح و اعضاى بدنش همه به زبان آمده‏اند و همه اسباب و از آن جمله دروغ ديگر رونقى ندارد، چون همه اسرار علنى و همه غيب‏ها شهود مى‏شود، با اين حال دروغ مى‏گويد به اميد اينكه خداى خود را گول بزند و حجت قلابى خود را به كرسى بنشاند و بخواهد بدين وسيله نجات بيابد؟!

و اين نظير دعوت شدنشان به سجود است در روز قيامت كه نمى‏توانند سجده كنند:” يوم يكشف عن ساق و يدعون الى السجود فلا يستطيعون خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة و قد كانوا يدعون الى السجود و هم سالمون،“ چه، نداشتن قدرت بر سجده جز بدين جهت نيست كه ملكه استكبار بر نفوسشان راسخ شده و گرنه اگر خدا قدرت را از ايشان گرفته باشد حق به جانب ايشان خواهد بود، نه خدا .

و اگر بگويى: در صورتى كه مطلب بدين قرار است كه تو گفتى و در قيامت نه حاجتى به تكلم هست و نه از عمل تكلم در آنجا مصداقى يافت مى‏شود، پس استثنائى كه در جمله مورد بحث آمده و فرموده:” لا تكلم نفس الا باذنه،“ و همچنين در آياتى نظير آن و نيز آياتى كه كلام و اقوال قيامتيان را حكايت مى‏كند چه معنا دارد؟ در پاسخ مى‏گوييم: هيچ ترديدى نيست در اينكه انسان مادام كه در اين نشاه يعنى در دنيا است، نسبت به اعمال خود كه يكى از آنها سخن گفتن است مختار است، يعنى نسبت انجام هر عمل و ترك آن برايش مساوى است، همچنانكه او نسبت به انجام و ترك هر عمل نسبت مساوى دارد، اما اين تساوى نسبت مادامى است كه عملى را انجام نداده باشد، چون وقتى انجام داد ديگر نسبت به آن اختيار ندارد، و آثار لا ينفك آن عمل كه يكى از آنها پاداش و كيفر است قهرا مترتب مى‏شود، زيرا آثار فعل هم مانند فعل پس از انجام، از اختيار آدمى بيرون است .

## روز شهادت گواهان ( تكلم اضطراري و بي اختيار )

و كوتاه سخن، اگر در باره درخواستى تكلم كند، تكلمش اضطرارى و بى اختيار است، و مطابق با عملى است كه در برابرش مجسم شده و با اين وضع اگر به دروغ تكلم كند معناى دروغش همان بروز و هويدا شدن ملكات است و خود عملى است از اعمالش كه ظهور مى‏كند، نه اينكه كلامى باشد جواب از سؤال، پس خدا بر دهانش مهر زده، گوش و چشم و پوست و دست و پايش را به زبان درمى‏آورد و عملى را كه كرده حاضر مى‏سازد و گواهان را مى‏آورد، و خدا خودش بر هر چيز گواه است.

**پس، خلاصه همه حرفهايى كه زده شد، اين شد:**

معناى جمله:” لا تكلم نفس الا باذنه،“ اين است كه تكلم در آن روز به طريق تكلم دنيوى نيست، كه عبارت باشد از كشف اختيارى از نهانيها، و فرض صدق و كذب در آن راه داشته باشد، چون مالك اختيار بودن از لوازم عمل است كه جاى آن دنيا است و در نشاه آخرت خبرى از آن نيست، و لذا هيچ انسانى داراى اختيار نيست تا به اختيار خود تكلم كند، بلكه آنجا همه چيز به اذن خدا و مشيت اوست.

و اگر خواننده محترم خوب دقت كند خواهد ديد كه برگشت اين وجه، يعنى برداشته شدن اختيار از تكلم انسان و ساير افعالش، به همان مطلبى است كه ما با آن بحث را شروع كرديم، و گفتيم كه يكى از مشخصات روز قيامت انكشاف حقيقت اشياء، و شهود شدن همه غيبها است.

## معرفه پنجم قيامت: ظهور نتيجه اعمال انسان (پايان اختيار و عمل )

نشأه آخرت نشأه جزا و اثر اعمال است. در آنجا ديگر خبرى از اختيار نيست، آنجا انسان است و عملش، انسان است و لوازم ضرورى اعمالش، انسان است و نامه عمل و گواهان اعمالش، انسان است و پروردگارى كه به سوى او بازگشت نموده، و حكم فصل و داورى به دست اوست.

در آنجا اگر دعوت به چيزى شود بطور قهر و اضطرار استجابت مى‏كند، همچنانكه فرموده:” يومئذ يتبعون الداعى لا عوج له،“ در حالى كه وقتى در دنيا بودند به حق دعوت مى‏شدند ولى استجابت نمى‏كردند.

و اگر به درخواستى تكلم كند، كلامش از سنخ سخن گفتن در دنيا اختيارى و كاشف از نهانيهاى درون نيست، چه خدا در آن روز بر دهان او مهر نهاده، نمى‏تواند به هر چه كه دلش و هر جور كه مى‏خواهد تكلم كند، همچنانكه فرموده:” اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ايديهم و تشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون،“ و نيز فرموده:” هذا يوم لا ينطقون و لا يؤذن لهم فيعتذرون،“ چون عذرخواهى در جزايى است كه در آن بويى از اختيار باشد، يعنى صرفنظر كردن از آن ممكن باشد و اما گناهى كه شده و اينك كيفر ضرورى و بى چون و چرايش فرا مى‏رسد عذر بردار نيست، همچنانكه فرموده:” يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون،“ يعنى كيفر شما خود آن اعمالى است كه مى‏كرديد و آن اعمال با عذرخواهى و تعلل از آنچه هست تغيير نمى‏كند.

آرى، اگر اين داورى در دنيا و حكومت به دست حكام مجازى بود كه هر چه مى‏كردند به رأى و اراده خود مى‏كردند ممكن بود يك عمل به ضميمه تعلل و عذر خواهى از آنچه بود تغيير بپذيرد .

## روز قيامت، ظرف جزا ( نه ظرف عمل)

آن روز اصلا روز عمل نيست تا به پاره‏اى اعمال اذن بدهند و به پاره‏اى ديگر ندهند و اجبارى كه گفته‏اند منشا آن همين است كه ظرف قيامت ظرف جزاء است، نه ظرف عمل.

و وقتى ظرف، ظرف عمل نباشد ظرف هيچ عمل اختيارى نيست نه نيك و نه بد، چون عمل وقتى نيك و بد مى‏شود كه اختيارى باشد.

علاوه بر اينكه خداى تعالى مى‏فرمايد:” هذا يوم لا ينطقون و لا يؤذن لهم فيعتذرون،“ و معلوم است كه عذرخواهى، عمل قبيحى نيست.

از آنچه گذشت وجه جمع ميان آياتى كه تكلم را در روز قيامت اثبات مى‏كند و ميان آياتى كه آن را انكار و نفى مى‏كند معلوم گرديد.

توضيحش اينكه: آياتى كه متعرض مساله تكلم در قيامت است، دو دسته است، يك دسته تكلم را بدون استثناء نفى و يا اثبات مى‏كند مانند:” لا يسئل عن ذنبه انس و لا جان،“ و نيز مانند:” يوم تاتى كل نفس تجادل عن نفسها،“ دسته ديگر كلام را چه راست و چه دروغ نفى مى‏كند، مانند آيه:” هذا يوم لا ينطقون،“ و آيه:” فما لنا من شافعين و لا صديق حميم.“

صنف اول كه گفتيم دو طرف دارد يكى نفى و يكى اثبات، مى‏شود به امثال آيه:” لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن،“ ميان دو طرفش جمع نمود. يعنى معلوم مى‏شود نفى كلام در باره چه كسانى و اثبات آن در خصوص چه كسانى است.

و صنف دوم كه كلام را بطور مطلق نفى مى‏كند هم دروغ آن را و هم راستش را، تنافى ميان دو طرفش به امثال آيه مورد بحث يعنى آيه:” يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه،“ برداشته مى‏شود.

البته بنا بر آن معنايى كه ما براى اذن در تكلم كرديم و توضيحش گذشت، كه بنا بر آن اين دسته از آيات و آيه مورد بحث اين معنا را افاده مى‏كنند، كه هر كه در قيامت تكلم مى‏كند، در تكلم كردنش مضطر و بى اختيار است و به اذن خدا تكلم مى‏كند، نه به اختيار و اراده خود، آنطور كه در دنيا بوده است، در نتيجه مطلب از مختصات قيامت مى‏شود .

گفتيم تكلم ممنوع آن تكلمى است كه مانند تكلم در دنيا اختيارى باشد، و تكلم جايز، آن تكلمى است كه تنها مستند به يك سببى الهى باشد، و آن اذن خدا و اراده اوست.

گو اينكه ظرف قيامت ظرف اضطرار و بيچارگى است، ليكن مفسرين گمان كرده‏اند كه سبب اين اضطرار مشاهده مواقف هول‏انگيز قيامت است كه مردم با ديدن آن چاره‏اى جز اعتراف و اقرار ندارند، و جز از در صدق و پيروى حق سخن گفتن نتوانند. ولى ما در سابق گفتيم كه سبب اضطرار اين است كه ظرف قيامت ظرف جزاء است نه ظرف عمل، و در چنين ظرفى بروز حقايق قهرى است.

## معرفه ششم قيامت : سعادت و شقاوت

” فمنهم شقى و سعيد.“

سعادت و شقاوت مقابل همند، چه، سعادت هر چيزى عبارت است از رسيدنش به خير وجودش، تا به وسيله آن، كمال خود را دريافته، و در نتيجه متلذذ شود، و سعادت در انسان كه موجودى است مركب از روح و بدن عبارت است از رسيدن به خيرات جسمانى و روحانى‏اش، و متنعم شدن به آن.

و شقاوتش عبارت است از نداشتن و محروميت از آن.

پس سعادت و شقاوت به حسب اصطلاح علمى از قبيل عدم و ملكه است، و فرق ميان سعادت و خير اين است كه سعادت مخصوص نوع و يا شخص است، ولى خير عام است .

و ظاهر جمله مورد بحث اين است كه مردم در قيامت منحصر به اين دو طايفه نيستند، چون فرموده: بعضى از ايشان سعيدند، و بعضى شقى و همين معنا با آيات ديگرى كه مردم را به مؤمن و كافر و مستضعف تقسيم مى‏كند مناسب است، چيزى كه هست چون سياق كلام سياق بيان اصناف از نظر عمل و استحقاق نبوده لذا وضع مستضعفين يعنى اطفال و ديوانگان و كسانى را كه حجت بر آنان تمام نشده بيان نكرده است.

## بهشت يا آتش در قيامت ( انتهاي سير انساني )

**سياق كلام، سياق بيان اين جهت است كه روز قيامت روزى است كه مردم از اولين تا آخرين، يك جا جمع مى‏شوند و همه مشهودند و احدى از آن تخلف نمى‏كند، و كار مردم در آن روز منتهى به يكى از دو چيز مى‏شود: بهشت يا آتش .**

و گو اينكه مستضعفين نسبت به كسانى كه به خاطر عملشان مستحق بهشت شده‏اند و كسانى كه به خاطر كردارشان مستحق آتش گشته‏اند صنف سومى هستند، و ليكن اين معنا مسلم و بديهى است كه ايشان هم سرانجامى دارند، و چنان نيست كه به وضعشان رسيدگى نشود و دائما به حالت بلا تكليفى و انتظار بمانند، بلكه بالأخره به يكى از دو طايفه بهشتيان و دوزخيان ملحق مى‏شوند، همچنانكه فرموده:” و آخرون مرجون لامر الله اما يعذبهم و اما يتوب عليهم و الله عليم حكيم . “

و لازمه اين سياق اين است كه اهل محشر را منحصر در دو فريق كند: سعداء و اشقياء، و بفرمايد: احدى از ايشان نيست مگر اينكه يا سعيد است و يا شقى.

پس آيه مورد بحث نظير آن آيه ديگرى است كه مى‏فرمايد:” و تنذر يوم الجمع لا ريب فيه فريق فى الجنة و فريق فى السعير و لو شاء الله لجعلهم امة واحدة و لكن يدخل من يشاء فى رحمته و الظالمون ما لهم من ولى و لا نصير،“چه جمله:” فريق فى الجنة و فريق فى السعير،“ نظير جمله مورد بحث هر چند به تنهايى دلالتى بر حصر ندارد، و ليكن با كمك سياق حصر را افاده مى‏كند .

## تدارك براي سفر با سعادت آخرت

حال بايد ديد آيه شريفه چه دلالتى دارد:

آنچه از آيه استفاده مى‏شود تنها اين معنا است كه هر كه در عرصه قيامت باشد يا شقى است و متصف به شقاوت، و يا سعيد است و داراى سعادت، و اما اينكه اين دو صفت به چه چيز براى موضوع ثابت مى‏شود، و آيا دو صفت ذاتى هستند براى موصوفشان و يا اينكه ثبوتشان به اراده ازليه است و به هيچ وجه قابل تخلف نيست، و يا اينكه به اكتساب و عمل حاصل مى‏شود، آيه شريفه از آن ساكت است و بر هيچ يك از آنها دلالتى ندارد، چيزى كه هست قرار داشتن آن در سياق دعوت به ايمان و عمل صالح و تحريك به اينكه در ميان اطاعت و معصيت، اطاعت را اختيار كنيد، دلالت مى‏كند بر اينكه ايمان و عمل صالح در حصول سعادت مؤثر است و راه رسيدن به آن آسان است همچنانكه در جاى ديگر فرموده:” ثم السبيل يسره !‌“

## صداي نفس بدبختان در آتش جهنم

* ” فَأَمَّا الَّذِينَ شقُوا فَفِى النَّارِ لهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شهِيقٌ‏،
* اما كسانى كه بدبختند در آتشند و براى آنها زفير و شهيق است،“

زفير، به معنى ابتداى عرعر خران و شهيق به معناى آخر آن است، يا زفير به معناى كشيدن نفس و شهيق به معناى برگرداندن آن است، يا زفير به معناى نفس كشيدن پى در پى است، به نحوى كه قفسه سينه بالا بيايد، و شهيق هم به معناى طول زفير است، و هم به معناى برگرداندن نفس است، همچنانكه زفير به معناى فرو بردن نفس نيز هست، و اصل آن از جبل شاهق است كه به معناى كوه طولانى و بلند است.

و اين چند معنا بطورى كه ملاحظه مى‏فرماييد قريب به هم هستند و تو گويى در كلام استعاره‏اى به كار رفته، و منظور اين است كه اهل جهنم( كساني كه شقي شدند،) نفس‏هاى خود را به سينه‏ها فرو برده با بلند كردن صدا به گريه و ناله آن را برمى‏گردانند، همانطور كه خران صدا بلند مى‏كنند، و ناله‏شان از شدت حرارت آتش و عظمت مصيبت و گرفتارى است.

آيه 103تا108سوره هود الميزان ج : 11 ص : 7

# از معرفه هاي قيامت: برطرف شدن ترديدها

* ” لِيُبَينَ لَهُمُ الَّذِى يخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنهُمْ كانُوا كذِبِين،
* تا چيزهايى را كه در آن اختلاف دارند برايشان بيان كند،

و تا كسانى كه كافرند بدانند كه دروغگو بوده‏اند.“

مسالة رفع اختلاف ديني و تبين آن در قيامت، در كلام خداى سبحان مكرر آمده، و آنقدر تكرار شده كه مى‏توان مساله ” رفع اختلاف و تبين آن“ را يكى از معرفه هاي روز قيامت شمرد، روزى كه سنگينى‏اش نه تنها كمر بشر را خم مى‏كند بلكه بر آسمان و زمين هم سنگينى مى‏كند و تفاصيلى هم كه خداى تعالى در كلام مجيدش براى اين روز بيان مى‏كند از قبيل عبور از صراط و تطاير كتب و سنجش اعمال و حساب و فصل قضاء، همه از فروعات اين معرف است.

مقصود از اختلاف، اختلافى است كه در باره دين حق از نظر اعتقاد و يا از لحاظ عمل داشتند، و خداى تعالى آن را در دنيا در كتابهايى فرستاده بود و در زبان انبيايش بهر طريقى كه ممكن بود بيان كرده بود، همچنانكه خودش فرمود:

” و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذى اختلفوا فيه.“

از همينجا براى روشنفكر متدبر روشن مى‏شود كه آن بيانى كه خدا در قيامت دارد غير بيان دنيايى او يعنى كتاب او و زبان انبياء و حكمت و موعظه و جدال پسنديده ايشان است، بيانى است كه ظهورش از همه اينها بيشتر است، و بيانى كه اينقدر روشن باشد جز عيان چيز ديگرى نمى‏تواند باشد، عيانى كه ديگر جايى براى شك و ترديد و وسوسه درونى باقى نمى‏گذارد، همچنانكه در آيه:” كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد،“ و آيه:” يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق و يعلمون ان الله هو الحق المبين،“ به اين معنا اشاره مى‏فرمايد.

آيه 39 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 360

# هرکس آنچه کرده می داند!

* وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثرَت،
* عَلِمَت نَفْسٌ مَّا قَدَّمَت وَ أَخَّرَت‏،
* و زمانى كه گورها زير و رو شود و مردگان از آن بيرون شوند،
* در آن روز هر كس داند كه چه كرده و چه نكرده! “

سوره انفطار روز قيامت را با بعضى از علامت‏هاى متصل به آن تحديد مى‏كند، و خود آن روز را هم به بعضى از وقايعى كه در آن روز واقع مى‏شود معرفى مى‏كند، و آن اين است كه در آن روز تمامى اعمالى كه انسان خودش كرده و همه آثارى كه بر اعمالش مترتب شده، و بوسيله ملائكه حفظه كه موكل بر او بوده‏اند محفوظ مانده، در آن روز جزاء داده مى‏شود .

اگر اعمال نيك بوده با نعيم آخرت، و اگر زشت بوده و ناشى از تكذيب قيامت بوده، با دوزخ پاداش داده مى‏شود، دوزخى كه خود او افروخته و جاودانه در آن خواهد زيست.

آنگاه دوباره توصيف روز قيامت را از سر مى‏گيرد، كه آن روزى است كه هيچ كسى براى خودش مالك چيزى نيست، و امر در آن روز تنها براى خداست.

” و اذا القبور بعثرت،“ كلمه بعثرت به معناى پشت و رو كردن، و باطن چيزى را ظاهر ساختن است. معناى آيه اين است كه زمانى كه خاك قبرها منقلب و باطنش بظاهر بر مى‏گردد، باطنش كه همان انسانهاى مرده باشد ظاهر مى‏شود، تا به جزاى اعمالشان برسند.

” علمت نفس ما قدمت و اخرت،“ مراد از علم نفس، علم تفصيلى است به آن اعمالى كه در دنيا كرده، و اين غير از آن علمى است كه بعد از منتشر شدن نامه اعمالش پيدا مى‏كند، چون آيات زير هم دلالت دارد بر اينكه انسان به اعمالى كه كرده آگاه است:” بل الانسان على نفسه بصيرة و لو القى معاذيره، يوم يتذكر الانسان ما سعى، يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء.“

مراد از نفس، جنس انسانها است، و عموميت را افاده مى‏كند. مراد از آنچه مقدم و مؤخر داشته، اعمالى است كه خودش كرده، و سنت‏هايى است كه براى بعد از مرگش باب كرده، حال چه سنت خوب و چه سنت زشت، كه بعد از مردنش هر كس به آن سنت‏ها عمل كند ثواب و عقاب را به حساب او نيز مى‏نويسند، همچنان كه فرمود:” و نكتب ما قدموا و اثارهم . “

آيه 1 تا 5 سوره انفطار الميزان ج 20 ص 365

# کورشدگان و فراموش شدگان روز محشر

* ” وَ مَنْ أَعْرَض عَن ذِكرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشةً ضنكاً وَ نحْشرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى‏،
* قَالَ رَب لِمَ حَشرْتَنى أَعْمَى وَ قَدْ كُنت بَصِيراً،
* قَالَ كَذَلِك أَتَتْك ءَايَتُنَا فَنَسِيتهَا وَ كَذَلِك الْيَوْمَ تُنسى،
* و هر كس از كتاب من روى بگرداند وى را روزگارى سخت خواهد بود و او را در روز قيامت كور محشور كنيم،
* آن وقت گويد پروردگارا چرا مرا كه بينا بودم كور محشور كرده‏اى؟
* گويد: همانطور كه تو از ديدن آيه‏هاى ما خود را به كورى زدى و آن را فراموش كردى ما نيز امروز تو را فراموش كرديم.“

علت تنگى معيشت در دنيا، و كورى در روز قيامت، فراموش كردن خدا و اعراض از ياد او است، و هر كه در دنيا خدا را فراموش كند او هم در آخرت وى را فراموش مى‏كند.

جاى هيچ ترديدى نيست كه مؤمن حيات حر و سعيدى دارد كه در هر دو حال غنا و فقر، سعيد است، هر چند كه فقرش به حد عفاف و كفاف و كمتر از آن باشد، ولى كافر داراى چنين حياتى نيست، و زندگى او در دو كلمه خلاصه مى‏شود، نارضايتى نسبت به آنچه دارد، و دلبستگى به آنچه ندارد، اين است معناى زندگى تنگ .

عذاب قبر هم خود يكى از مصاديق آن است، چون آيه شريفه متعرض دو نشأه شده جمله ” فان له معيشة ضنكا،“ متعرض بيان حال كفار در دنيا و جمله ” و نحشره يوم القيمة اعمى،“ متعرض حال آنان در آخرت است، پس ناگزير بايد گفت زندگى برزخ دنباله زندگى دنيا است.

” و نحشره يوم القيمة اعمى،“ - يعنى او را طورى زنده مى‏كنيم كه راهى به سوى سعادتش كه همان بهشت است نيابد.

” قال رب لم حشرتنى اعمى و قد كنت بصيرا؟“

چنين به نظر مى‏آيد كه كورى روز قيامت همان كورى حس باصره باشد، چون اعراض كننده از ياد خدا وقتى كور محشور مى‏شود مى‏پرسد: چرا مرا كور محشور كرديد با اينكه در دنيا چشم داشتم و بينا بودم؟

معلوم مى‏شود در آخرت آن چيزى را ندارد كه در دنيا داشته، و آن حس باصره بود، نه بصيرت كه بينايى قلب است، آن وقت بر اين معنا اشكال مى‏شود به ظاهر ادله‏اى كه دلالت مى‏كند بر اينكه مجرمين صحنه‏هاى هول انگيز قيامت و آيات عظيمه آن و قهر خداى را مى‏بينند، مانند آيه” اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا،“ و آيه: ” اقرء كتابك.“

آنچه از ظاهر مسلم قرآن و سنت استفاده مى‏شود اين است كه نظام حاكم در آخرت غير نظام حاكم در دنيا و غير آن نظامى است كه معهود ذهن ما از طبيعت است، آنچه ما از بصير و اعمى به ذهن داريم اين است كه بصير عبارت از كسى است كه همه ديدنى‏ها را ببيند، و كور آن كسى است كه آنچه را كه قابل رؤيت است نبيند. ولى هيچ دليلى نداريم بر اينكه آنچه اين كلمات در دنيا معنا مى‏دهد در آخرت هم به همان معنا است، ممكن است معناى آخرتى آنها تبعيض شود، يعنى مجرم كه كور محشور مى‏شود، سعادت زندگى آخرتى و رستگارى به كرامت آخرت را نبيند، ولى نامه عمل خود را كه حجت را بر او تمام مى‏كند و نيز اوضاع هول انگيز، و هر چه را كه مايه شدت عذاب او است از آتش و غير آتش را ببيند، همچنانكه قرآن آنان را از مشاهده پروردگار خود محجوب معرفى نموده و فرموده است: ”‌ انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون.“

” قال كذلك اتتك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى ... . “

اين آيه جواب از سؤالى است كه كردند كه: چرا مرا كور محشور كردى با اينكه بينا بودم؟ خداى تعالى در جواب فرمود: همانطور كه آيات ما برايت آمد و تو فراموشش كردى، امروز فراموشت كرديم، و خلاصه معنا اينكه كور محشور شدنت در امروز كه هيچ چيز را نبينى، به جاى فراموش كردنت آيات ما را در دنيا است، و هدايت نشدنت به هدايت ما در دنيا، مثل هدايت نشدنت به راه نجات در امروز است، باز به عبارت ديگر اگر امروز كور محشورت كرديم، عينا به مانند آنچه در دنيا كردى مجازاتت نموديم، و اين همان معنايى است كه آيه ” و جزاء سيئة سيئة مثلها،“ مانند آن تذكر مى‏دهد .

آيه 124 تا 126 سوره طه الميزان ج : 14 ص : 314

# اصناف سه گانه مردم در روز محشر

* ” و كنتم أزواجا ثلثة،“
* در آن روز شما اصنافى سه‏گانه خواهيد بود.“

خطاب در اين جمله كه مى‏فرمايد: در آن روز شما اصنافى سه‏گانه خواهيد بود به عموم بشر است.

” فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة،“ اصحاب ميمنه اصحاب و دارندگان يمن و سعادتند، و در مقابل آنان اصحاب مشئمة هستند، كه اصحاب و دارندگان شقاوت و شئامتند.

**” و السابقون السابقون،“**

در قرآن كريم آيه‏اى كه صلاحيت تفسير سابقون اول را داشته باشد آيه شريفه” فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله ،“‌ و آيه شريفه ” و لكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات،“ و آيه شريفه ” اولئك يسارعون فى الخيرات و هم لها سابقون است.“ كه از اين آيات به دست مى‏آيد مراد از سابقون، كسانى هستند كه در خيرات سبقت مى‏گيرند، و قهرا وقتى به اعمال خير سبقت مى‏گيرند، به مغفرت و رحمتى هم كه در ازاى آن اعمال هست سبقت گرفته‏اند. و لذا در آيه ” سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنة،“ به جاى امر به سبقت در اعمال خير، دستور فرموده: به مغفرت و جنت سبقت گيرند، پس سابقون به خيرات، سابقون به رحمت و مغفرتند، در آيه مورد بحث هم كه مى‏فرمايد: السابقون السابقون مراد از سابقون اول، سابقين به خيرات، و مراد از سابقون دوم سابقين به اثر خيرات يعنى مغفرت و رحمت است.

آيه 1 تا 10 سوره الواقعه الميزان ج 19 ص 195

# خروج از قبر، و فاش شدن نهان انسان

* ” إِنَّ الانسنَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، وَ إِنَّهُ عَلى ذَلِك لَشهِيد، وَ إِنَّهُ لِحُب الْخَيرِ لَشدِيدٌ،
* أَ فَلا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثرَ مَا فى الْقُبُورِ، وَ حُصلَ مَا فى الصدُور، إِنَّ رَبهُم بهِمْ يَوْمَئذٍ لَّخَبِيرُ،
* انسان نسبت به پروردگارش كافر نعمت و ناسپاس است ،
* و خود او نيز بر اين ناسپاسى البته گواهى خواهد داد،
* و هم او بر حب مال دنيا سخت فريفته و بخيل است،
* آيا نمى‏داند كه روزى براى جزاى نيك و بد اعمال از قبرها بر انگيخته مى‏شود؟ و آنچه در دلها از نيك و بد پنهان است همه را پديدار مى‏سازد،
* محققا آن روز پروردگار بر نيك و بد كردارشان كاملا آگاه هست، و به ثواب و عقابشان مى‏رساند.“

وقتى آنچه بدن در قبرها هست از قبرها بيرون شود، و نهفته‏هاى در باطن نفوس بر ملا گردد، و معلوم شود در باطن كافرند يا مؤمن؟ مطيعند يا عاصى؟ در آن وقت خدا به وضع ايشان با خبر است، و بر معيار باطن نفوس، جزايشان مى‏دهد.

” حصل ما فى الصدور،“ منظور از تحصيل آنچه در سينه‏ها است، جدا سازى صفاتى است كه در باطن نفوس است، يعنى صفات ايمان از كفر و رسم نيكوكارى از بدكارى، همچنان كه در جاى ديگر فرموده:” يوم تبلى السرائر.“

آيه 6 تا آخر سوره عاديات الميزان ج 20 ص 591

## حال فزع کل موجودات

* ” وَ يَوْمَ يُنفَخُ فى الصورِ فَفَزِعَ مَن فى السمَوَتِ وَ مَن فى الأَرْضِ إِلا مَن شاءَ اللَّهُ وَ كلٌّ أَتَوْهُ دَخِرِينَ‏،
* روزى كه در صور، دمند و هر كه در آسمانها و در زمين است وحشت كند جز آنكه خدا بخواهد و همگى با تذلل به پيشگاه وى رو كنند.“

نفخ صور (دميدن در بوق) كنايه است از اعلام به جمعيت انبوهى چون لشكر، مطلبى را كه بايد همگى عملى كنند، مثل اينكه همگى در فلان روز و فلان ساعت حاضر باشند و يا حركت كنند و يا امثال اين، و كلمه فزع به معناى آن گرفتگى و نفرتى است كه از منظره‏اى نفرت آور به انسان دست مى‏دهد و فزع هم از همان جنس جزع است.

بعضى گفته‏اند: مراد از اين نفخ صور، نفخه دومى است كه با آن، روح به كالبدها دميده مى‏شود، و همه براى فصل قضاء مبعوث مى‏گردند، مؤيد اين، جمله ذيل آيه است كه مى‏فرمايد:” وكل اتوه داخرين- يعنى همگى با ذلت و خوارى بدانجا مى‏آيند.“ مراد حضورشان نزد خداى سبحان است.

و نيز مؤيد ديگر آن استثناى ” من شاء الله - هر كس را كه خدا بخواهد،“ از حكم فزع است، كه بعد از آن جملة ” وهم من فزع يومئذ امنون،“ را در باره نيكوكاران آورده و همين خود دلالت مى‏كند بر اينكه فزع مذكور همان فزع در نفخه دوم است.

بعضى ديگر گفته‏اند: مراد از آن، نفخه اول است كه با آن همه زندگان مى‏ميرند، به دليل اينكه در جاى ديگر فرموده:” و نفخ فى الصور فصعق من فى السموات و من فى الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون،“ چون صعقه، در اين آيه همان فزع در آن آيه است، كه در هر دو آيه، نتيجه نفخه اولى گرفته شده و بنا بر اين، مراد از جملة ” كل اتوه داخرين،“ رجوعشان به سوى خدا به سبب مردن مى‏باشد. و بعيد نيست كه مراد نفخ در صور، در اين صورت مطلق نفخ باشد، چه آن نفخى كه با آن مى‏ميرند و يا آن نفخى كه با آن زنده مى‏شوند، براى اينكه، نفخه هر چه باشد از مختصات قيامت است و اينكه بعضى در فزع و بعضى در ايمنى هستند و نيز كوهها به راه مى‏افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و اينكه مردم با خوارى نزد خدا مى‏شوند، از خواص نفخه دوم باشد، كه بنا بر اين احتمال، اشكالى كه چه بسا ممكن است بر هر دو وجه سابق بشود دفع مى‏گردد .

خداى تعالى از حكم فزع عمومى كه شامل همه موجودات آسمانها و زمين است جمعى از بندگان خود را استثناء كرده است.

و ظاهرا مراد از جملة ” و كل اتوه داخرين،“ رجوع تمامى موجودات عاقل در آسمانها و زمين است، حتى آنهايى كه از حكم فزع استثناء شده‏اند، چه آنها و چه اينها، همه نزد پروردگار متعال حاضر مى‏شوند. و آيه شريفة” فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصين،“ هم با اين گفتار ما منافات ندارد و نمى‏خواهد غير اين را بگويد، چون مراد از حضور در آن، مطلق حضور و رجوع به خدا نيست، بلكه مراد از آن حضور در موقف حساب و سؤال است، ممكن است همه به سوى خدا برگردند و حتى استثناء شدگان نيز برگردند و نيز بندگان مخلص خدا برگردند، و ليكن بندگان مخلص در موطن جمع حاضر نشوند، نه اينكه بعث و رجوع نداشته باشند، پس آيات قيامت نص صريحند بر اينكه بعث شامل همه خلائق مى‏شود و احدى از آن مستثنا نيست.

و اگر دخور و ذلت را به اولياى خداى تعالى هم نسبت داده، منافاتى با عزت آنان نزد خدا ندارد، چون عزت و غناى بنده نزد خدا ذلت و فقر او است در نزد خودش، بله ذلت دشمنان خدا در قبال عزت كاذبه‏اى كه براى خود قائل بودند، ذلت واقعى و خوارى حقيقى است.

آيه 87 سوره نمل الميزان ج : 15 ص : 573

## موقفي از پنجاه مواقف روز قيامت

* ” يُدَبِّرُ الأَمْرَ مِنَ السمَاءِ إِلى الأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فى يَوْمٍ كانَ مِقْدَارُهُ أَلْف سنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ‏،
* از آسمان گرفته تا زمين تدبير هر كار را مى‏كند، آنگاه در روزى كه اندازه‏اش هزار سال از آنهاست كه شما مى‏شماريد، همه چيز به سوى او بالا مى‏رود.“

” فى يوم كان مقداره الف سنة مما تعدون.“ معنايش اين است كه خداى تعالى تدبير مذكور را در ظرفى انجام مى‏دهد كه اگر با مقدار حركت و حوادث زمينى تطبيق شود با هزار سال از سالهايى كه شما ساكنان زمين مى‏شماريد برابر مى‏گردد، چون مسلم است كه روز، شب، ماه و سالى كه ما مى‏شماريم بيشتر از عمر خود زمين نيست .

و چون مراد از سماى عالم، قرب و حضور است، و اين عالم از حيطه زمان بيرون است، ناگزير مراد از آن، ظرفى خواهد بود كه اگر با مقدار حركت و حوادث زمينى تطبيق شود هزار سال از سالهايى كه ما مى‏شماريم خواهد شد.

و اما اينكه اين مقدار آيا مقدار نزول و مكث و عروج است يا مقدار نزول و عروج رويهم است، بدون مكث، و يا مقدار هر يك از اين دو است، و يا تنها مقدار خود عروج است، البته بنا بر اينكه كلمه فى يوم قيد باشد براى يعرج اليه به تنهايى، احتمالاتى است كه آيه ” تعرج الملائكة و الروح اليه فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة،“ مؤيد احتمال اخير است، چون مدت مذكور را تنها مدت عروج معرفى مى‏كند .

آنگاه بنا بر فرضى كه ظرف هزار سال قيد عروج باشد، آيا منظور از عروج، مطلق عروج حوادث به سوى خدا است، يا تنها عروج آنها در روز قيامت است، و مقدار هزار سال هم طول مدت قيامت است، و اگر در آيه سوره معارج مقدار آن را پنجاه هزار سال خوانده، چون مربوط به كفار است، تا به خاطر كفرشان مشقت بيشترى بكشند، ممكن هم هست بگوييم مقدار هزار سال مربوط به يكى از مواقف روز قيامت است، و مقدار پنجاه هزار سال مقدار و طول مدت پنجاه موقف است .

از اين هم كه بگذريم احتمالات ديگرى در خصوص هزار سال است، كه آيا تحديدى است حقيقى، و يا مراد صرف زياد جلوه دادن مدت است، همچنان كه در آيه ” يود احدهم لو يعمر الف سنة،“ نيز منظور همين است، يعنى مى‏خواهد بفرمايد دوست مى‏دارند بسيار زياد عمر كنند، نه خصوص عدد هزار، ليكن اين احتمال از سياق آيه بعيد است.

به طورى كه ملاحظه فرموديد آيه شريفه احتمالهاى زيادى را تحمل مى‏كند، و با همه آنها مى‏سازد، و **ليكن از همه آنها نزديك‏تر به ذهن اين است كه كلمه فى يوم قيد باشد براى ثم يعرج اليه و مراد از روز عروج امر، يكى از پنجاه موقف از مواقف روز قيامت باشد- و خدا داناتر است!**

آيه 5 سوره سجده الميزان ج : 16 ص : 371

# قيامت در سوره قيامت

* ” لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَة،
* وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ،
* أَ يحْسب الانسنُ أَلَّن نجْمَعَ عِظامَهُ‏،
* بَلى قَدِرِينَ عَلى أَن نُّسوِّى بَنَانَهُ‏،
* قسم به روز قيامت،
* و قسم به نفس بسيار ملامت كننده،
* آيا آدمى پندارد كه ما ديگر ابدا استخوانهاى پوسيده او را باز جمع نمى‏كنيم؟
* بلى ما قادريم كه سرانگشتان او را هم درست گردانيم.“

بيان اين سوره پيرامون مساله قيامت كبرى دور مى‏زند، نخست از وقوع روز قيامت خبر مى‏دهد، و در مرحله دوم آن روز را يكبار با ذكر چند نشانه، و بار ديگر با اجمالى از سرگذشت انسان در آن روز توصيف مى‏كند، و خبر مى‏دهد كه اولين قدم در سير به سوى قيامت مرگ است، و در مرحله سوم سوره را با استدلال بر قدرت خداى تعالى بر اعاده عالم ختم نموده، اثبات مى‏كند همانطور كه خداى تعالى بر خلقت نخستين عالم قادر بود همچنين بر خلقت بار دوم آن، كه همان قيامت است قادر است.

” لا اقسم بيوم القيمة،“ سوگند در اين آيه سوگند به قيامت است.

” و لا اقسم بالنفس اللوامة،“ اين جمله سوگند دوم است، و منظور از نفس لوامه نفس مؤمن است، كه همواره در دنيا او را به خاطر گناهانش و سرپيچى از اطاعت خدا ملامت مى‏كند، و در روز قيامت سودش مى‏رساند.

بعضى گفته‏اند: منظور از نفس لوامه جان آدمى است، چه انسان مؤمن صالح، و چه انسان كافر فاجر، براى اينكه هر دوى اين جانها آدمى را در قيامت ملامت مى‏كنند، نفس كافر، كافر را ملامت مى‏كند، به خاطر كفر و فجورش، و نفس مؤمن، مؤمن را ملامت مى‏كند، به خاطر كمى اطاعتش، و اينكه در صدد بر نيامد خيرى بيشتر كسب كند.

بعضى گفته‏اند: مراد از نفس لوامه تنها نفس كافر است كه در قيامت او را به خاطر كفر و معصيتى كه در دنيا مرتكب شده ملامت مى‏كند، همچنان كه فرمود:” و أسروا الندامة لما راوا العذاب.“

در جاى ديگر در عظمت بعث فرموده:” ثقلت فى السموات و الأرض لا تاتيكم الا بغتة،“ و نيز فرموده:” ان الساعة اتية اكاد اخفيها لتجزى كل نفس بما تسعى،“ و نيز فرموده:” عم يتسائلون عن النبا العظيم.“

” ا يحسب الانسان ا لن نجمع عظامه،“ يعني انسان گمان كرده ما استخوانهايش را جمع نمى‏كنيم؟

” بلى قادرين على أن نسوى بنانه،“ آرى ما آن استخوانها را جمع مى‏كنيم، در حالى كه قادريم حتى انگشتان او را به همان صورتى كه بر حسب خلقت اول داشت دوباره صورتگرى كنيم. تسويه بنان صورتگرى آن به همين صورتى است كه مى‏بينيم.

اگر از بين اعضاى بدن خصوص انگشتان را ذكر كرد - شايد - براى اين بوده كه به خلقت عجيب آن كه به صورتهاى مختلف، و خصوصيات تركيب و عدد در آمده و فوايد بسيارى كه بشمار نمى‏آيد بر آن مترتب مى‏شود، اشاره كند.

مى‏دهد، مى‏ستاند، قبض و بسط مى‏كند و ساير حركات لطيف و اعمال دقيق و صنايعى ظريف دارد، كه با همانها انسان از ساير حيوانات ممتاز مى‏شود، علاوه بر شكلهاى گوناگون و خطوطى كه به طور دايم اسرارش براى انسان كشف مى‏شود .

” بل يريد الانسان ليفجر أمامه- بلكه انسان مى‏خواهد مادام العمر گناه كند،“ منظور از اينكه فرمود: انسان، فجور امام خود را مى‏خواهد، اين است كه مى‏خواهد در آينده عمرش جلوش شكافته و باز باشد و هر فجورى خواست مرتكب شود.

مى‏فرمايد: نه، او گمان نمى‏كند كه ما استخوانهايش را جمع نمى‏كنيم، بلكه مى‏خواهد مساله بعث را تكذيب كند تا به اين وسيله پيش روى خود را در مدت عمرش باز كند، چون وقتى بعث و قيامتى نباشد، انسان چه داعى دارد با قيد و بند تقوى و ايمان دست و پاى خود را ببندد.

## روزي كه مؤمنين، استهزاگران را نظاره مي كنند!

* ” إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضحَكُونَ‏،
* وَ إِذَا مَرُّوا بهِمْ يَتَغَامَزُونَ‏، وَ إِذَا انقَلَبُوا إِلى أَهْلِهِمُ انقَلَبُوا فَكِهِينَ‏،
* وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلاءِ لَضالُّونَ‏،
* وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيهِمْ حَفِظِينَ‏،
* فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضحَكُونَ‏،
* عَلى الأَرَائكِ يَنظرُونَ‏،
* هَلْ ثُوِّب الْكُفَّارُ مَا كانُوا يَفْعَلُون،
* امروز مجرمين همواره به كسانى كه ايمان آورده‏اند مى‏خندند،
* و وقتى به آنان برمى‏خورند با اشاره چشم به استهزاى ايشان مى‏پردازند،
* و چون به همفكران خود مى‏رسند خوشحالانه برمى‏خورند،
* و چون به مؤمنين برمى‏خورند به يكديگر مى‏گويند اينها گمراهانند،
* و خداى تعالى اين مجرمين را نگهبان و مسؤول مؤمنين نكرده،
* و چون در دنيا چنين بودند امروز مؤمنين به كفار مى‏خندند،
* و بر اريكه‏هاى خود تكيه زده تماشا مى‏كنند،
* ببينند آيا كفار در برابر كرده‏هايشان چه جزايى مى‏بينند! “

از سياق آيات چنين به دست مى‏آيد كه: مراد از جمله آنان كه ايمان آوردند همان ابرار باشند، كه در اين آيات مورد گفتارند، و اگر اينطور تعبير كرد براى اين بود كه بفهماند علت خنديدن كفار به ابرار و استهزاء كردن آنان تنها ايمان آنان بود.

همچنان كه تعبير از كفار به جمله آنانكه جرم مى‏كردند براى اين بوده كه بفهماند علت مسخره كردن كفار مسلمانان ابرار را اين بود كه مجرم بودند. ” فاليوم الذين امنوا من الكفار يضحكون،“ منظور از يوم روز جزا است، و مي فرمايد: امروز كسانى كه ايمان آوردند به كفار مى‏خندند، نه اينكه كفار به مؤمنين بخندند همچنان كه در دنيا مى‏خنديدند .

” على الارائك ينظرون هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون،“ آنهايى كه ايمان آوردند بر بالاى تخت‏هايى در حجله قرار دارند، و به كيفر كفار تماشا مى‏كنند، كيفرى كه به جرم افعال نكوهيده بدان مبتلا شدند، كه يكى از آن افعال مسخره كردن و خنديدن به مؤمنين بود، و به اين اكتفاء ننموده وقتى نزد هم فكران خود برمى‏گشتند خوشحالى مى‏كردند كه من چنين و چنان كردم، و تازه مؤمنين را گمراه مى‏خواندند .

آيه 29 تا 36 سوره مطففين الميزان ج 20 ص 395

# قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قيامت

* ” فَإِذَا نُفِخَ فى الصورِ فَلا أَنساب بَيْنَهُمْ يَوْمَئذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ‏،
* پس آنگاه كه نفخه صور قيامت دميد ديگر نسبت و خويشى در ميانشان نماند و كسى از كس ديگر حال نپرسد.“

مراد از اين نفخه، نفخه دوم صور است كه در آن همه مردگان زنده مى‏شوند، نه نفحه اول كه زندگان در آن مى‏ميرند، همچنان كه بعضى پنداشته‏اند، چون نبودن انساب و پرسش و سنگينى ميزان و سبكى آن و ساير جزئيات همه از آثار نفخه دوم است.

و در جمله ” فلا انساب بينهم،“ آثار انساب را با نفى اصل آن نفى كرده، نه اينكه واقعا در آن روز انساب نباشد، زيرا انساب چيزى نيست كه به كلى از بين برود، بلكه مراد اين است كه در آن روز انساب خاصيتى ندارد، چون در دنيا كه انساب محفوظ و معتبر است، به خاطر حوايج دنيوى است. و زندگى اجتماعى دنيا است كه ما را ناگزير مى‏سازد تا خانواده و اجتماعى تاسيس كنيم. و وقتى اين كار را كرديم، باز مجبور مى‏شويم عواطف طرفينى، و تعاون و تعاضد و ساير اسباب را كه مايه دوام حيات دنيوى است معتبر بشماريم آن كه فرزند خانواده است به وظايفى ملتزم مى‏شود، و آن كه پدر و يا مادر خانواده است به وظايفى ديگر ملتزم مى‏گردد.

ولى روز قيامت ظرف پاداش عمل است، ديگر نه فعلى هست، نه التزام به فعلى. و در آن ظرف همه اسباب كه يكى از آنها انساب است از كار مى‏افتد و ديگر انساب اثر و خاصيتى ندارد.

” و لا يتساءلون،“ در اين جمله روشن‏ترين آثار انساب را يادآور شده، و آن احوال پرسى ميان دو نفر است كه با هم نسبت دارند، چون در دنيا به خاطر احتياجى كه در جلب منافع و رفع مضار به يكديگر داشتند، وقتى به هم مى‏رسيدند احوال يكديگر را مى‏پرسيدند، ولى امروز كه روز قيامت است ديگر كسى احوال كسى را نمى‏پرسد.

خواهى گفت: اين معنا با آيات ديگر كه تسائل را اثبات مى‏كند منافات دارد، مانند: آيه” و اقبل بعضهم على بعض يتساءلون،“ در پاسخ مى‏گوييم: نه، منافات ندارد، زيرا اين آيه مربوط به تسائل اهل بهشت بعد از ورود به بهشت، و تسائل اهل جهنم بعد از ورود به جهنم است، و آيه مورد بحث مربوط به تسائل در پاى حساب و حكم است، و تسائل اهل محشر را در آن هنگام نفى مى‏كند .

آيه 101 سوره مومنون الميزان ج : 15 ص : 98

# روزي كه بت و بت پرست با هم محشور مي شوند

* ” وَ يَوْمَ يَحْشرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَ أَنتُمْ أَضلَلْتُمْ عِبَادِى هَؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضلُّوا السبِيلَ‏،
* قَالُوا سبْحَنَك مَا كانَ يَنبَغِى لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِك مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَ ءَابَاءَهُمْ حَتى نَسوا الذِّكرَ وَ كانُوا قَوْمَا بُوراً،
* و اين وعده در روزى وفا مى‏شود كه مشركين را با آنچه سواى خدا مى‏پرستند محشورشان كند و گويد شما اين بندگان را گمراه كرديد يا خودشان راه را گم كردند؟
* گويند تقديس تو مى‏كنيم ما را سزاوار نبود كه جز تو معبود، اوليائى بگيريم ولى تو ايشان و پدرانشان را نعمت دادى و در نتيجه مستى نعمت ياد تو را فراموش كردند و گروهى هلاكت زده شدند.“

مراد از آنچه مى‏پرستند ملائكه و معبودهاى بشرى و بتها است، و سوال از اين معبودهاست كه گويد: آيا شما اين بندگان را گمراه كرديد يا خودشان راه را گم كردند؟ و اين درحالي است كه با پرستش كنندگان خود باهم در پيشگاه خدا محشور شده و براي پاسخگوئي در محشر ايستاده اند.

” قالوا سبحانك ما كان ينبغى لنا ان نتخذ من دونك من اولياء ... قوما بورا،“

اين پاسخ معبودهاى كفار از سؤال خداى تعالى است، كه فرمود: آيا شما اين بندگان مرا گمراه كرديد؟ و پاسخ خود را با تسبيح خدا آغاز كردند، و اين از ادب عبوديت است كه هر جا گفتگو از شرك و يا هر جا كه به وجهى بويى از شرك مى‏آيد خدا از آن تنزيه شود.

و معناى اينكه گفتند: براى ما سزاوار نبود كه غير از تو اوليايى بگيريم اين است كه اين كار صحيح و عقلايى نبود، كه پرستش را از تو به غير تو تعدى دهيم، و غير از تو اوليايى بگيريم، چيزى كه هست اين مشركين خودشان نام خدايى بر سر ما نهاده، و پرستيدند.

بعد از آنكه معبودها كه مورد سؤال از علت ضلالت مشركين قرار گرفته بودند، اين نسبت را از خود دفع كردند، در جمله مورد بحث شروع كردند به اسناد آن به خود كفار، البته با بيان سببى كه باعث اضلال آنها شد، و آن عبارت است از اينكه اصولا مشركين مردمى فاسد و هالك بودند، و تو اى خدا ايشان و پدرانشان را از امتعه دنيا و نعمتهاى آن برخوردار كردى، و اين امتحان و ابتلاء به درازا كشيد، در نتيجه سرگرم به همان تمتعات شده ياد تو را كه فرستادگانت همه دم از آن مى‏زدند فراموش كردند، و نتيجه‏اش اين شد كه از توحيد به شرك گراييدند.

” فقد كذبوكم بما تقولون فما تستطيعون صرفا و لا نصرا ....“ كلامى است از خداى تعالى كه به مشركين كه معبودهايتان شما را در آنچه به آنها نسبت مى‏داديد تكذيب نموده و الوهيت و ولايت را از خود نفى كردند، ديگر شما اى بت‏پرستان چه مى‏توانيد بكنيد و چگونه مى‏توانيد عذاب را از خود دور سازيد؟ چون نه عبادت كردنتان معبودها را، به دردتان مى‏خورد، و نه به وسيله آنها مى‏توانيد خود را يارى كنيد .

و اينكه فرموده:” و من يظلم منكم نذقه عذابا كبيرا،“ مراد از ظلم، مطلق ظلم و معصيت است، هر چند كه مورد آيات سابق خصوص ظلم به معناى شرك است. جمله ” من يظلم منكم ...،“ از قبيل وضع قانون عمومى در جاى حكم خاص است، و نكته آن، اشاره به اين است كه حكم الهى نافذ و جارى است و هيچ كس نيست كه مانع آن باشد يا آن را تاخير بيندازد، گويا فرموده: و چون معبودهايتان شما را تكذيب كنند و نتوانند بلاگردان و يا يار شما باشند، پس حكم عمومى با نفوذ و جريانى كه دارد كسى نمى‏تواند جلوگير و تاخير اندازنده آن شود، پس شما به طور قطع چشنده عذاب خواهيد بود.

آيه 17و18 سوره فرقان الميزان ج : 15 ص : 262

# حشر جمعي مشركين و خدايان دروغين

* ” وَ يَوْمَ نحْشرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشرَكُوا أَيْنَ شرَكاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُون، ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتهُمْ إِلا أَن قَالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشرِكِين،
* انظرْ كَيْف كَذَبُوا عَلى أَنفُسِهِمْ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَفْترُون،
* و روزى كه همگى آنها را محشور مى‏كنيم، به كسانى كه شرك ورزيدند مى‏گوييم: كجايند آن شركائى كه براى ما مى‏پنداشتيد،
* آنوقت است كه عذرى ندارند مگر اينكه بگويند به خدا، كه پروردگار ما است سوگند، ما مشرك نبوديم،
* اى محمد ببين چگونه به خود دروغ مى‏بندند و چطور از شركائى كه براى خدا ساخته بودند، عين و اثرى نمى‏يابند.“

عنايت كلام در اين آيه تنها در كلمه ”جميعا“ است، زيرا اين كلمه است كه دلالت مى‏كند بر اينكه علم و قدرت پروردگار از احدى از آنان تخلف نكرده و محيط بر همه آنان است، و به زودى همه‏شان را بحساب درآورده و محشورشان كرده، احدى را از قلم نمى‏اندازد .

خداوند بزودى آنان را محشور كرده و از شركائى كه براى خدا قائل بودند، سراغ مى‏گيرد، و چون شركائى براى پروردگار نمى‏يابند تا حاضر سازند، لذا شرك خود را انكار كرده و به دروغ به خدا سوگند مى‏خورند .

و اما اينكه چطور در قيامت آلهه دروغى خود را نمى‏يابند؟ براى اين است كه روز قيامت روزى است كه بر هر كس عيان مى‏شود كه امر و ملك و قوت همگى از آن خدا است و بس!

آيه 22 و 23 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 68

# روز بي يار و بي ياور

* ” يَأَيهَا النَّاس اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشوْا يَوْماً لا يجْزِى وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَ لا يَغُرَّنَّكم بِاللَّهِ الْغَرُورُ،
* اى مردم ! از پروردگارتان بترسيد، و از روزى كه پدر براى فرزندش كارى نسازد، و فرزند به هيچ وجه كار ساز پدر خود نشود، بيمناك باشيد، كه وعده خدا حق است، زندگى اين دنيا فريبتان ندهد، و شيطان فريبنده، در كار خدا به فريبتان نكشد.“

در اين آية شريفه در بيانى عمومى همه را مخاطب قرار داده و به سوى تقوى دعوت و از روز قيامت انذار مى‏كند، قيامتى كه هيچ بى‏نياز كننده‏اى نيست، كه آدمى را بى‏نياز كند، مگر ايمان و تقوى:

- اى انسانها بپرهيزيد از پروردگارتان، و او خداى سبحان است، و بترسيد روزى را و آن روز قيامت است، كه لا يجزى كفايت نمى‏كند پدرى از فرزندش، و نه مولودى كفايت كننده و بى نياز كننده است چيزى را از والد خويش، كه وعده خدا به آمدن قيامت حق است، يعنى ثابت است و تخلف ناپذير، فلا تغرنكم الحيوة الدنيا پس زنهار، كه زندگى دنيا با زينت فريبنده خود شما را بفريبد، و لا يغرنكم بالله الغرور، و بطور كلى بهوش باشيد، كه هيچ فريبنده‏اى چه از شؤون زندگى باشد، و چه خصوص شيطان شما را گول نزند.

آيه33 سوره لقمان الميزان ج : 16 ص : 356

# حشر، و ظهور مالكيت حقيقي الهي

* ” . . . وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يحُولُ بَينَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تحْشرُونَ‏،
* . . . و بدانيد كه خدا حائل مى‏شود ميان مرد و دل او و اينكه به سوى او محشور مى‏شويد!“

در لسان قرآن مجيد قلب همان جان آدمى است كه با قوا و عواطف باطنيه‏اى كه مجهز است به كارهاى حياتى خود مى‏پردازد .

خداى تعالى ميان انسان و جزء جزء وجودش و تمامى توابعش حائل است، بين او و قلبش، بين او و گوشش، بين او و چشمش، بين او و بدنش و بين او و جانش، و در آنها هم بنحو ايجاد تصرف مى‏كند، و هم بنحو مالك قرار دادن انسان، كه هر مقدار از آن را بهر نحوى كه بخواهد به سود انسان تمليك مى‏كند، و هر مقدار را كه نخواهد نمى‏كند.

به همين جهت در آيه مورد بحث جمله بالا را با جمله:” و انه اليه تحشرون،“ ختم كرده، چون حشر و بعث نشئه‏اى است كه در آن نشئه براى هر كسى آشكار مى‏شود كه مالك حقيقى خدا است و حقيقت ملك تنها از آن او است و بس، و شريكى براى او نيست، و در آن نشئه ملك‏هاى صورى و سلطنت‏هاى پوچ ظاهرى باطل مى‏شود، و تنها ملك او باقى مى‏ماند، همچنانكه فرموده:” لمن الملك اليوم لله الواحد القهار،“ و نيز فرموده:” يوم لا تملك نفس لنفس شيئا و الامر يومئذ لله!“

پس گويا آيه مورد بحث مى‏خواهد بفرمايد: بدانيد كه خدا مالك حقيقى شما و دلهاى شما است، و او از هر چيز به شما نزديك‏تر است، و شما به زودى به سويش باز مى‏گرديد، و برايتان معلوم مى‏شود كه چگونه مالك حقيقى شما است و چطور بر شما مسلط است، و هيچ چيز شما را از او بى نياز نمى‏كند .

آيه 24 سوره انفال الميزان ج : 9 ص : 58

# خلق قيامت، و نفخ صور، و كيفيت احضار و حشر عام

* ” وَ أَنْ أَقِيمُوا الصلَوةَ وَ اتَّقُوهُ وَ هُوَ الَّذِى إِلَيْهِ تحْشرُونَ‏،
* وَ هُوَ الَّذِى خَلَقَ السمَوَتِ وَ الأَرْض بِالْحَقّ‏ِ وَ يَوْمَ يَقُولُ كن فَيَكونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْك يَوْمَ يُنفَخُ فى الصورِ عَلِمُ الْغَيْبِ وَ الشهَدَةِ وَ هُوَ الحَْكيمُ الْخَبِيرُ،
* و كه به پاى داريد نماز را و از خدا بترسيد و او خدائى است كه به سويش محشور مى‏شويد.
* و آن خدائى است كه خلق كرد آسمانها و زمين را به حق، و ياد كن روز قيامت را روزى كه چون بخواهد ايجاد بفرمايد مى‏گويد باش پس مى‏باشد، راست و درست گفتار خدا است، و از براى خدا است پادشاهى، روزى كه دميده مى‏شود در صور، او داناى نهان و آشكار است و او است محكم كار و آگاه ! “

خداى تعالى اگر عالم را آفريد به خاطر منظورى است كه داشت، و آن منظور بازگشت مردم است به سوى او، و به همين منظور روز بازگشت را به وجود خواهد آورد، و خواهد فرمود: ” كن ! “ و چون قول او حق است پس چنين روزى خواهد آمد و در آن روز براى همه معلوم خواهد شد كه ملك و سلطنت براى او است، و غير او هيچ كسى سلطنت بر چيزى ندارد .

اگر از ميان همه اوصاف و خصوصيات قيامت تنها مساله نفخ صور را ذكر كرد براى اشاره كردن به خصوصيتى بود كه مناسب با مقام است، و آن مساله كيفيت احضار عام است كه جمله:” و هو الذى اليه تحشرون،“ آن را بيان مى‏كند، زيرا كه حشر يعنى با اجبار مردم را اخراج كردن و در جائى جمع نمودن، كه نفخ در صور هم همين معنا را مى‏رساند، زيرا موقعى شيپور مى‏زنند كه بخواهند افراد لشكر را براى امر مهمى بسيج كنند، در قيامت نيز در صور دميده مى‏شود و مردم از قبرها بيرون آمده براى حضور در محكمه الهى به عرصه محشر درمى‏آيند:

* ” ونفخ فى الصور فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون . . .،
* ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدينا محضرون،
* فاليوم لا تظلم نفس شيئا و لا تجزون الا ما كنتم تعملون،“

آيه 72 و73 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 208

# نشر و باز شدن طومار مردگان در پيشگاه الهي

* ” هُوَ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الأَرْض ذَلُولاً فَامْشوا فى مَنَاكِبهَا وَ كلُوا مِن رِّزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشور،
* او است آن كسى كه زمين را براى شما رام كرده پس در اقطار آن آمد و شد كنيد و از رزق آن بخوريد و بدانيد كه زنده شدن بار ديگر شما به سوى او است.“

كلمه نشور به معناى احياى مردگان بعد از مردن است، و اصل اين كلمه به معناى نشر طومار و جامه، يعنى گشودن آن بعد از جمع كردن و پيچيدن آن است.

مي فرمايد: خداى تعالى آن كسى است كه زمين را منقاد و رام شما كرد، تا بتوانيد بر پشت آن قرار بگيريد، و از اين قطعه به آن قطعه‏اش برويد، و از رزقش كه او برايتان مقدر فرموده بخوريد، و به انواع مختلفى براى به دست آوردن آن رزق در زمين تصرف كنيد.

” و اليه النشور،“ يعنى طومار زندگى مردگان كه با مرگ پيچيده شده، دوباره در قيامت در محضر او باز مى‏شود. مردگان را از زمين درمى‏آورد، و براى حساب و سپس جزا زنده مى‏كند، پس به همين دليل رب و مدبر امر زندگى دنيايتان او است، كه در زمين جايگزينتان نمود و به راه و روش زندگى در آن هدايتتان كرد، و نيز حكومت بر شما در ميراندن و زنده كردن و حساب و جزاء براى او است.

آيه 15 سوره ملك الميزان ج 19 ص 598

### 

### **قسمت چهارم: وضعیت زنده شدگان**

### 

# بازگشت خاك هر قالبي به قالب روح خود

در روايات اسلامي، در كتاب احتجاج، در ضمن احتجاج امام صادق عليه‏السلام‏ آمده كه: سائل پرسيد: آيا روح آدمى بعد از بيرون شدن از قالبش متلاشى مى‏شود و يا همچنان باقى مى‏ماند؟

امام عليه‏السلام‏ فرمود: نه، بلكه تا روزى كه در صور دميده شود باقى مى‏ماند، و بعد از آنكه در صور دميده شد، همه چيز باطل و فانى مى‏شود، ديگر نه حسى مى‏ماند و نه محسوسى، آنگاه دوباره همه چيز به حال اول خود برمى‏گردد، همان طورى كه مدبر آنها بار اول ايجاد كرده بود، و اين بعد از گذشتن چهار صد سال سكون و آرامش خلق در فاصله بين دو نفخه است.

سائل پرسيد: چگونه مى‏تواند دوباره مبعوث شود با اينكه بدنش پوسيده و اعضاى آن متفرق شده، يك عضوش در يك شهرى طعمه درندگان شده، و عضو ديگرش در شهرى ديگر مورد حمله حشرات آنجا گشته، و عضو ديگرش خاك شده با خاك آن شهر به صورت ديوار در آمده؟

امام صادق عليه‏السلام‏ فرمود: آن خدايى كه بار نخست او را از هيچ آفريد و بدون هيچ الگويى صورتگرى كرد، مى‏تواند دوباره به همان وضع اول اعاده‏اش دهد .

سائل عرضه داشت: اين معنا را برايم بيشتر توضيح بده!

فرمود: هر روحى در مكان مخصوص به خود مقيم است، روح نيكوكاران در مكانى روشن و فراخ و روح بدكاران در تنگنايى تاريك، و اما بدن‏ها خاك مى‏شود، همان طور كه اول هم از خاك خلق شده بود، و آنچه درندگان و حشرات از بدنها مى‏خورند و دوباره بيرون مى‏اندازند، در خاك هست و در پيشگاه خدا كه هيچ چيز حتى موجودى ريز به اندازه ذره در ظلمات زمين از او غايب نيست، و عدد تمامى موجودات و وزن آنها را مى‏داند، محفوظ است و خاك روحانيان به منزله طلا است در خاك.

پس چون هنگام بعث مى‏رسد باران نشوز به زمين مى‏بارد، و زمين ورم مى‏كند، پس خاك بشر نسبت به خاكهاى ديگر، چون خاك طلايى كه با آب شسته شود، مشخص مى‏گردد و چون كره‏اى كه از ماست بگيرند، جدا مى‏شود.

پس خاك هر قالبى به قالب خود درمى‏آيد، و به اذن خداى قادر، بدانجا كه روح او هست منتقل مى‏شود، صورتها به اذن صورتگر به شكل اول خود برمى‏گردد و روح در آن دميده مى‏شود .

و چون خلقت هر كسى تمام شد هيچ كس از خودش چيزى را ناشناخته نمى‏يابد.

و در نهج البلاغه مى‏فرمايد: چون خدا اراده مى‏كند او را دوباره خلق كند، مى‏گويد: باش و او بى‏درنگ خلق مى‏شود، و اين گفتن چون گفتن ما با صوت و آوازى كه شنيده شود نيست، بلكه كلام خداى سبحان همان فعل اوست، كه آن را ايجاد كرده است در حالى كه مثل آن قبلا نبود.

الميزان ج : 17 ص : 176

# ورود به قيامت با سائق و شاهد

* ” وَ نُفِخَ فى الصورِ ذَلِك يَوْمُ الْوَعِيد،
* و چون در صور دميده مى‏شود به او مى‏گويند اين است آن روزى كه بدان تهديد مى‏شدى.“
* ” وَ جَاءَت كلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سائقٌ وَ شهِيدٌ،
* و هر فرد كه به عرصه قيامت مى‏آيد يك نفر از پشت سر او را مى‏راند و يك نفر هم گواه با او است.“

كلمه سياقه به معناى وادار كردن حيوان به راه رفتن است، كه در اين صورت راننده در عقب حيوان قرار دارد، و حيوان را مى‏راند.

و اين كه فرموده: ” و جاءت كل نفس،“ معنايش اين است كه هر نفسى به سوى خدا مى‏آيد، و در محضر او براى فصل قضاء و پس دادن حساب حضور به هم مى‏رساند، به دليل اينكه در جاى ديگر فرموده:” الى ربك يومئذ المساق.“

و معناى آيه اين است كه: هر كسى در روز قيامت به محضر خداى تعالى حاضر مى‏شود، در حالى كه سائقى با او است كه او را از پشت سر مى‏راند و شاهدى همراه دارد كه به آنچه وى كرده گواهى مى‏دهد.

در آيه شريفه تصريح نشده كه اين سائق و شهيد ملائكه‏اند يا همان نويسندگانند و يا از جنس غير ملائكه‏اند، چيزى كه هست از سياق آيات چنين به ذهن مى‏رسد كه آن دو از جنس ملائكه‏اند.

و نيز تصريح نشده به اينكه در آن روز شهادت منحصر به اين يك شاهدى است كه در آيه آمده است. و ليكن آيات وارده در باره شهداى روز قيامت عدم انحصار آن را مى‏رساند.

و نيز آيات بعدى هم كه بگومگوى انسان را با قرين خود حكايت مى‏كند دلالت دارد بر اينكه با انسان در آن روز غير از سائق و شهيد كسانى ديگر نيز هستند.

در روايات اسلامي، در جوامع الجامع از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏و سلّم‏ روايت كرده كه فرمود: نويسنده حسنات در طرف راست آدمى، و نويسنده سيئات در طرف چپ آدمى قرار دارند و دست راستى بر دست چپى فرماندهى دارد، و دست چپى به فرمان او كار مى‏كند.

بنا بر اين، اگر انسان عمل نيكى انجام دهد، دست راستى ده برابرش را مى‏نويسد، و اگر عمل زشتى مرتكب شود به دست چپى مى‏گويد: هفت ساعت مهلتش بده، شايد تسبيحى گويد و استغفارى كند، (اگر نكرد آن وقت گناهش را بنويس.).

مؤلف: در نهج البلاغه در معناى آيه ” و جاءت كل نفس معها سائق و شهيد،“ فرموده: سائقى كه او را به سوى محشر مى‏برد، و شاهدى كه عليه او به آنچه كرده است شهادت مى‏دهد.

## كنار رفتن پرده غفلت و تيزبين شدن ديدگان

* ” لَّقَدْ كُنت فى غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشفْنَا عَنك غِطاءَك فَبَصرُك الْيَوْمَ حَدِيدٌ،
* به او گفته مى‏شود اين وضع كه مى‏بينى در دنيا هم بود اما تو از آن در پرده‏اى از غفلت بودى ما امروز پرده‏ات را كنار زديم اينك ديدگانت امروز تيزبين شده است! “

وقوع اين آيه در سياق آيات قيامت و قرائنى كه پيرامون آن است، اقتضا دارد كه اين آيه نيز از خطابات روز قيامت و خطاب كننده در آن خداى سبحان، و مورد خطاب در آن همان انسانى باشد كه در جمله” و جاءت كل نفس،“ سخن از او به ميان آمده، و اين معنا را دست مى‏دهد كه خطاب در آن خطابى است عمومى و متوجه به تمامى انسانها، الا اينكه توبيخ و عتابى كه از آن استشمام مى‏شود چه بسا اقتضا كند كه بگوييم خطاب در آن تنها متوجه منكرين معاد باشد، علاوه بر اين، سياق اين آيات اصلا سياق رد منكرين معاد است كه گفته بودند: ” ء اذا متنا و كنا ترابا ذلك رجع بعيد.“

و اشاره به كلمه هذا به آن حقايقى است كه انسان در قيامت با چشم خود مشاهده مى‏كند و مى‏بيند كه تمامى اسباب از كار افتاده، و همه چيز ويران گشته، و به سوى خداوند واحد قهار برگشته است، و همه اين حقايق در دنيا هم بود.

اما انسان به خاطر ركون و اعتمادى كه به اسباب ظاهرى داشت از اين حقايق غافل شده بود، و خيال مى‏كرد سببيت آن اسباب از خود آنها است، و نمى‏دانست كه هر چه دارند از خداست و خدا روزى سببيت را از آنها خواهد گرفت، تا آنكه در قيامت خداى تعالى اين پرده غفلت را از جلو چشم او كنار زد، آن وقت حقيقت امر برايش روشن شده فهميد، و به مشاهده عيان فهميد، نه به استدلال فكرى.

و به همين جهت اين طور خطاب مى‏شود:” لقد كنت فى غفلة من هذا،“ تو در دنيا از اينهايى كه فعلا مشاهده مى‏كنى و به معاينه مى‏بينى در غفلت بودى، هر چند كه در دنيا هم جلو چشمت بود و هرگز از تو غايب نمى‏شد، ليكن تعلق و دل‏بستگى‏ات به اسباب، تو را از درك آنها غافل ساخت و پرده و حائلى بين تو و اين حقائق افكند، اينك ما آن پرده را از جلو درك و چشمت كنار زده‏ايم،- فبصرك - در نتيجه بصيرت و چشم دلت- اليوم - امروز كه روز قيامت است- حديد- تيزبين و نافذ شده، مى‏بينى آنچه را كه در دنيا نمى‏ديدى !

از اين آيه دو نكته استفاده مى‏شود: اول اينكه روز قيامت را به روزى معرفى مى‏كند كه در آن روز پرده غفلت از جلو چشم بصيرتش كنار مى‏رود در نتيجه حقيقت امر را مشاهده مى‏كند، و اين نكته در آياتى بسيار ديگر نيز آمده، مانند آيه:” و الامر يومئذ لله،“ و آيه:” لمن الملك اليوم لله الواحد القهار،“ و آياتى ديگر نظير اينها.

**و دوم اينكه آنچه خدا براى فرداى قيامت انسان تهيه ديده، از همان روزى تهيه ديده كه انسان در دنيا بوده، چيزى كه هست از چشم بصيرت او پنهان بوده است و مخصوصا از همه بيشتر اين حقيقت براى او پنهان بوده كه روز قيامت روز كنار رفتن پرده‏ها، و مشاهده پشت پرده است .**

براى اينكه اولا غفلت وقتى تصور دارد كه در اين ميان چيزى باشد و ما از بودنش غافل باشيم. از سوى ديگر تعبير به غطاء ( پرده ) كرده، و اين تعبير در جائى صحيح است كه پشت پرده چيزى باشد و پرده آن را پوشانده و بين بيننده و آن حائل شده باشد.

و از سوى سوم تعبير به حدت و تيزبينى در جايى صحيح است، و چشم تيزبين در جايى به درد مى‏خورد كه بخواهد يك ديدنى بسيار دقيقى را ببيند و الا احتياجى به چشم تيزبين پيدا نمى‏شود.

## فرشته موکل تحویلش می دهد !

* ” وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَى عَتِيد،
* فرشته موكل او مى‏گويد اين است آن انسانى كه همواره با من بود و اينك حاضر است!“

سياق آيه خالى از چنين ظهورى نيست كه مراد از اين قرين همان ملك موكلى باشد كه در دنيا با او بود ، حال اگر سائق هم همان باشد معنا چنين مى‏شود: خدايا اين است آن انسانى كه همواره با من بود و اينك حاضر است!

و اگر مراد از كلمه قرين شهيد مى‏باشد كه او نيز با آدمى است، معنا چنين مى‏شود: اين است - در حالى كه به نامه اعمال آن انسان اشاره مى‏كند، اعمالى كه در دنيا از او ديده - آنچه من از اعمال او تهيه كرده‏ام!

در روايات اسلامي، در الدر المنثور است كه ابن ابى الدنيا - در كتاب ذكر الموت - و ابن ابى حاتم ، و ابو نعيم - در كتاب حليه - از جابر بن عبد الله روايت كرده كه گفت: من از رسول خدا شنيدم كه فرمود: فرزند آدم، از آن آينده‏اى كه برايش مقدر شده چقدر غافل است.

خداى تعالى وقتى مى‏خواهد اين بنده را بيافريند به فرشته مى‏گويد: رزق او را بنويس، آثارش را بنويس، اجلش را هم بنويس، اين را هم كه آيا سعيد است يا شقى ثبت كن!

آنگاه اين فرشته بالا مى‏رود، و خداى تعالى فرشته ديگرى روانه مى‏كند تا او را حفظ كند، آن فرشته نيز همواره مراقب او است، تا وى به حد رشد برسد، او نيز بالا مى‏رود.

و خداى تعالى دو فرشته ديگر را موكل بر او مى‏كند، تا حسنات و گناهانش را ثبت كنند، و اين دو فرشته همچنان هستند تا آنكه مرگ آن بنده فرا رسد، آن وقت اين دو فرشته نويسنده بالا مى‏روند، فرشته موت مى‏آيد تا جان او را بگيرد، و چون او را داخل قبر كنند، دوباره جانش را به كالبدش برگرداند، و دو فرشته قبر آمده او را امتحان مى‏كنند سپس بالا مى‏روند.

و چون روز قيامت شود، دو فرشته نويسنده حسنات و گناهان، دوباره به سراغش مى‏آيند، و نامه عمل او را باز كرده به گردنش مى‏افكنند، و همچنان با او هستند، يكى به عنوان سائق و ديگرى به عنوان شهيد تا به عرصه‏اش برسانند.

آنگاه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود به درستى در پيش رو، أمرى عظيم داريد، امرى مافوق قدرتتان، از خداى عظيم استقامت بجوييد!

آيه 20 تا 28 سوره ق الميزان ج : 18 ص : 522

## شرح روزي كه در صور دميده مي شود!

* ” يَوْمَ يُنفَخُ فى الصورِ وَ نحْشرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئذٍ زُرْقاً،
* روزى كه در صور دميده شود و در آن روز گناهكاران را كور محشور كنيم.“

نفخ صور كنايه از احضار و دعوت است. كلمه زرق به معناى كبود است. مراد از كبود محشور شدن مجرمين، كور بودن ايشان است. و آيه ” و نحشرهم يوم القيمة على وجوههم عميا،“ هم آن را تاييد مى‏كند.

” يتخافتون بينهم ان لبثتم الا عشرا ....“

كلمه تخافت به اين معنا است كه عده‏اى با يكديگر آهسته صحبت كنند، و اين آهسته سخن گفتن در اهل محشر به خاطر هول مطلع و فزعى است كه به ايشان دست مى‏دهد، و جمله ”‌ ان لبثتم الا عشرا،“ بيان همان كلامى است كه بين خود، تخافت مى‏كنند، و معناى جمله به طورى كه از سياق بر مى‏آيد اين است كه به صورت پچ‏پچ به يكديگر مى‏گويند قبل از قيامت در دنيا بيش از ده روز نمانديد، و منظورشان از اين سخن، اندك شمردن عمرى است كه در دنيا كردند نسبت به خلود و ابديتى كه نشانه‏هاى آن برايشان آشكارا شده است .

” نحن اعلم بما يقولون اذ يقول امثلهم طريقة ان لبثتم الا يوما- يعنى ما به همه آنچه كه در باره مكث در دنيا مى‏گويند احاطه علمى داريم چون مى‏دانيم كه معتدل‏ترين آنان و آنهايى كه گفتارشان نزديك‏تر به صدق است مى‏گويند: در دنيا نمانديد مگر يك روز.“

و اگر گوينده اين حرف را معتدل و راستگوترين مردم دانسته، براى اين است كه ماندن محدود در دنيا و عمر ناچيز آن در قبال ماندن تا ابد و عمر جاودانه قابل مقايسه نيست، و اصلا قدر و اندازه‏اى ندارد، پس اگر كسى آن را يك روز بداند نسبت به كسانى كه ده روز دانسته‏اند به واقع نزديك‏تر و راستگوتر است.

و همين قول نيز نسبى و غير حقيقى است، حقيقت قول همان است كه خداى سبحان در آيه:” و قال الذين اوتوا العلم و الايمان لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم البعث فهذا يوم البعث و لكنكم كنتم لا تعلمون،“ بيان كرده است.

* ” يَوْمَئذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِىَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشعَتِ الأَصوَات لِلرَّحْمَنِ فَلا تَسمَعُ إِلا هَمْساً،
* يَوْمَئذٍ لا تَنفَعُ الشفَعَةُ إِلا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضىَ لَهُ قَوْلاً،
* يَعْلَمُ مَا بَينَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا يحِيطونَ بِهِ عِلْماً،
* وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَىّ‏ِ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَاب مَنْ حَمَلَ ظلْماً،
* وَ مَن يَعْمَلْ مِنَ الصلِحَتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا يخَاف ظلْماً وَ لا هَضماً،
* آن روز دعوت کننده حشر را كه هيچ كجى و اعوجاجى در كارش نيست پيروى مى‏كنند، و همه صداها به احترام خداى رحمان بيفتد و جز صدائى آهسته چيزى نمى‏شنوى،
* در آن روز شفاعت سودى ندارد مگر از كسى كه خداى رحمان اجازه شفاعتش داده باشد و سخن او را در شفاعت بپسندد،
* خدا آنچه قبلا فرستاده‏اند و آنچه از آثاركه دنبال خود آنان مى‏رسد مى‏داند و اما ايشان احاطه علمى به او ندارند،
* و چهره‏ها در مقابل خداى زنده و قيوم متواضع شود و هر كس وزر ستمى به دوش دارد نوميد گردد،
* و هر كس كارهاى شايسته و ايمان داشته باشد از ستم كشيدن و زبون شدن نترسد.“

مردم در آن روز جز پيروى محض چاره‏اى ندارند، نه مى‏توانند كمترين توقفى كنند، و نه كمترين استنكاف و تنبلى و مسامحه‏اى، براى اينكه همه اينها فرع توانستن است و آن روز نه تنها مردم توانايى ندارند بلكه توهم آن را هم نمى‏كنند چون آن روز به عيان مى‏بينند كه ملك و قدرت تنها از خداى سبحان است و كسى شريك او نيست همچنانكه فرمود: ” لمن الملك اليوم لله الواحد القهار ! “ و نيز فرموده: ” ولو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله جميعا ! “

آن روز صداها به خاطر استغراق در مذلت و خوارى در برابر خداى تعالى آنچنان آهسته مى‏شود كه هيچ شنونده‏اى جز صدايى خفيف نمى‏شنود.

” يومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضى له قولا.“

اينكه منفعت شفاعت را نفى مى‏كند، كنايه از اين است كه قضاء به عدل، و حكم فصل بر حسب وعده و وعيد الهى جريان يافتنى است، و هيچ عاملى جرم مجرمى را ساقط ننموده، گناهى را از گناهكارى صرفنظر نمى‏كند، پس معناى اينكه فرمود شفاعت نافع نيست، اين است كه شفاعت اثر ندارد. و جمله” الا من اذن له الرحمن و رضى له قولا،“ استثنايى است كه دلالت مى‏كند بر اينكه در كلام سابق همه عنايت در اين است كه شفعاء را نفى كند نه تاثير شفاعت را در شفاعت شدگان، و مراد اين است كه به كسى اجازه نمى‏دهند كه در مقام شفاعت كسى سخنى بگويد، همچنانكه جمله بعدى هم كه مى‏فرمايد:” و رضى له قولا،“ اشاره به اين معنا دارد، و مى‏فهماند كه آن روز سخن گفتن منوط به اجازه است، همچنانكه مى‏فرمايد:” يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه،“ و نيز مى‏فرمايد:” لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا.“

و اما اينكه فرمود:” و رضى له قولا،“ معنايش اين است كه قول او آميخته با چيزى كه مايه سخط خدا است از قبيل خطا و خطيئه نباشد، چون اطلاق جمله اقتضا دارد به عموم حمل شود، و چنين كلامى جز از كسى كه خدا سريره‏اش را خالص از خطاى در اعتقاد و خطيئه در عمل كرده باشد نمى‏تواند سر زند، تنها كسانى ممكن است چنين كلامى داشته باشند كه خدا دلهاشان را در دنيا از رجس شرك و جهل پاك كرده باشد، و يا كسانى كه ملحق به ايشان شده باشند، چون روز قيامت همه بلاها و ابتلاآت از ناحيه دلها و باطن‏ها است، همچنانكه فرمود: يوم تبلى السرائر !

” يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون به علما.“

آيه شريفه احاطه علمى خداى را نسبت به مجرمين افاده مى‏كند، احاطه نسبت به خلود ايشان كه همان موقف جزاء باشد و نسبت به ما خلف ايشان كه همان موقف دنيا و قبل از مردن و مبعوث شدنشان باشد، پس مجرمين از هر سو محاط علم خدا هستند، و خود احاطه‏اى به علم خدا ندارند، پس خدا به آنچه كرده‏اند كيفرشان مى‏كند، و آن روز است كه روى‏ها در برابر حى قيوم ذليل گشته، نمى‏توانند حكم او را رد كنند، اينجا است كه به تمام معنا خائب و خاسر مى‏شوند.

” و عنت الوجوه للحى القيوم.“

” عنت“ به معناى ذلت در قبال قهر قاهر است، و حالتى است كه در قيامت هر موجودى در برابر خداى سبحان، و در قبال ظهور سلطنت الهى او به خود مى‏گيرد، همچنانكه فرمود:” لمن الملك اليوم ؟ لله الواحد القهار! “

و به حكم اين آيه در آن روز هيچ چيز مالك چيزى نيست، و مالك نبودنش به تمام معناى كلمه است، و همين خود ذلت و مسكنت على الاطلاق است، و اگر عنت و ذلت را به وجوه نسبت داده از اين باب بوده كه وجوه اولين عضوى است كه آثار ذلت در آن نمودار مى‏شود و لازمه اين عنت اين است كه نتواند مانع حكم خدا، و نفوذ آن در خلق گردد، و ميان اراده خدا و ايشان حائل شود، پس هر اراده‏اى كه در باره ايشان بكند ممضى و نافذ است!

و اگر در ميان همه اسماء خدا دو اسم حى و قيوم انتخاب شد، بدين جهت بوده كه مورد كلام مردگانى هستند كه بار دوم زنده شدند، و وقتى زنده شدند كه تمامى آن اسباب و وسايل كه در دنيا در اختيارشان بود از كف داده‏اند، و در چنين مورد و ظرفى، مناسب همان حيات مطلقه و قيمومت او نسبت به هر چيز است.

* ”‌ و قد خاب من حمل ظلما،

و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا يخاف ظلما و لا هضما.“

اين آيه بيان پاداش خلق است، اما در جمله ” و قد خاب من حمل ظلما،“ مراد مجرمينى هستند كه ايمان نياوردند و آن روز خيبت را كه بدترين جزاء است دارند، نه هر كسى كه مرتكب ظلم و لو مختصرى از آن شده باشد، و يا هر ظالمى كه باشد چه مؤمن و چه كافر، نه، زيرا مؤمن هرگز در قيامت دچار خيبت نمى‏شود، چون شفاعت شامل او مى‏گردد.

و بر فرض هم كه مراد عموم ظالمان باشد، و بخواهد بفرمايد هر كس كه وزر و وبال ظلم را حمل كرده باشد خائب است، ناگزير معنايش خيبت از آن قسم سعادتى است كه ظلم با آن منافات دارد، نه خيبت از مطلق سعادت .

و اما جمله ”‌ و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن ...،“ بيانى است طفيلى براى حال مؤمنين صالح، كه به منظور تكميل اقسام و تتميم سخن در دو فريق صالحان و مجرمين آمده است، و اگر عمل صالح را مقيد به ايمان كرده، براى اين است كه عمل صالح به وسيله كفر حبط مى‏شود، و اين مقتضاى آيات حبط است.

## پایان سرنوشت انسانها

با خاتمه يافتن اين آيه بيان اجمالى سرنوشت ايشان در روز جزاء از ساعتى كه مبعوث مى‏شوند تا وقتى كه به پاداش عمل خود مى‏رسند، تمام مى‏شود.

اول مساله احضارشان را با جمله ” يوم ينفخ فى الصور،“ و سپس مساله حشرشان را با جمله ” يتخافتون،“ بيان نموده و آن را خيلى نزديك معرفى كرده، به طورى كه بعضى از افرادى كه در باره آن اظهار نظر مى‏كنند مى‏گويند: يك روز ميان مرگ و بعث ما فاصله شد.

در مرحله سوم مساله گنجايش زمين براى اجتماع همه مردم را بيان كرد، و با جمله ” و يسئلونك عن الجبال ...“ فهماند كه در آن روز زمين هموار و بدون پستى و بلندى مى‏شود. ( رجوع شود به فصل: تغییرات طبیعی قیامت)

در مرحله چهارم اطاعت و پيروى مردم از داعى حضور را با جمله ” يومئذ يتبعون الداعى لا عوج له،“ بيان كرد.

و در مرحله پنجم با جمله ” يومئذ لا تنفع الشفاعة،“ خاطر نشان ساخت كه شفاعت هيچ تاثيرى در اسقاط جزاء ندارد مگر به اذن.

و در مرحله ششم با جمله ”يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم،“ مساله احاطه علمى خدا را نسبت به حال بندگان، و احاطه نداشتن بندگان به علم او را خاطر نشان ساخت.

و در مرحله هفتم سلطنت خداى را بر كافران، و ذلت ايشان را در برابر او، و نفوذ حكم او در ميان بندگان را با جمله ”‌ و عنت الوجوه للحى القيوم،“ بيان كرد.

و در مرحله هشتم با جمله ” و قد خاب “ كيفر كافران را معين نمود كه چيست؟ با اين بيان وجه ترتب آيات به يكديگر و ترتب مطالب آنها معلوم گرديد.

## فتعالى الله الملك الحق!

اين جمله تسبيح و تنزيه خدا است از هر چيزى كه لايق ساحت قدس او نيست. خداى تعالى ملكى است كه در ملك خود تصرف مى‏كند يعنى مردم را به سوى راهى كه صلاح ايشان است هدايت مى‏كند، و سپس احضارشان نموده جزايشان مى‏دهد، و جزايشان بر طبق عمل آنان است، چه خير و چه شر، پس چنين خدايى كه مالك هر چيزى است و ملكش مطلق هم هست، متعالى است، هيچ مانعى از تصرفاتش منع نمى‏كند، و كسى نيست كه حكمش را تعقيب نمايد، رسولانى مى‏فرستد، كتابهايى براى هدايت مردم نازل مى‏كند، و همه اينها از شؤون سلطنت او است، و سپس بعد از مردن مبعوثشان نموده، احضارشان مى‏كند، آنگاه بر طبق آنچه كرده‏اند جزايشان مى‏دهد، در حالى كه همه براى حى قيوم، سر بزير افكنده، ذليل شده باشند، و اين نيز از شؤون سلطنت او است، پس او است ملك در اول و در آخر، و او است حقى كه بر آنچه ازل بوده ثابت خواهد بود.

آيه 103تا114 سوره طه الميزان ج : 14 ص : 295

# رستاخيز همه مردگان با آخرین نفخه صور

* ” وَ نُفِخَ فى الصورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الأَجْدَاثِ إِلى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ‏،
* قَالُوا يَوَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صدَقَ الْمُرْسلُونَ‏،
* إِن كانَت إِلا صيْحَةً وَحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا محْضرُونَ‏،
* بعد از آن صيحه بار ديگر در صور دميده مى‏شود، ناگهان همه از قبرها به سوى پروردگارشان مى‏شتابند،
* در حالى كه مى‏گويند: واويلا چه كسى ما را از اين خوابگاهمان برانگيخت؟ اين همان وعده‏اى است كه خداى مهربان به توسط انبيايش به ما مى‏داد و معلوم شد انبياى او راست مى‏گفته‏اند،
* آن نفخه هم به جز يك صيحه نيست كه ناگهان همگى نزد ما حاضر مى‏شوند.“

اين نفخه صور، نفخه دومى است كه به وسيله آن همه مردگان زنده مى‏شوند، و قيامت برپا مى‏گردد و مردم همگي به سرعت به پيشگاه پروردگارشان شتاب مي كنند.

” ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدينا محضرون،“ آن صيحه و نفخه‏اى كه ايشان را ناگهانى رسيد، و بدون درنگ و مهلت همه را نزد ما حاضر ساخت، نبود مگر يك نفخه و صيحه.

تعبير به ” لدينا - نزد ما “ بدين جهت است كه روز قيامت روز حضور نزد خدا است براى فصل قضا و رسيدگى به حساب اعمال و حقوقى كه مردم از يكديگر ضايع كرده‏اند .

آيه 51 تا 53 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 146

# حال مردم در نفخه اول صور و در نفخه دوم صور

* ” يَوْمَ تَرْجُف الرَّاجِفَة، تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ،
* روزى كه زلزله‏هاى وحشتناك همه چيز را به لرزه درمى‏آورد،
* و از پس آن، حادثه دومين - صيحه عظيم- رخ مى‏دهد.“

راجفه به صيحه‏هاى عظيمى تفسير شده كه در آن تردد و اضطرابى باشد، و رادفه به صيحه متاخر تابع تفسير شده، در نتيجه بنا بر اين تفسير، دو آيه مورد بحث با دو نفخه صور تطبيق مى‏شود، كه آيه زير هم بر آنها دلالت دارد، مى‏فرمايد:” و نفخ فى الصور فصعق من فى السموات و من فى الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون.“

مراد از راجفه نيز همان نفخه اولى است، كه زمين و كوهها را تكان مى‏دهد، و مراد از رادفه نفخه دوم است، كه متاخر و بعد از نفخه اول صورت مى‏گيرد.

* ” قلوب يومئذ واجفة ابصارها خاشعة،
* دلهايى در آن روز سخت هراسان است ديدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده باشد.“

اين جمله بيانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال اين موارد كه صفات ادراكى از قبيل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده مى‏شود، نفوس بشرى است.

اگر خشوع را به ابصار نسبت داده با اينكه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن بوده كه اثر ظاهرى خشوع در چشمها قوى‏تر از ساير اعضاء است.

آيه 6 تا 9 سوره نازعات الميزان ج 20 ص 300

# کیفیت نفخ و دمیدن در صور

* ” وَ استَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكانٍ قَرِيب،
* و بگوش باش روزى كه منادى از مكانى نزديك ندا برمى‏آورد.“

مراد از نداى منادى همان نفخه صور است كه مسؤول آن به طورى كه از آيه بعد استفاده مى‏شود در آن مى‏دمد.

و اينكه فرمود: ندا از مكانى نزديك است بدين جهت است كه ندا آن چنان به خلائق احاطه دارد كه به نسبت مساوى بگوش همه مى‏رسد، و افراد نسبت به آن دور و نزديك نيستند، چون ندا - همانطور كه گفتيم - **نفخه بعث و كلمه حيات است.**

* ” يَوْمَ يَسمَعُونَ الصيْحَةَ بِالْحَقّ‏ِ ذَلِك يَوْمُ الخُرُوج‏،
* روزى كه همه آن صيحه را كه قضائش حتمى است مى‏شنوند كه روز خروج از قبرها است.“

اين آيه بيان آن روزى است كه منادى ندا مى‏دهد. و اگر فرمود: صيحه‏اى است به حق، براى اين است كه قضائى است حتمى.

و معناى اينكه فرمود: ” ذلك يوم الخروج،“ اين است كه امروز روز خروج از قبرها است، همچنان كه در جاى ديگر فرموده:” يوم يخرجون من الاجداث سراعا.“

* ” إِنَّا نحْنُ نُحْىِ وَ نُمِيت وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ،
* اين ماييم كه زنده مى‏كنيم و مى‏ميرانيم و بازگشت به سوى ما است .“

مراد از احياء افاضه حيات بر جسدهايى است كه در دنيا مرده‏اند. و مراد از اماته همان ميراندن در دنيا است، كه عبارت است از منتقل شدن به عالم قبر. و مراد از جمله” و الينا المصير،“ به طورى كه از سياق برمى‏آيد احياء در روز قيامت است.

* ” يَوْمَ تَشقَّقُ الأَرْض عَنهُمْ سِرَاعاً ذَلِك حَشرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ،
* بازگشت در روزى كه زمين به زودى از روى آنان مى‏شكافد و آن حشرى است كه براى ما آسان است.“

يعني، زمين از روى ايشان شكافته مى‏شود، و ايشان به سرعت به سوى دعوت كننده بيرون مى‏شوند.

” ذلك حشر علينا يسير،“ يعنى آنچه گفتيم كه از قبور شكافته شده به سرعت بيرون مى‏شوند، حشرى است كه انجامش براى ما آسان است.

آيه 41تا 44 سوره ق الميزان ج : 18 ص : 541

# از قبرها با سرعت بيرون مي آيند!

* « يَوْمَ يخْرُجُونَ مِنَ الأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَأَنهُمْ إِلى نُصبٍ يُوفِضونَ‏،
* خَشِعَةً أَبْصرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِك الْيَوْمُ الَّذِى كانُوا يُوعَدُونَ‏،
* **« روزى كه به سرعت از قبرها در آيند،**

**و همه به سوى يك نقطه به سرعت به راه افتند،**

**گويى در آنجا به سوى علامتى روان مى‏شوند!**

* **چشمهايشان از شدت شرمندگى به پايين افتاده،**

**ذلت از سراپايشان مى‏بارد،**

**به ايشان گفته مى‏شود: اين است همان روزى كه وعده‏اش را مى‏دادند! »**

مي فرمايد: روز قيامت از قبرها در مى‏آيند، در حالى كه سرگردان مى‏دوند، گويا به سوى علامتى مى‏دوند تا راه را پيدا كنند، در حالى كه اثر خشوع قلبى در ديدگانشان هويدا باشد، آرى آن روزى كه در دنيا وعده داده مى‏شدند، همين روز است!

” ذلك اليوم الذى كانوا يوعدون!“

آيه 42 تا 44 سوره معارج الميزان ج 20 ص 34

# تلاطم انساني قبل از قيامت و نفخ صور براي جمع شدن

* ” وَ تَرَكْنَا بَعْضهُمْ يَوْمَئذٍ يَمُوجُ فى بَعْضٍ وَ نُفِخَ فى الصورِ فجَمَعْنَهُمْ جمْعاً،
* در آن روز بگذاريمشان كه چون موج در هم شوند و در صور دميده شود و جمعشان كنيم جمع كامل .“

در آن روز از شدت ترس و اضطراب آنچنان آشفته مى‏شوند كه دريا در هنگام طوفان آشفته مى‏شود، و مانند آب دريا به روى هم مى‏ريزند و يكديگر را از خود مى‏رانند، در نتيجه نظم و آرامش جاى خود را به هرج و مرج مى‏دهد، و پروردگارشان از ايشان اعراض نموده رحمتش شامل حالشان نمى‏شود و ديگر به اصلاح وضعشان عنايتى نمى‏كند .

اين آيه به منزله تفصيل همان اجمالى است كه ذو القرنين در كلام خود اشاره كرده و گفته بود:” فاذا جاء وعد ربى جعله دكاء،“ و نظير تفصيلى است كه در جاى ديگر آمده كه:” حتى اذا فتحت ياجوج و ماجوج و هم من كل حدب ينسلون و اقترب الوعد الحق فاذا هى شاخصة ابصار الذين كفروا يا ويلنا قد كنا فى غفلة من هذا بل كنا ظالمين،“ و بهر تقدير اين جمله از ملاحم يعنى پيشگوييهاى قرآن است.

مقصود از:” و نفخ فى الصور،“ نفخه دومى قبل از قيامت است كه با آن همه مردگان زنده مى‏شوند، به دليل اينكه دنبالش مى‏فرمايد:” فجمعنا هم جمعا و عرضنا جهنم يومئذ للكافرين عرضا.“

آيه 99 سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 507

# صحرای محشر

در تفسير قمى در ذيل جمله ” و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا،“ از حضرت ابى جعفر عليه‏السلام روايت كرده كه فرمود:

چون روز قيامت شود خداى تعالى تمامى مردم را در يك سرزمين جمع مى‏كند، در حالى كه همه پا برهنه و لخت و عريان باشند، پس در موقف حشر مى‏ايستند، آنقدر كه عرق شديدى از ايشان فرو ريزد، نفس‏ها به شماره افتد، در چنين حالى به مقدار پنجاه سال خواهند ايستاد، و اين همان قول خداى عز و جل است كه مى‏فرمايد:” و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا ...!“

الميزان ج : 14 ص : 302

# سوال يوم حشر

* ” وَ يَوْمَ نحْشرُهُمْ جَمِيعاً ثمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشرَكُوا مَكانَكُمْ أَنتُمْ وَ شرَكاؤُكمْ،

فَزَيَّلْنَا بَيْنهُمْ وَ قَالَ شرَكاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ‏،

* فَكَفَى بِاللَّهِ شهِيدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَفِلِينَ،
* هُنَالِك تَبْلُوا كلُّ نَفْسٍ مَّا أَسلَفَت،

وَ رُدُّوا إِلى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقّ‏ِ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَفْترُونَ‏،

* و روزى كه همه خلايق را محشور مى‏كنيم سپس به مشركين گوئيم شما و خدايانتان بر جاى خود باشيد، آن روز رابطه‏اى را كه بين آنان و خدايانشان برقرار بود ( و جز خيال و توهم چيزى ديگر نبود،) قطع خواهيم كرد، و خدايانشان خواهند گفت: شما در حقيقت ما را نمى‏پرستيديد، (چون معيار پرستش در ما وجود نداشت،) و شما خيال خود را مى‏پرستيديد،
* خدا كافى است در اينكه شاهد گفتار ما باشد، كه ما از پرستش شما هيچ اطلاعى نداشتيم،
* در آن صحنه است كه اعمال يك يك انسانها كه در دنيا براى آن روز خود از پيش فرستاده‏اند، با محك خدايى مورد بررسى قرار مى‏گيرد، ( تا حقيقت هر عملى براى صاحبش كشف شود، و نيز معلوم شود،) كه مولاى حقيقى ايشان خدا بود، و آنچه به نام معبود خيالى به خدا نسبت مى‏دادند و هم و خيالى بيش نبود!“

منظور از ” حشر جميع“ حشر همه آنهائى است كه تاكنون ذكر شدند، چه مؤمنين و چه مشركين، و چه شركاى ايشان.

* ” ثم نقول للذين اشركوا مكانكم انتم و شركاؤكم.“

در آن روز به مشركين مى‏گوئيم همانجا كه هستيد باشيد، شركاى شما نيز در همان دوزخ كه هستند باشند.

اين فرمان كه: شما و شركائتان بر جاى باشيد براى اين است كه در آنجا كه جاى اختيار و امتحان است، امتحان شوند.

مشركين و شركاء و هر انسان ديگر آنچه را كه در دنيا كرده امتحان شوند تا حقيقت كرده‏هايش برايش منكشف و روشن شود، و حقيقت هر عملى را كه كرده به عيان مشاهده كند، نه اينكه صرفا برايش بشمارند و بيان كنند كه تو چنين و چنان كرده‏اى، بلكه عمل خود را مجسم مى‏بيند و با مشاهده حق از هر چيزى، اين معنا برايش منكشف مى‏شود كه مولاى حقيقى، تنها خداى سبحان است و همه اوهام ساقط و منهدم مى‏گردد، و اثرى از آن دعوى‏ها كه بشر به اوهام و هواهاى خود بر حق مى‏بست باقى نمى‏ماند.

در آن روز حقيقت ولايت الهى بطور عيان ظهور پيدا مى‏كند و خلق به عيان لمس مى‏كنند كه غير از خداى تعالى، به جز فقر و مملوكيت محض چيزى ندارند، در اين هنگام است كه هر دعوى باطلى باطل و بنيان هر موهومى منهدم مى‏گردد: ” هنالك الولاية لله الحق،“ و ” يوم هم بارزون لا يخفى على الله منهم شى‏ء لمن الملك اليوم لله الواحد القهار،“ و ” و الامر يومئذ لله ! “‌

آيه 28تا30 سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 62

# هلاك شدگان در پيشگاه خدا حاضر خواهند شد!

* ” وَ إِن كلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا محْضرُونَ‏،
* با اينكه هيچ يك از آنان نيست مگر آنكه همگى نزد ما حاضر خواهند شد.“

آيا نديدند چقدر از اقوام قبل از ايشان را هلاك كرديم و ديگر به سوى آنان برنمى‏گردند، و بدون استثناء همه‏شان دسته جمعى در روز قيامت براى حساب و جزا نزد ما حاضر خواهند شد.

اين آيه شريفه در معناى آيه:” ذلك يوم مجموع له الناس و ذلك يوم مشهود.“ مى‏باشد.

آيه 32 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 119

# ظهور دهشت و اهوال غير قابل تصور در قيامت

* ” وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظلَمُوا مَا فى الأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوْا بِهِ مِن سوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ بَدَا لهُم مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يحْتَسِبُونَ‏،
* و اگر ستمگران دو برابر تمامى آنچه در زمين است مالك باشند همه را براى دفع عذاب روز قيامت مى‏دهند آرى در آن روز چيزهايى برايشان هويدا مى‏شود كه هرگز احتمالش را نمى‏دادند.“

مشركين به زودى در روز قيامت به امورى برخواهند خورد كه وضع آن امور مافوق تصورشان و بزرگتر و هول‏انگيزتر از آن است كه به ذهن آنان خطور كرده باشد. ” وبدا لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون،“ يعنى در قيامت چيزهايى برايشان هويدا مى‏شود كه خيالش را هم نمى‏كردند.

اگر ظالمين كه منكر معادند دو برابر آنچه در زمين از اموال و ذخائر و گنجينه‏ها است، مى‏داشتند، همانا همه آن را مى‏دهند تا از سوء عذاب برهند.

مشركين از انبيا و مؤمنين مى‏شنيدند كه خدا حساب و ميزانى براى اعمال دارد و قضا و آتش و الوانى از عذاب دارد، آنگاه شنيده‏هاى خود را - با انكارى كه نسبت به آن داشتند - بر آنچه در ذهنشان بود يعنى آتش دنيا و عذاب دنيا و حساب و ميزان دنيا مقايسه مى‏كردند و چون در قيامت به آنها برخورند، خواهند ديد كه بزرگتر از آن است كه در دنيا به خاطر كسى خطور كند .

اين آيه در توصيف عذاب خدا، نظير آيه” فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين،“ است در توصيف نعيم اهل بهشت.

و نيز مقتضاى سياق آن است كه ظهور مزبور از قبيل ظهور بعد از خفا، و انكشاف بعد از استتار باشد، همچنان كه آيه” لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد،“ نيز همين معنا را مى‏رساند و مى‏فهماند كه عالم آخرت در همين عالم نيز بوده، و ليكن پنهان و در پرده، و در قيامت اين پرده‏ها كنار مى‏رود.

” و بدا لهم سيئات ما كسبوا ...،“ يعنى در آن روز كارهاى زشتشان بعد از آنكه در دنيا از نظرشان پنهان بود، برايشان آشكار مى‏شود .

بنا بر اين، اين جمله همان را مى‏گويد كه آيه ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء،“ آن را افاده مى‏كند.

” و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن،“ يعنى همان عذابهاى گوناگون و هولها و شدايدى كه از اولياى دين در باره قيامت مى‏شنيدند، و آن را استهزا مى‏كردند، بر آنان نازل شد و به ايشان رسيد.

آيه 47 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 412

# روز آزفه، دلها از شدت ترس به گلوگاه مي رسد!

* ” وَ أَنذِرْهُمْ يَوْمَ الاَزِفَةِ إِذِ الْقُلُوب لَدَى الحَْنَاجِرِ كَظِمِينَ مَا لِلظلِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شفِيعٍ يُطاعُ‏،
* اى پيامبر ايشان را از روز آزفه بترسان، از آن وقتى كه دلها از شدت ترس به گلوگاه مى‏رسد و دچار ترس و اندوه شديد مى‏گردد روزى كه براى ستمكاران هيچ دوست و هيچ شفيعى كه شفاعتش پذيرفته شود نيست.“

” وَ أَنذِرْهُمْ يَوْمَ الاَزِفَة، “ آزفه از اوصاف روز قيامت، و به معناى نزديك است. پس معناى اين جمله آن است كه مردم را از روز نزديك انذار كن، و اين معنا يعنى نزديك بودن قيامت در آيه ” انهم يرونه بعيدا و نريه قريبا،“ نيز آمده است.

” اذا القلوب لدى الحناجر،“ اين جمله كنايه است از نهايت درجه ترس، گويا كار مردم از شدت وحشت به جايى مى‏رسد كه گويى دلهايشان از جاى خود كنده مى‏شود و تا حنجره بالا مى‏آيد.

” ما للظالمين من حميم و لا شفيع يطاع،“ كفار خويشاوند و نزديكى ندارند كه به يارى آنان بپا خيزد و حميت قرابتش به هيجان آيد. اين معنا در جمله” فلا أنساب بينهم يومئذ،“ نيز آمده است، و معناى جمله ” و لا شفيع يطاع،“ اين است كه: كفار شفاعت پذيرفته ندارند!

آيه 18 سوره غافر( مؤمن) الميزان ج : 17 ص : 486

# يوم التناد، روز فريادهاي بلند و فرارهاي بي فايده

* ” وَ يَقَوْمِ إِنى أَخَاف عَلَيْكمْ يَوْمَ التَّنَادِ،
* يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَن يُضلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَاد،
* و نيز من بر شما اى قوم مى‏ترسم از روز قيامت، روزى كه بانگ و فرياد مردم از هر سو بلند مى‏شود،
* روزى كه از عذاب پا به فرار مى‏گذاريد ولى از ناحيه خدا هيچ حافظى نداريد و كسى كه خدا گمراهش كند ديگر هيچ راهنما نخواهد داشت.“

منظور از يوم التناد روز قيامت است و تسميه قيامت به اين اسم، به خاطر اين است كه در آن روز ستمگران يكديگر را با صداى بلند صدا مى‏زنند، و داد و فريادشان به واويلا بلند مى‏شود، همانطور كه در دنيا به داد و فرياد عادت كرده بودند.

” يوم تولون مدبرين ما لكم من الله من عاصم،“ منظور از اين يوم باز همان روز قيامت است و شايد مراد اين باشد كه كفار در آن روز در دوزخ از شدت عذاب از اين سو به آن سو فرار مى‏كنند شايد كه راه نجاتى پيدا كنند، ولى از هر طرف كه مى‏دوند برگردانده مى‏شوند، همچنان كه در جاى ديگر قرآن كريم آمده ” كلما ارادوا أن يخرجوا منها من غم اعيدوا فيها و ذوقوا عذاب الحريق.“

” و من يضلل الله فما له من هاد،“ - شما پشت كرده و فرار مى‏كنيد و ليكن هيچ پناهى نداريد، چون اگر پناهى باشد از ناحيه خداست، و از آن ناحيه هم پناهى نيست، براى اينكه خدا شما را گمراه كرده و كسى كه خدا گمراهش كرده باشد، ديگر راهنمايى نخواهد داشت!

آيه 32 و 33 سوره غافر( مؤمن) الميزان ج : 17 ص : 501

# شدت روز قيامت و ناتواني مستكبرين از سجده

* ” يَوْمَ يُكْشف عَن ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلى السجُودِ فَلا يَستَطِيعُونَ‏،
* روزى كه شدت به نهايت مى‏رسد و خلق به سجده دعوت مى‏شوند ولى اينان نمى‏توانند سجده كنند، چون كبر و نخوت ملكه ايشان شده است.“

كشف از ساق مثلى است براى افاده نهايت درجه شدت، چون وقتى انسان به سختى دچار زلزله يا سيل يا گرفتارى ديگر مى‏شود، شلوار را بالا كشيده كمر را مى‏بندد، تا بهتر و سريع‏تر به تلاش بپردازد، و وسيله فرار از گرفتارى را فراهم سازد، زمخشرى در كشاف گفته معناى ” يوم يكشف عن ساق“ روزى كه شدت امر به نهايت مى‏رسد است، و گر نه در آن روز نه ساق پايى در بين است، و نه شلوارى كه از آن بالا بكشند!

اين آيه تا پنج آيه بعد، مطلب معترضه‏اى است كه در بين واقع شده چون سخن از شرك مشركين به ميان آمده بود، و اينكه آنها معتقد بودند شركا در روز قيامت اگر قيامت و حسابى باشد ايشان را به سعادت مى‏رسانند، لذا در اين چند آيه معترضه فرمود نه خداى تعالى شريكى دارد، و نه در آن روز اين شركاى خيالى شفاعتى دارند، و تنها راه احراز سعادت در آخرت سجود است، يعنى خاضع شدن براى خداى سبحان و يگانگى او در ربوبيت، در دنيا را پذيرفتن، آنهم آنچنان پذيرفتنى كه آدمى را داراى صفت خضوع سازد، و روز قيامت سعادتمند كند .

و اما اين تكذيب‏گران مجرم كه در دنيا براى خدا سجده نكردند، در آخرت هم نمى‏توانند براى او سجده كنند، در نتيجه سعادتمند نمى‏شوند پس حال آنان با حال مسلمانان به هيچ وجه نمى‏تواند يكسان باشد، بلكه خداى سبحان به خاطر استكبارى كه كردند در دنيا معامله استدراج و مماشات با ايشان مى‏كند، تا شقاوتشان به حد نهايت برسد، و مستحق عذاب اليم آخرت گردند.

پس معناى اينكه فرمود:” يوم يكشف عن ساق و يدعون الى السجود فلا يستطيعون،“ اين شد كه اى پيامبر به ياد آر روزى را كه بر اين كفار بسيار سخت خواهد شد، و چون دعوت مى‏شوند براى خدا سجده كنند نمى‏توانند بكنند، چون حالت خضوع براى خدا در دل ندارند، و در دنيا به خاطر تكبرى كه داشتند چنين ملكه‏اى كسب نكردند، روز قيامت هم روز كشف باطن آدمى است، وقتى باطن در دنيا باطنى بوده كه نگذاشته ايشان خاضع شوند، در آخرت هم نخواهد گذاشت.

” خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة،“ در حالى كه چشمهايشان از شرم به زير افتاده است، و در حالى كه ذلت قهرى سراپاى آنان را فرا گرفته است.

اگر خشوع را به چشم‏ها نسبت داده براى اين است كه اولين عضوى كه خشوع قلبى را حكايت مى‏كند چشم است.

” و قد كانوا يدعون الى السجود و هم سالمون،“ آن روز كه دعوت مى‏شدند در برابر خداى سبحان سجده كنند با اينكه سالم بودند و مى‏توانستند سجده كنند و بهترين تمكن را داشتند سجده نكردند و به دعوت انبيا اعتنا ننمودند .

” فذرنى و من يكذب بهذا الحديث،“ منظور از كلمه هذا الحديث قرآن كريم است. و اين آيه كنايه است از اينكه خداى تعالى به تنهايى براى عذاب آنان كافى است، و دست از ايشان بر نخواهد داشت.

آيه 42 و43 سوره قلم الميزان ج 19 ص 643

# توصيف روز قيامت و عذاب كفار در آن

* ” سأَلَ سائلُ بِعَذَابٍ وَاقِع،
* لِّلْكَفِرِينَ لَيْس لَهُ دَافِعٌ‏، مِّنَ اللَّهِ ذِى الْمَعَارِج‏،
* تَعْرُجُ الْمَلَئكةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فى يَوْمٍ كانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْف سنَة،
* سائلى از كفار درخواست عذابى كرد كه لا محاله واقع مى‏شد،
* و كافران دافعى براى آن نداشتند.“

آنچه سياق سوره معارج دست مى‏دهد اين است كه مى‏خواهد روز قيامت را توصيف كند به آن عذابهايى كه در آن براى كفار آماده شده، از همان آغاز، سخن از عذاب دارد.

سؤال سائلى را حكايت مى‏كند كه از عذاب الهى كفار پرسيده، و اشاره مى‏كند به اينكه اين عذاب آمدنى است، و هيچ مانعى نمى‏تواند از آمدنش جلوگير شود، و نيز عذابى است نزديك، نه دور كه كفار مى‏پندارند، آنگاه به صفات آن روز و عذابى كه براى آنان تهيه شده پرداخته، مؤمنين را كه به انجام وظائف اعتقادى و عملى خود مى‏پردازند استثنا مى‏كند.

” انهم يرونه بعيدا و نريه قريبا،“ اگر كفار عذاب قيامت را دور مى‏بينند و به دورى آن معتقدند، اين اعتقادشان ظنى است، و امكان آن را بعيد مى‏پندارند، نه اينكه معتقد به معاد باشند ولى آن را دور بپندارند، چون كسى كه معتقد به معاد است هرگز درخواست عذاب آن را نمى‏كند، و اگر هم بكند صرف لقلقه زبان است، و اما رؤيت خداى تعالى به معناى علم آن حضرت است به اينكه قيامت محقق است، و آنچه آمدنى است نزديك هم هست.

” يوم تكون السماء كالمهل - روزى است كه آسمان چون مس ذوب شده مى‏شود،“

” و تكون الجبال كالعهن- و كوهها چون پشم حلاجى شده مى‏گردند.“

” و لا يسئل حميم حميما- و هيچ حامى و دوستى سراغ دوستش را نمى‏گيرد.“

كلمه حميم به معناى خويشاوند نزديكى است كه انسان اهتمام به امر او داشته و برايش دلسوزى بكند، و اين جمله اشاره است به سختى روز قيامت، به طورى كه هر انسانى در آن روز آنقدر مشغول به خويشتن است كه به كلى نزديكان خود را از ياد مى‏برد، به طورى كه هيچ حميمى از حال حميم خود نمى‏پرسد.

معناى جمله مورد بحث اين است كه خويشاوند هر كسى را به او نشان مى‏دهند، ولى او به خاطر گرفتاريهاى خودش احوالى از آنان نمى‏پرسد .

” يود المجرم لو يفتدى من عذاب يومئذ ببنيه و صاحبته و اخيه و فصيلته التى تؤويه و من فى الأرض جميعا ثم ينجيه،“ مجرم به خاطر جرمش آنقدر عذابش شديد مى‏شود كه آرزو مى‏كند اى كاش مى‏توانست نزديكترين اقارب، و گرامى‏ترين عزيزان خود مثلا فرزندان و برادران و فصيله خود را قربان خود مى‏كرد، و بلكه تمامى انسانهاى روى زمين را - اگر اختيارشان به دست او بود - مى‏داد و عذاب را از خود دور مى‏كرد، و معلوم است كسى كه از شدت عذاب حاضر است عزيزان خود را فداى خود كند، ديگر كى احوال آنان را مى‏پرسد.

” كلا انها لظى، نزاعة للشوى،

تدعوا من ادبر و تولى و جمع فاوعى،

اما هيهات چه آرزوى خامى كه آتش دوزخ شعله‏ور است،

و در هم شكننده اعضاى بدن است،

او هر روگردان از حق و مستكبرى را به سوى خود مى‏خواند،

و همه آنهايى را كه اموال را جمع و ذخيره كردند در خود جاى مى‏دهد.“

آيه 1 و2 و 5 تا 18 سوره معارج الميزان ج 20 ص 5

# روزي سخت بر كافران، روز نقر ناقور

* ” فَإِذَا نُقِرَ فى النَّاقُور،
* فَذَلِك يَوْمَئذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ،
* عَلى الْكَفِرِينَ غَيرُ يَسِير،
* وقتى فرمان كوبنده حق صادر و در صور دميده مى‏شود،
* آن روز، روزى است سخت،
* و بر كافران روزى ناهموار است.“

نقر در ناقور نظير جمله نفخ در صور كنايه از زنده كردن مردگان در قيامت و احضار آنان براى حساب‏رسى است.

” فذلك يومئذ يوم عسير على الكافرين غير يسير،“ اشاره ذلك به زمان نقر در ناقور است، و بعيد نيست كه مراد از كلمه يومئذ روزى باشد كه خلائق براى حساب و جزا به سوى خدا بر مى‏گردند.

يا ممكن است منظور روزى باشد كه به سوى خدا بر مى‏گردند.

مي فرمايد: زمان نقر ناقور كه در روز رجوع خلائق به خدا واقع مى‏شود، زمانى بس دشوار بر كافران است.

آيه 8 تا 10 سوره مدثر الميزان ج 20 ص 133

# بطشة كبري! انتقام الهي

* ” فَارْتَقِب يَوْمَ تَأْتى السمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِين،
* يَغْشى النَّاس هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ‏،
* رَّبَّنَا اكْشِف عَنَّا الْعَذَاب إِنَّا مُؤْمِنُونَ‏،
* پس تو منتظر آن روزى باش كه آسمان دودى آشكار بياورد،
* دودى كه چشم مردم را بگيرد و اين عذابى است دردناك،
* آن وقت است كه مى‏گويند: پروردگارا اين عذاب را از ما بردار كه ايمان خواهيم آورد!“

مى‏فرمايد: منتظر روزى باش كه آسمان دودى آشكار بياورد. اين تهديدى است به عذابى كه از هر سو مردم را فرا مى‏گيرد. ” يغشى الناس،“ يعنى دودى كه از هر طرف بر مردم احاطه مى‏يابد.

” هذا عذاب اليم ربنا اكشف عنا العذاب انا مؤمنون،“ اين جمله حكايت گفتار مردمى است كه دچار عذاب دخان شدند، و معنايش اين است كه در آن روز كه آسمان دودى آشكارا مى‏آورد، مردم مى‏گويند: پروردگارا اين عذاب را از ما بردار كه ايمان خواهيم آورد.

و در اين گفتار خود، هم به ربوبيت خدا اعتراف مى‏كنند و هم اظهار ايمان مى‏كنند كه ما به اين دعوت حقت ايمان مى‏آوريم.

” انى لهم الذكرى و قد جاءهم رسول مبين،“ يعنى از كجا مى‏توانند متذكر شوند، و به حق اعتراف كنند، در حالى كه اين حق را رسولى آشكارا آورد، و مع ذلك به آن ايمان نمى‏آوردند، رسولى كه رسالتش بسيار روشن بود و جاى هيچ شكى در آن نبود .

” ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون،“ سپس از رسول اعراض كرده گفتند: او معلم است، يعنى ديگران يادش داده‏اند و مجنون است يعنى جن او را آسيب زده است.

” انا كاشفوا العذاب قليلا انكم عائدون- ما مقدار كمى از عذاب را از شما برمى‏داريم ولى شما باز برخواهيد گشت. “ اگر منظور از دخان يكى از علامتهاى نزديك قيامت بود معنايى كه از آيه نزديك‏تر به ذهن باشد اين است كه: شما به سوى عذاب روز قيامت برمى‏گرديد.

* ” يوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون،
* روزى كه با گرفتنى سخت و بزرگ مى‏گيريم كه ما انتقام گيرنده هستيم،“

منظور از روزى كه خدا كفار را به بطشى بزرگ بطش مى‏كند روز قيامت است. توصيف بطشه با كلمه كبرى مؤيد همين تفسير است، چون اين توصيف، بطشه را بطشه‏اى معرفى مى‏كند كه بزرگتر از آن تصور نمى‏شود، و چنين بطشه‏اى همان بطشه روز قيامت است كه عذابش از هر عذابى سخت‏تر است، همچنان كه قرآن كريم فرموده:” فيعذبه الله العذاب الاكبر،“ كما اينكه پاداش قيامت هم بزرگترين پاداش است، و در آن باره مى‏فرمايد:” و لاجر الآخرة اكبر ! “

آيه 10 تا 16 سوره دخان الميزان ج : 18 ص : 208

# حال انسان در روز قيامت

* ” يَسئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ،
* مى‏پرسد كى روز قيامت و حساب خواهد بود؟ “

” فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر- بگو روزى كه چشمها از وحشت و هول خيره بماند، و ماه تابان تاريك شود، و ميان خورشيد و ماه جمع گردد.“ در اين آيه چند نشانه از نشانه‏هاى قيامت ذكر شده است.

منظور از برق بصر تحير چشم در ديدن و دهشت‏زدگى آن است، و منظور از خسوف قمر بى‏نور شدن آن است.

” يقول الانسان يومئذ أين المفر،“ يعنى كجاست گريزگاه؟

” كلا لا وزر- هرگز مفرى نيست! “ اين جمله رد آنان در سؤال از مفر است، و كلمه وزر به معناى پناهگاهى چون كوه و قلعه و امثال آن است، و اين كلام خداست نه تتمه گفتار انسان.

” الى ربك يومئذ المستقر،“ به سوى كسى جز خدا مستقرى نيست، پس وزر و پناهگاهى هم كه به آن پناهنده شوند، و آن از ايشان دفاع كند وجود ندارد.

توضيح اينكه انسان به سوى خداى تعالى سير مى‏كند و خواه ناخواه خداى خود را ديدار مى‏كند، و سيرش به سوى او مى‏انجامد، و هيچ حاجبى كه او را از وى بپوشاند و يا از عذاب وى مانع شود وجود ندارد، و اما حجابى كه در آيه قرآن ياد شده و فرموده:” كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون،“ از سياق دو آيه استفاده مى‏شود منظور محروميت از كرامت خداى تعالى است نه اينكه خدا از حالشان بى‏خبر باشد، و يا ايشان از خدا غايب و پنهان باشند .

ممكن هم هست بگوييم مراد از جمله مستقر انسان به سوى اوست، اين باشد كه زمام امر در سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ بودن مستقر آدمى به دست خداست، و به مشيت او وابسته است، هر كس را بخواهد در بهشت منزل مى‏دهد كه جاى متقين است، و هر كس را بخواهد در دوزخ كه جاى مجرمين است، همچنان كه خودش در جاى ديگر فرموده:” يعذب من يشاء و يغفر لمن يشاء.“

و ممكن است منظور اين باشد كه استقرار مردم در روز قيامت به حكم خداى تعالى است، تنها اوست كه در بين بشر نفوذ دارد نه غير او، همچنان كه باز خود خداى تعالى فرموده:” كل شى‏ء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون ! “

” ينبؤا الانسان يومئذ بما قدم و أخر،“ منظور از ” ما قدّم“ خوبى و بديهايى است كه انسان در اول عمرش كرده است.

منظور از ” و أخّر،“ كارهاى نيك و بد آخر عمر است، و يا منظور از اولى نيك و بدهايى است كه خودش در همه عمر كرده، و منظور از دومى آثار خير و شرى است كه او منشأش را در بين مردم باب نموده، و اگر سنت حسنه‏اى براى بعد از خودش باب كرده پاداش مى‏بيند، و اگر سنت سيئه‏اى باب كرده عقاب مى‏بيند.

” بل الانسان على نفسه بصيرة و لو القى معاذيره - انسان صاحب بصيرت بر نفس خويش است، و خود را بهتر از هر كس مى‏شناسد، و اگر با ذكر عذرها از خود دفاع مى‏كند، صرفا براى اين است كه عذاب را از خود برگرداند.“

بصيرت به معناى رؤيت قلبى و ادراك باطنى است. بعضى از مفسرين گفته‏اند: مراد از بصيرت حجت است، همچنان كه در آيه ” ما أنزل هؤلاء الا رب السموات و الأرض بصائر،“ به اين معنا آمده، و انسان هم خودش حجتى است عليه خودش، در آن روز وقتى بازجويى مى‏شود، و از چشم و گوش و دلش سؤال مى‏شود، همان چشم و گوش و حتى پوست بدنش و دو دست و دو پايش به سخن آمده، عليه او شهادت مى‏دهند، همچنان كه درباره مورد سؤال قرار گرفتن گوش و چشم و دل فرمود :” ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا،“ و در مورد شهادت دادن گوش و چشم و پوست فرموده:” شهد عليهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم،“ و در باره سخن گفتن دست‏ها و شهادت دادن پاها فرموده:” و تكلمنا ايديهم و تشهد أرجلهم و لو القى معاذيره.“

## حال جمعی مردم در روز قيامت

* ” كلا بَلْ تحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الاَخِرَةَ،
* وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ نَّاضِرَةٌ، إِلى رَبهَا نَاظِرَةٌ،
* وَ وُجُوهٌ يَوْمَئذِ بَاسِرَةٌ، تَظنُّ أَن يُفْعَلَ بهَا فَاقِرَةٌ،
* هرگز چنين نيست كه شما مى‏پنداريد و دلايل معاد را مخفى شماريد بلكه شما دنياى زودگذر را دوست داريد،
* و به كلى كار آخرت و نشانه قيامت را رها مى‏كنيد،
* آن روز رخسار طايفه‏اى از شادى برافروخته و نورانى است،
* و با چشم قلب جمال حق را مشاهده مى‏كنند،
* و رخسار گروهى ديگر عبوس و غمگين است،
* كه مى‏دانند حادثه ناگوارى در پيش است كه پشت آنها را مى‏شكند.“

اين آيات صفات روز قيامت است، البته از اين نظر كه مردم در آن روز چه حالى دارند، و اينكه مردم در آن روز دو طايفه‏اند، طايفه‏اى كه چهره‏اى شكفته و دلى شاد دارند، و طايفه‏اى ديگر كه چهره‏اى درهم كشيده و دلى نوميد از نجات دارند، و اشاره مى‏كند به اينكه آغاز اين تقسيم از زمان احتضار شروع مى‏شود.

” وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة،“ نضارت چهره و درخت و امثال آن به معناى خرمى و زيبايى و بهجت آنهاست. وجوهى در آن روز كه قيامت بپا مى‏شود زيبا و خرم است، و مسرت و بشاشت درونى از چهره‏ها نمايان است، همچنان كه در جاى ديگر در باره اين وجوه فرموده:” تعرف فى وجوههم نضرة النعيم،“ و نيز فرموده:” و لقيهم نضرة و سرورا.“

مراد از نظر كردن به خداى تعالى نظر كردن حسى كه با چشم سرانجام مى‏شود نيست، چون برهان قاطع قائم است بر محال بودن ديده شدن خداى تعالى، بلكه مراد نظر قلبى و ديدن قلب به وسيله حقيقت ايمان است، همانطور كه براهين عقلى هم همين را مى‏گويد، و اخبار رسيده از اهل بيت عصمت عليهم ‏السلام‏ هم بر همين دلالت دارد.

پس اين طايفه دلهايشان متوجه پروردگارشان است، و هيچ سببى از اسباب دلهايشان را از ياد خدا به خود مشغول نمى‏كند، چون آن روز همه سبب‏ها از سببيت ساقطند، و در هيچ موقفى از مواقف آن روز نمى‏ايستند، و هيچ مرحله‏اى از مراحل آنجا را طى نمى‏كنند، مگر آنكه رحمت الهى شامل حالشان است، و از فزع آن روز ايمنند:” و هم من فزع يومئذ امنون،“ و هيچ مشهدى از مشاهد جنت را شهود نمى‏كنند، و به هيچ نعمتى از نعمت‏هايش متنعم نمى‏شوند، مگر آنكه در همان حال پروردگار خود را مشاهده مى‏كنند، چون نظر به هيچ چيز نمى‏كنند، و هيچ چيزى را نمى‏بينند، مگر از اين دريچه كه آيت خداى سبحان است، و معلوم است كه نظر كردن به آيت از آن جهت كه آيت است عينا نظر كردن به صاحب آيت يعنى خداى سبحان است .

” و وجوه يومئذ باسرة تظن أن يفعل بها فاقرة،“ وجوهى در آن روز به سختى عبوس است، مى‏داند كه با آنان رفتارى مى‏شود كه پشتشان شكسته شود، و يا دماغشان به آتش داغ شود.

” كلا اذا بلغت التراقى- باش تا جانشان به گلو رسد،“ اين جمله رد از اين عمل ايشان است كه زندگى دنياى عاجله را دوست مى‏دارند و آن را مقدم بر زندگى آخرت مى‏دارند، گويا فرموده: از اين رفتارتان دست برداريد كه اين زندگى و اين طرز فكر براى شما دوام ندارد، و به زودى مرگ بر شما نازل گشته، به سوى پروردگارتان روانه مى‏شويد.

” و قيل من راق- گويند كيست كه درد اين بيمار را علاج كند؟ “ چه كسى از اهل و عيال و دوستانش در آنچه كه پيرامون اويند مى‏تواند او را شفا دهد و دردش را دوا كند؟

” و ظن انه الفراق،“ يعنى انسان محتضر وقتى اين احوال را مشاهده مى‏كند، يقين مى‏كند كه ديگر بايد از زندگى عاجله دنيا كه علاقمند بدان بود، و بر آخرت ترجيحش مى‏داد جدا شود.

” و التفت الساق بالساق- و ساقهاى پا به هم در پيچد،“ ظاهر اين عبارت اين است كه مراد از آن پيچيدن ساقهاى پاى محتضر در يكديگر است، چون وقتى روح به گلوگاه مى‏رسد حيات سارى در اطراف بدن باطل گشته، ديگر تعادلى بين اعضا نمى‏ماند.

آيه مى‏خواهد با تعبير پيچيدن ساق به ساق از احاطه شدائد و ورود پى در پى آنها خبر دهد، چون از دم مرگ تا روز قيامت شدائد يكى پس از ديگرى روى مى‏آورد.

” الى ربك يومئذ المساق- در آن روز خلق را به سوى خدا خواهند كشيد،“ مراد از اينكه در قيامت يا در روز مرگ سوق به سوى خداى تعالى است، اين است كه بازگشت به سوى اوست، و اگر از بازگشت، به مساق تعبير آورد، براى اشاره به اين بود كه آدمى در اين بازگشت، اختيارى از خود ندارد، مانند حيوانى كه ديگرى او را مى‏راند، آدمى را هم ديگرى به سوى اين سرنوشت مى‏برد، و او خود هيچ چاره‏اى از آن ندارد، پس او به حكم” الى ربك يومئذ المساق،“ از روز مرگش به سوى پروردگارش رانده مى‏شود، تا به حكم” الى ربك يومئذ المستقر،“ در قيامت بر او وارد شود.

آيه شريفه مى‏فهماند كه غايت و نقطه نهايى هستى برگشتن به خداى تعالى است.

” ايحسب الانسان أن يترك سدى،“ آيا انسان چنين مى‏پندارد كه ما او را مهمل رها مى‏كنيم و اعتنايى به او نداريم، و چون نداريم بعث و قيامتى هم نيست، و بعد از مردن ديگر زنده‏اش نمى‏كنيم، و در نتيجه تكليف و جزايى در كار نيست؟

” الم يك نطفة من منى يمنى،“ مگر او نطفه‏اى نبود از منى‏اى كه در رحمش مى‏ريزند، ” ثم كان علقة فخلق فسوى،“ آرى او همين نطفه بود و سپس آن انسان و يا آن منى قطعه‏اى لخته خون بود كه خداى تعالى با تعديل و تكميل، اندازه‏گيرى و سپس صورتگريش كرد. ” فجعل منه الزوجين الذكر و الانثى،“ يعنى از انسان دو صنف درست كرد، يكى نر و ديگرى ماده!

” اليس ذلك بقادر على ان يحيى الموتى؟“ در اين آيه بر مساله بعث كه مورد انكار كفار است، و آن را بعيد مى‏شمارند استدلال شده، و دليل آن را عموم قدرت خداى تعالى و ثبوتش در خلقت ابتدايى دانسته، فرموده خداى تعالى قادر بر خلقت بار دوم انسان است، به دليل اينكه بر خلقت نخستين او قادر بود، و خلقت دوم اگر آسان‏تر از خلقت اول نباشد دشوارتر نيست.

آيه 19تا 39 سوره قيامت الميزان ج 20 ص 173

# احوال متفاوت انسانها در وقوع صيحه آسماني

* ” فَإِذَا جَاءَتِ الصاخَّةُ،
* پس وقتى آن صيحه شديد آسمانى بيايد! “

كلمه صاخّه به معناى صيحه شديدى است كه از شدتش گوشها كر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

* ” يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابيه و صاحبته و بنيه ...،
* و روزى رسد كه هر كس از برادرش هم فرار مى‏كند،
* و از مادر و پدرش،
* و از همسر و فرزندانش،
* در آن روز هر كس آنقدر گرفتار است كه به ياد غير خودش نمى‏افتد.“

اين آيه به شدت روز قيامت اشاره مى‏كند، شدت آن روز به حدى است كه انسان از أقربا و نزديكانش مى‏گريزد، براى اينكه شدت آنچنان احاطه مى‏كند كه نمى‏گذارد آدمى به ياد چيزى و كسى بيفتد، و اعتنايى بغير خود كند، حال غير خودش هر كه مى‏خواهد باشد، آرى بلا و مصيبت وقتى عظيم باشد و شدت يابد، و بر آدمى چيره گردد، آنچنان آدمى را به خود جذب مى‏كند كه از هر فكر و تلاشى منصرفش مى‏سازد.

* ” وجوه يومئذ مسفرة، ضاحكة مستبشرة،
* در آن روز چهره‏ها دو جورند چهره‏هايى نورانى، خندان و خوشحال،“

اين آيه بيان مى‏كند كه در آن روز مردم به دو قسم منقسم مى‏شوند، قسمى اهل سعادت، و قسمى ديگر اهل شقاوت، و اشاره مى‏كند به اينكه هر يك از اين دو طايفه با سيما و قيافه‏اش شناخته مى‏شود، اهل سعادت چهره‏هايى نورانى و درخشنده دارند، كه فرح و سرور و انتظار آينده‏اى خوش از آن چهره‏ها هويداست، پس معناى مستبشره همين است كه از ديدن منزلگاه خود كه به زودى بدانجا منتقل مى‏شوند خوشحالند .

* ” و وجوه يومئذ عليها غبرة، ترهقها قترة
* و چهره‏هايى غبارآلود و اندوهبار، كه ظلمت و كدورت از آن مى‏بارد.“

در اين چهار آيه حال دو طايفه را، با بيان حال چهره‏هايشان بيان كرده، چون چهره و قيافه آينه دل است، هم مسرت درونى در آن جلوه مى‏كند و هم اندوه و گرفتارى.

* ” اولئك هم الكفرة الفجرة،
* آنان همين كافران فاجرند!“

آيه 33 تا آخر سوره عبس الميزان ج 20 ص 343

# طامّة كبري - ضابطه سكونت در جهنم و سكونت در بهشت

* ” فَإِذَا جَاءَتِ الطامَّةُ الْكُبرَى،
* يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الانسنُ مَا سعَى، وَ بُرِّزَتِ الجَحِيمُ لِمَن يَرَى‏،
* فَأَمَّا مَن طغَى، وَ ءَاثَرَ الحَيَوةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الجَحِيمَ هِىَ الْمَأْوَى‏،
* وَ أَمَّا مَنْ خَاف مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْس عَنِ الهَوَى‏،
* فَإِنَّ الجَنَّةَ هِىَ الْمَأْوَى!
* پس وقتى آن حادثه بزرگ رخ دهد،
* در آن روزى كه انسان هر چه كرده به ياد مى‏آورد،
* و جهنم براى هر صاحب چشمى ظاهر مى‏شود،
* كسى كه طغيان كرده و زندگى دنيا را ترجيح داد، دوزخ جايش است،
* واما كسى كه از موقعيت پروردگارش ترسيده و از هواى نفس جلوگيرى كرده،
* بهشت جايگاه او است.“

طامه كبرى همان قيامت است، چون قيامت داهيه‏اى است كه از هر داهيه ديگرى عالى‏تر است، و بر هر داهيه‏اى غالب است، اين است معناى كبرى بودن طامه قيامت، و چون نفرموده قيامت از هر داهيه‏اى بزرگتر است، بطور مطلق فرموده داهيه بزرگتر، معلوم مى‏شود هيچ داهيه و واقعه‏اى بزرگتر از آن نيست.

” يوم يتذكر الانسان ما سعى- در آن روزى كه انسان هر چه كرده به ياد مى‏آورد.“

” و برزت الجحيم لمن يرى،“ در آن روز، دوزخ ظاهر مى‏شود، و پرده از روى آن بر مى‏دارند، تا هر صاحب چشم و بينايى آن را به عيان ببيند.

آيه شريفه در معناى آيه زير است كه مى‏فرمايد:” لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد،“ چيزى كه هست آيه سوره ق مفصل‏تر است، مى‏فرمايد: تو از اين در غفلت بودى، پس ما پرده‏ات را كنار زديم، اينك امروز چشمت تيزبين شده است!

و از ظاهر آيه مورد بحث بر مى‏آيد كه جهنم قبل از روز قيامت خلق شده، تنها در روز قيامت با كشف غطاء ظاهر مى‏شود، و مردم آن را مى‏بينند.

* ” فاما من طغى و اثر الحيوة الدنيا فان الجحيم هى الماوى،
* و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هى الماوى،“

در اين آيات حال مردم در آن روز به تفصيل بيان شده، مى‏فرمايد مردم دو قسم مى‏شوند، يعنى وقتى طامه كبرى بيايد مردم دو دسته مى‏شوند، طاغيان، و ترسندگان از خداوند .

خداى تعالى در اين آيات سه‏گانه، مردم را به دو دسته تقسيم فرموده، اهل جهنم و اهل بهشت، - و اگر صفت اهل جهنم را جلوتر ذكر كرد براى اين بود كه روى سخن با مشركين بود- و اهل جهنم را به همان اوصافى توصيف كرد كه در آيه ” من طغى و اثر الحيوة الدنيا،“ به آن توصيف كرده، و تعريف آنان را مقابل تعريف اهل بهشت قرار داده، كه در آن فرموده:” من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى،“ و به هر حال توصيفى كه از دو طائفه كرده جنبه بيان ضابطه دارد.

معناى آيات سه‏گانه در دادن ضابطه كلى براى صفت اهل دوزخ و اهل بهشت در اين خلاصه مى‏شود كه: اهل جهنم اهل كفر و فسوق، و اهل بهشت اهل ايمان و تقوايند، و در اين ميان طوائف ديگرى غير آن دو طائفه هستند كه از مستضعفين مى‏باشند، كسانى كه به گناهان خود اعتراف داشته، اعمالى صالح را با اعمالى زشت مخلوط مى‏كنند، و نيز طوائف ديگرى كه امرشان به دست خداى سبحان است، و چه بسا با شفاعت و وسائل ديگر مشمول مغفرت خدا بشوند .

## مقام پروردگار، و كسي كه از آن بترسد !

” و اما من خاف مقام ربه ... “ در آيه مورد بحث صفت ربوبيت و ساير صفات كريمه خداي تعالي چون علم و قدرت مطلقه‏اش و قهر و غلبه‏اش و رحمت و غضبش كه از لوازم ربوبيت او است، مقام او است، كه در آيه” و لا تطغوا فيه فيحل عليكم غضبى و من يحلل عليه غضبى فقد هوى و انى لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدى،“ و آيه” نبى‏ء عبادى انى انا الغفور الرحيم و ان عذابى هو العذاب الاليم،“ مقام خود را به بندگانش اعلام مى‏دارد.

پس مقام خداى تعالى كه بندگان خود را از آن مى‏ترساند همان مرحله ربوبيت او است كه مبدأ رحمت و مغفرت او نسبت به كسانى است كه ايمان آورده تقوى پيشه كنند، و نيز مبدأ عذاب سخت و عقاب شديد او است، نسبت به كسانى كه آيات او را تكذيب نموده و نافرمانيش كنند.

آيه 34 تا 41 سوره نازعات الميزان ج 20 ص 310

# روزي كه چشم ها خيره مي شود و عقل ها زايل مي گردد !

* ” وَ لا تَحْسبنَّ اللَّهَ غَفِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظلِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشخَص فِيهِ الأَبْصرُ،
* مُهْطِعِينَ مُقْنِعِى رُءُوسِهِمْ لا يَرْتَدُّ إِلَيهِمْ طرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتهُمْ هَوَاءٌ،
* و مپندار كه خدا از اعمالى كه ستمگران مى‏كنند غافل است،
* بلكه كيفر آنها را تاخير انداخته براى روزى كه چشمها در آن روز خيره مى‏شود،
* و مردم در حالى كه گردنها بر افراشته ديدگان به يك سو مى‏دوزند چنانكه پلكشان بهم نمى‏خورد و دلهايشان خالى مى‏گردد.“

معناى اينكه فرمود:” لا يرتد اليهم طرفهم،“ اين است كه از شدت هول و ترس از آنچه مى‏بينند قادر نيستند چشم خود را بگردانند .

معناى:” افئدتهم هواء،“ اين است كه از شدت و وحشت قيامت دلهايشان از تعقل و تدبير خالى مى‏شود و يا به كلى عقلشان را زايل مى‏سازد.

و معناى آيه اينست كه:

* **تو از اينكه مى‏بينى ستمكاران غرق در عيش و هوسرانى و سرگرم فساد انگيختن در زمينند مپندار كه خدا از آنچه مى‏كنند غافل است، بلكه ايشان را مهلت داده و عذابشان را تاخير انداخته براى فرا رسيدن روزى كه چشم‏ها در حدقه از حركت باز مى‏ايستد، در حالى كه همينها گردن مى‏كشند و چشمها خيره مى‏كنند و دلهايشان دهشت زده مى‏شود و از شدت موقف، حيله و تدبير را از ياد مى‏برند.**

آيه 42 سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 120

قسمت پنجم: رستاخیز سایر موجودات

# حشر تمامی جنبندگان روی زمین و پرندگان هوا

* ” وَ مَا مِن دَابَّةٍ فى الأَرْضِ وَ لا طئرٍ يَطِيرُ بجَنَاحَيْهِ إِلا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطنَا فى الْكِتَبِ مِن شىْ‏ءٍ ثُمَّ إِلى رَبهِمْ يحْشرُونَ‏،
* و هيچ جنبده‏اى در زمين و پرنده‏اى كه با دو بال خود مى‏پرد نيست مگر اينكه آنها نيز مانند شما گروههائى هستند، و همه به سوى پروردگار خود محشور خواهند شد، ما در كتاب از بيان چيزى فروگذار نكرديم.“

مي فرمايد: حيوانات زمينى و هوائى همه امت‏هائى هستند مثل شما مردم، و همه به سوى پروردگار خود محشور خواهند شد.

بايد ديد كدام جهت اشتراك است كه حيوانات را در مساله بازگشت به سوى خدا شبيه به انسان كرده است، و آن چيزى كه در انسان ملاك حشر، و بازگشت به سوى خداست چيست؟

معلوم است كه آن ملاك در انسان جز نوعى از زندگى ارادى و شعورى كه راهى به سوى سعادت و راهى به سوى بدبختى، نشانش مى‏دهد، چيز ديگرى نيست!

پس ملاك تنها همان داشتن شعور و يا به عبارت ديگر، فطرت انسانيت است كه به كمك دعوت انبيا راه مشروعى از اعتقاد و عمل به رويش باز مى‏كند كه اگر آن راه را سلوك نمايد و مجتمع هم با او و راه و روش او موافقت كند در دنيا و آخرت سعادتمند مى‏شود، و اگر خودش به تنهائى و بدون همراهى و موافقت مجتمع آن راه را سلوك كند در آخرت سعادتمند مى‏شود، يا در دنيا و آخرت هر دو، و اگر آن راه را سلوك نكند بلكه از مقدارى از آن و يا از همه آن تخلف نمايد، در دنيا و آخرت بدبخت مى‏شود.

تفكر عميق در اطوار زندگى حيواناتى كه ما در بسيارى از شؤون حياتى خود، با آنها سر و كار داريم، و در نظر گرفتن حالات مختلفى كه هر نوع از انواع اين حيوانات در مسير زندگى به خود مى‏گيرند، ما را به اين نكته واقف مى‏سازد كه حيوانات هم مانند انسان داراى آراء و عقايد فردى و اجتماعى هستند، و حركات و سكناتى كه در راه بقاء و جلوگيرى از نابود شدن از خود نشان مى‏دهند، همه بر مبناى آن عقايد است، مانند انسان كه در اطوار مختلف زندگى مادى، آنچه تلاش مى‏كند، همه بر مبناى يك سلسله آراء و عقائد مى‏باشد، و چنانكه يك انسان وقتى احساس ميل به غذا و يا نكاح و داشتن فرزند و يا چيز ديگر مى‏كند بى‏درنگ حكم مى‏كند به اينكه بايد به طلب آن غذا برخاسته يا اگر حاضر است بخورد، و اگر زياد است ذخيره نمايد، و همچنين بايد ازدواج و توليد نسل كند .

و نيز وقتى از ظلم و فقر و امثال آن احساس كراهت مى‏نمايد حكم مى‏كند به اينكه تن به ظلم دادن و تحمل فقر حرام است، آنگاه پس از صدور چنين احكامى، تمامى حركت و سكون خود را بر طبق اين احكام انجام داده، و از راهى كه احكام و آراى مزبور برايش تعيين نموده ، تخطى نمى‏كند .

همين طور يك فرد حيوان هم- به طورى كه مى‏بينيم- در راه رسيدن به هدفهاى زندگى و به منظور تامين حوائج خود از سير كردن شكم و قانع ساختن شهوت و تحصيل مسكن، حركات و سكناتى از خود نشان مى‏دهد، كه براى انسان، شكى باقى نمى‏ماند در اينكه اين حيوان نسبت به حوائجش و اينكه چگونه مى‏تواند آنرا برآورده سازد، داراى شعور و آراء و عقايدى است كه همان آراء و عقايد او را مانند انسان به جلب منافع و دفع ضرر، وا مى‏دارد .

زيست‏شناسان در بسيارى از انواع حيوانات، مانند: مورچه، زنبور عسل و موريانه به آثار عجيبى از تمدن و ظرافتكاريهائى در صنعت، و لطائفى در طرز اداره مملكت، بر خورده‏اند كه هرگز نظير آن جز در بعضى از ملل متمدن ديده نشده است.

قرآن كريم هم در امثال آيه:” و فى خلقكم و ما يبث من دابة آيات لقوم يوقنون،“ مردم را به شناختن عموم حيوانات و تفكر در كيفيت خلقت آنها و كارهائى كه مى‏كنند، ترغيب نموده، و در آيات ديگرى به عبرت گرفتن از خصوص بعضى از آنها، مانند: چهارپايان، پرندگان، مورچگان و زنبور عسل دعوت كرده است.

انسان وقتى اين آراء و عقايد را در حيوانات مشاهده كرده و مى‏بيند كه حيوانات نيز با همه اختلافى كه انواع آن در شؤون و هدفهاى زندگى دارند، با اينهمه، همه آنها اعمال خود را بر اساس عقايد و آرائى انجام مى‏دهند، به خود مى‏گويد: لابد حيوانات هم احكام باعثه (اوامر) و زاجره (نواهى) دارند، و اگر چنين احكامى داشته باشند، لابد مثل ما آدميان خوب و بد را هم تشخيص مى‏دهند، و اگر تشخيص مى‏دهند ناچار، مانند ما عدالت و ظلم هم سرشان مى‏شود.

چون ملاك خوبى و بدى در قيامت و حساب اعمال و استحقاق كيفر و پاداش همين عدالت و ظلم است، پس حيوانات هم مانند انسان حشرى دارند.

## سؤالات و ابهامات در حشر حيوانات

1. آيا به راستى حيوانات هم قيامتى دارند؟ آيا حيوانات در پيشگاه خداى سبحان، محشور مى‏شوند به همان نحوى كه انسان محشور مى‏شود؟
2. آيا اگر محشور مى‏شوند، حشر آنها هم مانند حشر انسان است؟ اعمال آنها هم به حساب درآمده و در ميزانى سنجيده شده آنگاه بر حسب تكاليفى كه در دنيا داشتند با دخول در بهشت پاداش يا با ورود در آتش كيفر مى‏بينند؟
3. آيا آنها نيز براى خود انبيائى دارند، و در دنيا تكاليفشان به وسيله بعثت انبيائى به گوششان مى‏رسد؟ و اگر چنين است آيا انبياى آنها از جنس خود آنها است، و يا از جنس بشر است؟

اينها همه سؤالاتى است كه در اين بحث به ذهن خواننده مى‏رسد، و جواب يك يك آنها از آيات قرآنى استفاده مى‏شود:

## اثبات حشر براي حيوانات

آيه: ” ثم الى ربهم يحشرون،“ متكفل جواب از اين سؤال است، همچنانكه آيه:

”واذا الوحوش حشرت،“ قريب به آن مضمون را افاده مى‏كند.

از آيات بسيار ديگرى استفاده مى‏شود كه نه تنها انسان و حيوانات محشور مى‏شوند، بلكه آسمان‏ها و زمين و آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگها و بت‏ها و ساير شركائى كه مردم آنها را پرستش مى‏كنند و حتى طلا و نقره‏اى كه اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگرديده همه محشور خواهند شد.

## شباهت حشر حيوانات به حشر انسان

آيا حيوانات هم مبعوث شده، و اعمالشان حاضر گشته و بر طبق آن پاداش و يا كيفر مى‏بينند؟ بلي، معناى حشر همين است، زيرا حشر به معناى جمع كردن افراد و آنها را از جاى كندن و به سوى كارى بسيج دادن است.

## حشر آسمانها و زمين و آفتاب و ماه و سنگها و غير آن

قرآن كريم در خصوص اينگونه موجودات تعبير به حشر نفرموده، و ليكن چنين فرموده است:

* ” يوم تبدل الارض غير الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،“

و نيز فرموده:

* ” و الارض جميعا قبضته يوم القيمة و السموات مطويات بيمينه.“

و نيز فرموده:

* ” و جمع الشمس و القمر.“ و نيز فرموده:
* ” انكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون، لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها.“ علاوه بر اينكه از آيه شريفه:
* ” ان ربك هو يفصل بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون.“ و آيه:
* ” ثم الى مرجعكم فاحكم بينكم فيما كنتم فيه تختلفون.“

و همچنين از آيات ديگرى استفاده مى‏شود كه: تنها ملاك حشر مساله فصل خصومت در بين آنان و احقاق حق است كه در آن اختلاف دارند .

مؤيد اين معنا ظاهر آيه:” و لو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة و لكن يؤخرهم الى اجل مسمى،“ است، زيرا كه اين آيه ظهور در اين دارد كه اگر ظلم مردم مستوجب مؤاخذه الهى است تنها به خاطر اين است كه ظلم است، و صدورش از مردم دخالتى در مؤاخذه ندارد، بنا بر اين هر جنبده ظالمى، چه انسان و چه حيوان، بايد انتقام ديده و هلاك شود - دقت بفرمائيد!

خداى تعالى از پاره‏اى از حيوانات لطائفى از فهم و دقائقى از هوشيارى حكايت كرده كه هيچ دست كمى از فهم و هوش انسان متوسط الحال در فهم و تعقل ندارد، مانند داستانى كه از مورچه و سليمان حكايت كرده و فرموده است:

* ” حتى اذا اتوا على واد النمل قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان و جنوده و هم لا يشعرون.“

و نيز مانند مطلبى كه از قول هدهد در داستان غايب شدنش حكايت كرده و فرموده است:

* ” فقال احطت بما لم تحط به و جئتك من سبا بنبا يقين، انى وجدت امراة تملكهم و اوتيت من كل شى‏ء و لها عرش عظيم ، وجدتها و قومها يسجدون للشمس من دون الله و زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل فهم لا يهتدون....“

خواننده هوشيار اگر در اين آيات و مطالب آن دقت نموده و آن مقدار فهم و شعورى را كه از اين حيوانات استفاده مى‏كند وزن كرده و بسنجد، ترديد برايش باقى نمى‏ماندكه تحقق اين مقدار از فهم و شعور موقوف به داشتن معارف بسيارى ديگر و ادراكات گوناگونى است از معانى بسيط و مركب.

## عدم اثبات پيامبر بر غير انسان

**آيا حيوانات تكاليف خود را در دنيا از پيغمبرى كه وحى بر او نازل مى‏شود مى‏گيرند يا نه ؟ و آيا پيغمبرانى كه فرضا هر كدام به يك نوع از انواع حيوانات مبعوث مى‏شوند، از افراد همان نوعند يا نه ؟** جوابش اين است كه: تاكنون بشر نتوانسته از عالم حيوانات سر درآورده و حجابهائى كه بين او و بين حيوانات وجود دارد، پس بزند، لذا بحث كردن ما پيرامون اين سؤال، فائده‏اى نداشته و جز سنگ به تاريكى انداختن چيز ديگرى نيست، كلام الهى نيز، تا آنجا كه ما از ظواهر آن مى‏فهميم، كوچكترين اشاره‏اى به اين مطلب نداشته و در روايات وارده از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم و ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ هم چيزى كه بتوان اعتماد بر آن نمود ديده نمى‏شود.

از آنچه كه گفتيم به خوبى معلوم شد كه اجتماعات حيوانى هم مانند اجتماعات بشرى، ماده و استعداد پذيرفتن دين الهى در فطرتشان وجود دارد، همان فطرياتى كه در بشر سر چشمه دين الهى است و وى را براى حشر و بازگشت به سوى خدا، قابل و مستعد مى‏سازد، در حيوانات نيز هست.

گو اينكه حيوانات بطورى كه مشاهده مى‏كنيم، جزئيات و تفاصيل معارف انسانى را نداشته و مكلف به دقائق تكاليفى كه انسان از ناحيه خداوند مكلف به آن است، نيستند، چنانكه آيات قرآنى نيز اين مشاهده را تاييد مى‏نمايد، زيرا جميع اشياء عالم را مسخر انسان مى‏داند و او را از ساير حيوانات افضل مى‏شمارد . اين منتها چيزي است كه در باره حيوانات مى‏توان اظهار داشت.

آيه 38 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 103

**فصل دوم**

**تغييرات طبيعي و هول روز قيامت**

# سقوط نظام دنيا و نشانه های آن

* **” إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَواَقِعٌ‏ :**
* فَإِذَا النُّجُومُ طمِست‏،
* وَ إِذَا السمَاءُ فُرِجَت‏،
* وَ إِذَا الجِبَالُ نُسِفَت‏،
* وَ إِذَا الرُّسلُ أُقِّتَت ....“

اين آيات بيانگر روز موعودى است كه از وقوع آن خبر داده و فرموده**:**

**” انما توعدون لواقع !“**

خداى سبحان روز موعود را با ذكر حوادثى كه در آن واقع مى‏شود، و مستلزم انقراض عالم انسانى و انقطاع نظام دنيوى است، معرفى مى‏كند، نظير تيره شدن ستارگان، شكافتن زمين، متلاشى شدن كوهها، و تحول نظام دنيا به نظامى ديگر.

و اين نشانيها در بسيارى از سوره‏هاى قرآنى و مخصوصا سوره‏هاى كوچك قرآن از قبيل سوره نبا، نازعات، تكوير، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه، و غير آن مكرر آمده است، و در رواياتى هم كه در مورد مقدمات قيامت و نشانيهاى آن وارد شده، اين امور ذكر شده است .

اينكه خداى تعالى نشأه قيامت و جزا را به وسيله مقدمات آن تعريف مى‏كند، و خاطرنشان مى‏سازد كه نشانى آن برچيده شدن بساط دنيا و خراب شدن بنيان زمين آن، و متلاشى شدن كوههاى آن، و پاره پاره شدن آسمان آن، و محو و بى‏نور شدن ستارگان آن و غير اينها، در حقيقت از قبيل تحديد حدود يك نشأه به سقوط نظام حاكم بر نشأه‏اى ديگر است:” و لقد علمتم النشاة الاولى فلو لا تذكرون .“

## نشانه 1- محو شدن نور ستارگان

پس معناى اينكه فرمود:” فاذا النجوم طمست،“ اين است كه در آن روز اثر ستارگان، نور و ساير آثار آن محو مى‏شود، چون كلمه طمس به معناى زايل كردن اثر و محو آن است، همچنان كه در جاى ديگر اين طمس را معنا كرده و فرموده: ” و اذا النجوم انكدرت.“

## نشانه 2- شکافته شدن آسمان

” و اذا السماء فرجت - يعنى روزى كه آسمان پاره مى‏شود،“ و در جاى ديگر اين فرج را معنا كرده فرموده:” اذا السماء انشقت.“

## نشانه 3- ریشه کن شدن کوهها

” و اذا الجبال نسفت- يعنى روزى كه كوهها از ريشه كنده مى‏شوند و از بين مى‏روند.“ در جاى ديگر فرموده:” و يسئلونك عن الجبال فقل ينسفها ربى نسفا.“

## نشانه 4- حاضر شدن انبیاء

” و اذا الرسل اقتت - و روزى كه زمان حضور انبيا براى شهادت عليه امت‏ها معين مى‏شود،“ و يا آن زمانى كه منتظر رسيدنش هستيم تا رسولان عليه امت‏ها شهادت دهند، فرا مى‏رسد .

* **لأَى يَوْمٍ أُجِّلَت،**
* **لِيَوْمِ الْفَصل، وَ مَا أَدْرَاك مَا يَوْمُ الْفَصل،**
* **وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ‏!**

مي فرمايد: اين امور براى چه روزى تاخير داده شده، و خلاصه چه روزى صورت مى‏گيرد؟

اين سؤال و جواب عظمت و هول انگيزى آن روز را مي رساند.

منظور از روز فصل روز جزا است كه در آن خداى تعالى بين خلائق فصل قضا مى‏كند، همچنان كه فرمود:” ان الله يفصل بينهم يوم القيمة.“

” ويل يومئذ للمكذبين! “ واى در آن روز به حال منكران خدا و قيامت و تكذيب كنندگان كتاب و رسالت!

آيه 7 تا 15 سوره مرسلات الميزان ج 20 ص 237

# زلزلۀ عظیم - إِنَّ زَلْزَلَةَ الساعَةِ شىْ‏ءٌ عَظِيمٌ‏!

* ” يَأَيُّهَا النَّاس اتَّقُوا رَبَّكمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ الساعَةِ شىْ‏ءٌ عَظِيمٌ‏،
* يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضعَت وَ تَضعُ كلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاس سكَرَى وَ مَا هُم بِسكَرَى وَ لَكِنَّ عَذَاب اللَّهِ شدِيدٌ،
* اى مردم از پروردگارتان بترسيد كه زلزله رستاخيز چيزى است هول انگيز،
* روزى كه آن را ببينيد زنان شيرده از شدت هول آن، شيرخوار خويش را از ياد ببرند و زنان باردار بار خويش بيندازند و مردمان به نظرت مست آيند ولى مست نيستند بلكه سختى عذاب خدا ايشان را بى‏خود كرده است.“

خطاب در آيه شريفه كه فرمود:” يا ايها الناس،“ شامل جميع مردم، از كافر و مؤمن، مرد و زن، حاضر و غايب، و موجودين در عصر نزول آيه، و آنهايى كه بعدا به وجود مى‏آيند؛ مى‏شود.

و حاضرين در عصر خطاب و در مجلس خطاب وسيله پيوستگى با همه است، چون همه در نوع انسانيت مشتركند.

در اين خطاب مردم را امر كرده كه از پروردگارشان بپرهيزند، كافر بپرهيزد، ايمان آورد، مؤمن بپرهيزد از كيفر مخالفت اوامر و نواهى او در فروع انديشه كند. و آنگاه امر مزبور را تعليل كرده به اينكه **چون زلزله قيامت امر عظيمى است.**

## نشانه 5- وقوع زلزله عظیم

و اگر زلزله را اضافه به ساعت كرد، و فرمود: ” زلزلة الساعة “ بدين جهت است كه زلزله از علامتهاى قيامت است.

## نشانه 6- رها کردن عزیزان

” يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت.“

در آيه شريفه كلمه مرضعة را به كار برده تا دلالت كند بر اينكه دهشت و هول قيامت، آن چنان سخت است كه وقتى ناگهانى مى‏رسد، **مادرى كه پستان در دهان بچه‏اش گذاشته آن را از دهان او بيرون مى‏كشد.**

## نشانه 7- گیج و دهشت زده شدن آدمها

در جمله: ” وترى الناس سكارى و ما هم بسكارى،“ مى‏فرمايد مست نيستند، در حالى كه خودش قبلا فرموده بود كه ايشان را مست مى‏بينى و اين بدان منظور است كه دلالت كند بر اينكه مستى ايشان و اينكه عقلهايشان را از دست داده و دچار دهشت و حيرت شده‏اند، از شراب نيست، بلكه از شدت عذاب خدا است كه ايشان را به آن حالت افكنده همچنانكه خداى عز و جل فرموده:” ان اخذه اليم شديد! “

و ظاهر آيه اين است كه اين زلزله قبل از نفخه اولى صور كه خدا از آن در آيه: ” و نفخ فى الصور فصعق من فى السموات و من فى الارض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون،“ خبر داده، واقع مى‏شود، چون آيه مورد بحث مردم را در حال عادى فرض كرده كه ناگهانى و بى‏مقدمه زلزله ساعت رخ مى‏دهد، و حال ايشان از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت كه آيه شريفه شرح داده، در مى‏آيند.

و اين قبل از نفخه اولى است، كه مردم با آن مى‏ميرند، نه نفخه دوم، چون قبل از نفخه دوم، مردم زنده‏اى در روى زمين وجود ندارد.

آيه 1 و 2 سوره حج الميزان ج : 14 ص : 477

# سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمين

* ” إِذَا الشمْس كُوِّرَت‏،
* وَ إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَت،
* وَ إِذَا الجِبَالُ سيرَت‏،
* زمانى كه آفتاب درهم پيچيده مى‏شود،
* و آن روز كه ستارگان سقوط مى‏كنند،
* و وقتى كه كوهها از شدت زلزله به راه مى‏افتند...! “

سوره تکویر روز قيامت را با ذكر پاره‏اى از مقدمات و نشانيهاى آن و پاره‏اى از آنچه در آن روز واقع مى‏شود متذكر و يادآور مى‏شود و آن روز را چنين توصيف مى‏كند:

## نشانه 8- پیچیده و تاریک شدن خورشید

” اذا الشمس كورت،“ كلمه تكوير به معناى پيچيدن چيزى، و به شكل مدور در آوردن آن است، نظير پيچيدن عمامه بر سر، و شايد تكوير خورشيد استعاره باشد از اينكه تاريكى بر جرم خورشيد احاطه پيدا مى‏كند.

## نشانه 9- سقوط و تیره شدن ستارگان

” و اذا النجوم انكدرت،“ انكدار به معناى سقوط است، و انكدار مرغ از هوا، به معناى آمدنش به طرف زمين است، و بنابر اين مراد از اين جمله اين است كه در آن روز ستارگان مى‏ريزند، همچنان كه آيه” و اذا الكواكب انتثرت،“ نيز همين را مى‏رساند، البته ممكن هم هست از باب كدورت و تيرگى باشد، و مراد اين باشد كه در آن روز ستارگان بى‏نور مى‏شوند.

## نشانه 10- راه افتادن کوهها

” و اذا الجبال سيرت،“ روزى كه از شدت زلزله آن كوهها به راه مى‏افتند، مندك و متلاشى و غبارى پراكنده مى‏شوند و سرابى خالى از حقيقت كوهى مى‏گردند، همه اينها تعبيرهايى است كه در قرآن درباره وضع كوهها در آن روز آمده است .

## نشانه 11- بی صاحب ماندن اموال

* ” و اذا العشار عطلت،
* و هنگامى كه نفيس‏ترين اموال بى‏صاحب مى‏ماند.“

معناى تعطيل شدن عشراء اين است كه در آن روز عرب شتر عشراء را كه مال نفيسى است، رها مى‏كند، و هيچ چوپان و دشتبانى كه آن را حفظ كند بر آن نمى‏گمارد، و گويا در اين جمله اشاره‏اى بطور كنايه به اين معنا باشد كه همين اموال نفيسى كه مردم در دنيا بر سر آن پنجه به روى هم مى‏كشند، آن روز بى‏صاحب مى‏ماند، كسى نيست كه از آنها استفاده كند، براى اينكه مردم آن روز آنقدر به خود مشغولند كه از هيچ چيز ديگرى ياد نمى‏كنند، همچنان كه در جاى ديگر فرمود:” لكل امرى‏ء منهم يومئذ شان يغنيه!“

## نشانه 12- محشور شدن وحوش

”‌ و اذا الوحوش حشرت،

* و روزگارى كه وحشى‏ها هم مانند انسانها زنده مى‏شوند.“

كلمه وحوش جمع وحش است، و اين كلمه به معناى حيوانى است كه هرگز با انسانها انس نمى‏گيرد، مانند درندگان و امثال آن. ظاهر آيه از اين جهت كه در سياق آياتى قرار دارد كه روز قيامت را توصيف مى‏كند، اين است كه وحشى‏ها هم در روز قيامت مانند انسانها محشور مى‏شوند، آيه شريفه” و ما من دابة فى الأرض و لا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ما فرطنا فى الكتاب من شى‏ء ثم الى ربهم يحشرون،“ نيز اين احتمال را تاييد مى‏كند .

و اما اينكه وحشيان بعد از محشور شدن چه وضعى دارند، و سرانجام كارشان چه مى‏شود؟ در كلام خداى تعالى و در اخبارى كه قابل اعتماد باشد چيزى كه از اين اسرار پرده بردارد نيامده، بله چه بسا بتوان از آيه سوره انعام آنجا كه مى‏فرمايد:” امم امثالكم،“ و نيز آنجا كه مى‏فرمايد:” ما فرطنا فى الكتاب من شى‏ء،“ پاره‏اى رمزها كه فى الجمله وضع را روشن كند استفاده نمود، و آن رموز بر اهل دقت و تدبر پوشيده نيست .

و چه بسا بعضى گفته باشند كه: محشور شدن وحشى‏ها مربوط به روز قيامت نيست، بلكه از نشانه‏هاى قبل از قيامت است، و منظور از آن اين است كه قبل از قيامت (در اثر زلزله‏هاى پى در پى،) همه وحشى‏ها از بيشه خود بيرون بجهند.

## نشانه 13- آتش شدن دریاها

” و اذا البحار سجرت،

* و زمانى كه درياها افروخته گردند.“

تسجير و افروختن درياها، به دو معنا تفسير شده، يكى افروختن دريايى از آتش و دوم پر شدن درياها از آتش، و معناى آيه بنا به تفسير اول اين است كه روز قيامت درياها آتشى افروخته مى‏شود، و بنا بر دوم اين مى‏شود كه درياها پر از آتش مى‏شود.

## نشانه 14- رسیدن نفوس به زوج خود

” و اذا النفوس زوجت،

* و آن وقت كه نفوس هر يك به جفت مناسب و لايق خود مى‏رسد.“

اما نفوس سعيده با زنان بهشت تزويج مى‏شوند، همچنان كه فرمود: ” لهم فيها ازواج مطهرة،“ و نيز فرمود: ” و زوجناهم بحور عين،“ و اما نفوس اشقياء با قرين‏هاى شيطانيشان ازدواج مى‏كنند، همچنان كه فرمود:” احشروا الذين ظلموا و ازواجهم و ما كانوا يعبدون،“ و نيز فرموده:” و من يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين.“

## نشانه 15- سوال از دختران زنده بگور شده

” و اذا الموؤدة سئلت، باى ذنب قتلت،

* و روزى كه از دختران زنده به گور شده سؤال شود كه به كدامين گناه كشته شدند؟“

كلمه موؤدة به معناى آن دخترى است كه زنده زنده در گور شده، و اين مربوط به رسم عرب است كه دختران را از ترس اينكه ننگ به بار آورند زنده زنده در گور مى‏كردند،

در حقيقت مسؤول قتل اين دختر پدر او است تا انتقام وى را از او بگيرند، ليكن در آيه، مسؤول را خود آن دختر دانسته و مى‏فرمايد از خود او مى‏پرسند به چه جرمى كشته شد؟ اين هم نوعى تعريض و توبيخى است از قاتل آن دختر و هم زمينه چينى است براى اينكه آن دختر جرأت كند و از خداى تعالى بخواهد كه انتقام خون او را بگيرد، و آنگاه خداى تعالى از قاتل او سبب قتل او را بپرسد، و سپس انتقامش را بگيرد.

## نشانه 16- باز شدن نامه های اعمال

” و اذا الصحف نشرت،

* روزى كه نامه‏هاى اعمال براى حساب باز مى‏شود.»

## نشانه 17- کنده شدن و پیچیده شدن آسمانها

«- و اذا السماء كشطت،

* و روزى كه آسمان چون طومار پيچيده مى‏شود...“

كلمه كشط به معناى قلع و كندن چيزى است كه سخت به چيز ديگر چسبيده، و قهرا كندنش نيز به شدت انجام مى‏شود.

كشط آسمان قهرا با آيه” و السموات مطويات بيمينه،“ و آيه” و يوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملئكة تنزيلا،“ و ساير آيات مربوطه به اين معنا منطبق مى‏شود.

## نشانه 18- افروخته شدن دوزخ

” و اذا الجحيم سعرت،

* و روزى كه دوزخ را مى‏افروزند.“

سعرت شعله‏ور ساختن آتش است، بطورى كه زبانه بكشد.

نشانه 19- نزدیک شدن بهشت به اهل آن

* ” و اذا الجنة ازلفت،
* و زمانى كه بهشت را به اهلش نزديك مى‏سازند.“

در قيامت بهشت را به اهل آن نزديك مى‏كنند تا داخلش شوند.

## نشانه 20- پی بردن فرد به اعمال خود

* ” علمت نفس ما احضرت،
* در چنين روزى هر كس مى‏فهمد كه چه كرده است.“

مراد از جمله ما احضرت اعمالى است كه هر فردى در دنيا انجام داده است. آيه مورد بحث در معناى آيه زير است كه مى‏فرمايد:” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء.“

آيه 1 تا 14 سوره تكوير الميزان ج 20 ص 348

# تغييرات شروع قيامت و نشانه های آن

* ” إِذَا السمَاءُ انشقَّت‏، وَ أَذِنَت لِرَبهَا وَ حُقَّت،
* وَ إِذَا الأَرْض مُدَّت‏، وَ أَلْقَت مَا فِيهَا وَ تخَلَّت‏، وَ أَذِنَت لِرَبهَا وَ حُقَّت،
* وقتى آسمان بشكافد،
* و فرمان پروردگارش را گوش مى‏دهد و سزاوار شنيدن و امين پروردگارش مى‏شود،
* و زمانى كه زمين با از بين رفتن پستى و بلندى‏ها فراخ مى‏گردد،
* و آنچه در جوف دارد بيرون انداخته، خود را تهى مى‏سازد،
* و تسليم فرمان پروردگارش مى‏گردد و سزاوار خطاب و امين او مى‏گردد.“

اين سوره به قيام قيامت اشاره نموده، بيان مى‏كند كه براى انسان سيرى است به سوى پروردگارش، او در اين مسير هست تا پروردگارش را ديدار كند، و خداى تعالى به مقتضاى نامه عملش به حسابش برسد، و در اين آيات اين مطالب را تاكيد مى‏كند، و آيات مربوط به تهديدش از آيات بشارتش بيشتر است.

## نشانه 21- منشق و منقاد شدن آسمان

” اذا السماء انشقت،“ وقتى آسمان شكافته شد انسان پروردگارش را ملاقات مى‏كند، و پروردگارش طبق اعمالى كه كرده به حساب و جزاى او مى‏پردازد.

انشقاق آسمان به معناى از هم گسيختن و متلاشى شدن آن است و اين خود يكى از مقدمات قيامت است، و همچنين مد أرض كه در آيه سوم آمده و همچنين ساير علامتهايى كه ذكر شده، چه در اين سوره و چه در ساير كلمات قرآن از قبيل تكوير شمس، اجتماع شمس و قمر، فرو ريختن كواكب، و امثال آن.

” و أذنت لربها و حقت،“ كلمه اذن در اصل لغت به معناى اجازه دادن نيست، بلكه به معناى گوش دادن است، و گوش دادن را هم كه اذن ناميده‏اند تعبيرى است مجازى از انقياد و اطاعت، و كلمه حقت به معناى آن است كه آسمان در شنيدن و اطاعت فرمانهاى خدا حقيق و سزاوار مى‏شود.

معناى آيه اين است كه آسمان مطيع و منقاد پروردگارش گشته، حقيق و سزاوار شنيدن و اطاعت فرامين پروردگارش مى‏گردد .

## نشانه 22- گشاد شدن زمین و بیرون ریختن مردگان

” و اذا الأرض مدت،“ ظاهرا منظور از كشيده شدن زمين، گشاد شدن آن است، همچنان كه در جاى ديگر فرمود:” يوم تبدل الأرض غير الأرض.“

” و القت ما فيها و تخلت،“ يعنى زمين آنچه از مردگان در جوف دارد بيرون مى‏اندازد، و خود را از آنچه دارد تهى مى‏سازد.

* ” و اذنت لربها و حقت - و تسليم فرمان پروردگارش مى‏گردد و سزاوار خطاب و امين او مى‏گردد.“

آيه 1 تا 5 سوره انشقاق الميزان ج 20 ص 400

# به راه افتادن كوهها و نمودارشدن زمين

* ” وَ يَوْمَ نُسيرُ الجِبَالَ وَ تَرَى الأَرْض بَارِزَةً وَ حَشرْنَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنهُمْ أَحَداً،
* روزى كه كوهها را به راه اندازيم، و زمين را نمودار بينى، و محشورشان كنيم، و يكى از آنها را وا نگذاريم.“

در اين آيات ابتدا، مساله قيام قيامت مطرح شده، و بيان مى‏فرمايد كه هر انسانى تك و تنها بدون اينكه كسى به غير از عملش همراه او باشد محشور مى‏گردد.

## نشانه 23- برکنده شدن کوهها و ظهور افق زمین

به راه انداختن كوهها به اين است كه آنها را از جاى خود بركند. و خداى تعالى اين معنا را در چند جا با تعبيراتى مختلف بيان فرموده، يك جا فرموده:” و كانت الجبال كثيبا مهيلا،“ جايى ديگر فرموده:” و تكون الجبال كالعهن المنفوش،“ و در جايى ديگر فرموده:” فكانت هباء منبثا،“ و جايى ديگر چنين تعبير كرده كه” و سيرت الجبال فكانت سرابا.“

و آنچه از سياق برمى‏آيد اين است كه مساله بروز زمين، مترتب بر به راه انداختن كوه‏ها است، يعنى وقتى كوهها و تلها تكان مى‏خورند و فرو مى‏ريزند زمين همه جايش بروز و ظهور مى‏كند، و ديگر چيزى حائل از ديدن كرانه افق نيست، و يك ناحيه زمين حائل از ناحيه ديگرش نمى‏شود.

و معناى ” و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا،“ اين است كه ما احدى از بشر را ترك نمى‏كنيم و همه را زنده مى‏كنيم.

آيه 47 سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 446

# باز شدن درهای آسمان و سراب شدن کوهها

* ” يوم ينفخ فى الصور فتاتون افواجا،
* آن روزى كه در صور دميده مى‏شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شويد،
* و فتحت السماء فكانت أبوابا،
* و آسمان گشوده شود پس درهاى متعددى از آن باز شود تا هر فوجى از درى شتابند.“

## نشانه 24- باز شدن درهای آسمان

و وقتى درب‏هاى آسمان باز شد قهرا عالم انسانى به عالم فرشتگان متصل مى‏شود.

## نشانه 25- تلاشی و تبدیل کوهها به سراب

” و سيرت الجبال فكانت سرابا،

* و كوهها به حركت در آيد و مانند سراب گردد.“

به راه انداختن كوهها و متلاشى كردنشان، بالأخره طبعا به اينجا منتهى مى‏شود كه شكل كوهى خود را از دست داده اجزايش متفرق شود، همچنان كه در چند جا از كلام مجيدش وقتى سخن از زلزله قيامت دارد و آثار آن را بيان مى‏كند، از كوهها هم خبر داده مى‏فرمايد:” و تسير الجبال سيرا،“ و نيز مى‏فرمايد:” و حملت الأرض و الجبال فدكتا دكة واحدة،“ و نيز مى‏فرمايد:” و كانت الجبال كثيبا مهيلا،“ و نيز مى‏فرمايد:” و تكون الجبال كالعهن المنفوش،“ و نيز مى‏فرمايد:” و بست الجبال بسا،“ و نيز فرموده:” و اذا الجبال نسفت.“

پس به راه انداختن كوهها و خرد كردن آنها بالأخره منتهى مى‏شود به پراكنده شدن و پاره پاره شدن آنها و به صورت تپه‏هاى پراكنده در آمدنشان و در نتيجه چون پشم حلاجى شده ساختنشان .

و اما سراب شدنشان به چه معنا است؟ و چه نسبتى با به راه انداختن آن دارد، به طور مسلم سراب به آن معنا كه به نظر آبى درخشنده برسد نسبتى با به راه انداختن كوهها ندارد. بله اين را مى‏توان گفت كه وقتى كوهها به راه افتادند، و در آخر حقيقتشان باطل شد و ديگر چيزى به صورت جبال باقى نماند، در حقيقت آن جبال راسيات كه حقايقى داراى جرمى بس بزرگ و نيرومند بود، و هيچ چيز آن را تكان نمى‏داد با به حركت در آمدن و باطل شدن، سرابى مى‏شود خالى از حقيقت، پس به اين اعتبار مى‏توان گفت: ” و سيرت الجبال فكانت سرابا،“

آيه 17 تا 37 سوره **نبأ** الميزان ج 20 ص 268

# شرحي از تبدلات روز قيامت

* يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْض غَيرَ الأَرْضِ وَ السمَوَت وَ بَرَزُوا للَّهِ الْوَحِدِ الْقَهَّار،
* روزى كه زمين، به زمينى ديگر و آسمانها نيز به آسمانهاى ديگر مبدل شود و مردم در پيشگاه خداى يگانه مقتدر حاضر شوند،
* **” روزى كه اين زمين بغير اين زمين مبدل مى‏شود و اين آسمانها به آسمانهايى غير اين مبدل مى‏گردد....“**

## نشانه 26- تغییر یافتن زمین و آسمان به شکل دیگر

دقت كافى در آياتى كه پيرامون تبديل آسمانها و زمين بحث مى‏كند اين معنا را مى‏رساند كه اين مساله در عظمت به مثابه‏اى نيست كه در تصور بگنجد، و هر چه در آن باره فكر كنيم - مثلا تصور كنيم زمين نقره و آسمان طلا مى‏شود و يا بلنديها و پستى‏هاى زمين يكسان گردد و يا كره زمين يك پارچه نان پخته گردد باز آنچه را كه هست تصور نكرده‏ايم.

و اين گونه تعبيرها تنها در روايات نيست، بلكه در آيات كريمه قرآن نيز آمده است، مانند آيه:” و اشرقت الارض بنور ربها،“ و آيه:” و سيرت الجبال فكانت سرابا،“ و آيه:” و ترى الجبال تحسبها جامدة و هى تمر مر السحاب،“ - البته در صورتى كه مربوط به قيامت باشد - و همچنين آياتى ديگر، كه مانند روايات از نظامى خبر مى‏دهد كه ربط و شباهتى به نظام معهود دنيوى ندارد، چون پر واضح است كه روشن شدن زمين به نور پروردگارش غير از روشن شدن به نور آفتاب و ستارگان است.

و همچنين سير و به راه افتادن كوهها در آن روز غير از سير در اين نشأه است، زيرا سير كوه در اين نشأه نتيجه‏اش متلاشى شدن و از بين رفتن آنست، نه سراب شدن آن، همچنين بقيه آيات وارده در باب قيامت .

و معناى بروزشان براى واحد قهار با اينكه تمامى موجودات هميشه براى خداى تعالى ظاهر و غير مخفى است، اين است كه آن روز تمامى علل و اسبابى كه آنها را از خدايشان محجوب مى‏كرد از كار افتاده، ديگر آن روز، با ديد دنيائيشان هيچ يك از آن اسباب را كه در دنيا اختيار و سرپرستى آنان را در دست داشت نمى‏بينند، تنها و تنها سبب مستقلى كه مؤثر در ايشان باشد خداى را خواهند يافت، همچنان كه آيات بسيارى بر اين معنا دلالت دارد و مى‏رساند كه در قيامت مردم به هيچ جا ملتفت نشده و به هيچ جهتى روى نمى‏آورند، نه با بدنهايشان و نه با دلهايشان، و نيز به احوال آن روزشان و به احوال و اعمال گذشته‏شان توجه نمى‏كنند، الا اينكه خداى سبحان را حاضر و شاهد و مهيمن و محيط بر آن مى‏يابند.

دليل بر اين معانى كه گفتيم توصيف خداى سبحان است در آيه مورد بحث به**”واحد قهار“** كه اين توصيف به نوعى غلبه و تسلط اشعار دارد، پس بروز مردم براى خدا در آن روز ناشى از اين است كه خدا يكتاست، و تنها اوست كه وجود هر چيز قائم به او است، و تنها اوست كه هر مؤثرى غير خودش را خرد مى‏كند، پس چيزى ميان خدا و ايشان حائل نيست، و چون حائل نيست پس ايشان براى خدا بارزند، آنهم بارز مطلق.

آيه 48سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 129

# تخت و هموار شدن زمین

* ” وَ يَسئَلُونَك عَنِ الجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبى نَسفاً،
* فَيَذَرُهَا قَاعاً صفْصفاً،
* لا تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَ لا أَمْتاً،
* ترا از كوهها پرسند بگو پروردگارم آن را پراكنده كند آنچنان كه جز خودش كس نمى‏داند،
* و زمين را پهن نموده هموار واگذارد،
* كه در آن برجستگى و انحرافى نبينى.“

اين آيه دلالت دارد بر اينكه مردم از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم از وضع كوهها در روز قيامت پرسيده بودند، كه در اين آيات از آن جواب مى‏دهد.

## نشانه 27- ذره ذره شدن کوهها و تخت شدن زمین

” فقل ينسفها ربى نسفا - يعنى بگو پروردگارم آنها را ذره ذره نموده و ذره‏هايش را منتشر مى‏كند، به طورى كه در جاى آن چيزى باقى نمى‏ماند.“

” فيذرها قاعا صفصفا.“

كلمه قاع به معناى زمين صاف و تخت است، و كلمه صفصف نيز به معناى زمين تختى است كه ليز و صاف باشد. و معناى جمله اين است كه پس از خرد كردن كوهها و پاشيدن ذرات آن، زمين را تخت و هموار مى‏كند، به طورى كه هيچ چيز روى آن ديده نمى‏شود.

” لا ترى فيها عوجا و لا امتا- هيچ بيننده‏اى نقطه پستى مانند دره و نقطه بلندى مانند تل و كوه در آن نمى‏بيند.“

آيه 105تا 107 سوره طه الميزان ج : 14 ص : 294

# درهم پیچیده شدن طومار آسمانها

* ” يَوْمَ نَطوِى السمَاءَ كَطىّ‏ِ السجِلّ‏ِ لِلْكتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَعِلِينَ‏،
* روزى كه آسمانها را در هم پيچيم چون در هم پيچيدن طومار براى نوشتن، چنانكه خلقت را از اول پديد آورديم دوباره آن را اعاده كنيم كه كار ما چنين است!

## نشانه 28- پیچیده شدن آسمان مانند طومار

سجل - كه همان صحيفه نوشته شده است - وقتى كه پيچيده مى‏شود نوشته هم پيچيده مى‏شود، يعنى الفاظ و يا معانيى كه خود نوعى تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پيچيده مى‏شود، و با پيچيده شدنش ديگر چيزى از آنها ظاهر نمى‏ماند، همچنين آسمان با قدرت الهى روزى پيچيده مى‏شود، همچنانكه فرموده:” والسموات مطويات بيمينه،“ در نتيجه، غايب گشته چيزى از آن ظاهر نمى‏ماند، نه عينى، و نه اثرى .

چيزى كه هست از داناى به غيب پنهان نمى‏شود هر چند كه از ديگران پنهان مى‏گردد، همچنانكه نوشته از سجل پنهان نيست هر چند كه از ديگران پنهان است.

پس طى و پيچيدن آسمان بر اين حساب به معناى برگشت آن به خزائن غيب است بعد از آنكه از خزائن نازل، و اندازه‏گيرى شده بود، همچنانكه در باره آن و تمامى موجودات فرموده:” و ان من شى‏ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم،“ و نيز به طور مطلق فرموده:” و الى الله المصير،“ و ” ان الى ربك الرجعى!“

و شايد به خاطر اين معنا بوده كه بعضى گفته‏اند:” جمله كما بدأنا اول خلق نعيده،“ ناظر به رجوع تمامى موجودات به حالتى است كه قبلا يعنى قبل از آغاز خلقت داشته‏اند، و آن حالت اين بوده كه هيچ بوده‏اند، همچنانكه فرموده:” و قد خلقتك من قبل و لم تك شيئا،“ و نيز فرموده:” هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا،“ و اين معنا همان مطلبى است كه به ابن عباس نسبت مى‏دهند كه گفته معناى آيه اين است كه هر چيزى نابود مى‏شود آن چنان كه قبل از خلقت بود. و اين قول هر چند با اتصال آيه به جمله” يوم نطوى السماء ...“ مناسبت دارد و براى آن جنبه تعليل دارد، و ليكن آنچه بيشتر به سياق آيات قبل مى‏خورد بيان اعاده به معناى ارجاع موجودات و ايجاد آنها بعد از فناء است، نه اعاده به معناى افناء و برگرداندن به حالت قبل از وجود.

پس ظاهر سياق آيات مى‏رساند كه مراد اين است كه ما خلق را مبعوث مى‏كنيم همان طورى كه قبلا ايجاد كرده بوديم. و مراد اين است: ما خلايق را به همان آسانى بر مى‏گردانيم كه خلقشان كرديم بدون اينكه براى ما دشوارى داشته باشد.

و معناى اينكه فرمود:” وعدا علينا انا كنا فاعلين،“ اين است كه: ما به او وعده‏اى داديم كه وفايش بر ما واجب شده و ما آنچه وعده داده‏ايم عملى خواهيم نمود و اين است سنت ما.

آيه 104تا108سوره انبياء الميزان ج : 14 ص : 464

# حركت كوه ها مانند ابرها

* ” وَ تَرَى الجِبَالَ تحْسبهَا جَامِدَةً وَ هِىَ تَمُرُّ مَرَّ السحَابِ صنْعَ اللَّهِ الَّذِى أَتْقَنَ كلَّ شىْ‏ءٍ إِنَّهُ خَبِيرُ بِمَا تَفْعَلُونَ‏
* و كوهها را بينى و پندارى كه بى حركتند ولى مانند ابر در حركتند، صنع خداى يكتاست كه همه چيز را به كمال آورده كه وى از كارهايى كه مى‏كنيد آگاه است.“

اين آيه شريفه از آن جهت كه در سياق آيات قيامت قرار گرفته، آنچه مى‏گويد در باره همان قيامت است و پاره‏اى از وقايع آن روز را توصيف مى‏كند، كه عبارت است از به راه افتادن كوهها، كه در باره اين قضيه در جاى ديگر قرآن فرموده:” و سيرت الجبال فكانت سرابا،“ و نيز در مواردى ديگر از آن خبر داده است.

## نشانه 29- حرکت کوه ها چون ابرها

پس اينكه مى‏فرمايد:” و ترى الجبال - و مى‏بينى كوهها را،“ خطاب در آن به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم ‏است و مراد از آن مجسم كردن واقعه است، همچنان كه در آيه ” و ترى الناس سكارى،“ حال مردم را در آن روز مجسم مى‏كند، نه اينكه تو الآن ايشان را مى‏بينى، بلكه اگر مى‏ديدى حال ايشان را آنچه از وضعشان كه ديدنى است اينطور به نظرت مى‏رسيد كه مست اند.

” تحسبها جامدة .“ يعنى كوهها را مى‏بينى و آنها را جامد گمان مى‏كنى. معناى هر دو جمله اين است كه: تو در آن روز كوهها را- كه امروز جامد گمان مى‏كنى- مى‏بينى چون ابر به حركت درمى‏آيند، و يا معنايش اين مى‏شود: تو در آن روز كوهها را - در حالى كه جامد گمانش مى‏كنى - مى‏بينى چون ابر به حركت درمى‏آيند.

و جمله:” و هى تمر مر السحاب،“ معنايش اين است كه: تو كوهها را وقتى در صور دميده مى‏شود، در حالى مى‏بينى كه سير مى‏كنند مانند سير ابرها در آسمان.

” صنع الله الذى اتقن كل شى‏ء،“ يعنى آن را آفريد آفريدنى!

در اين جمله تلويح و اشاره‏اى است به اينكه اين صنع و اين عمل از خداى تعالى تخريب و ويرانى عالم است، ليكن چون تكميل آن را در پى دارد و مستلزم اتقان نظام آن است، نظامى كه در آن هر چيزى به منتها درجه كمال خود مى‏رسد، آن كمالى كه اگر كمال سعادت باشد، و اگر كمال شقاوت، زمينه‏اش را قبلا فراهم كرده بود، از اين رو اين ويرانى را صنع و آفرينش ناميد، چون اين خود صنع خداست، آن صنعى كه هر چيزى را متقن كرده، پس خداى سبحان اتقان را از هر چه كه متقن كرده سلب نمى‏كند و فساد را بر آنچه اصلاح فرموده مسلط نمى‏سازد، پس اگر دنيا را خراب مى‏كند براى اين است كه آخرت را تعمير نمايد.

” انه خبير بما تفعلون.“ خدا به آنچه اهل آسمانها و زمين مى‏كنند در روزى كه در صور دميده مى‏شود، و همه با خوارى نزدش مى‏آيند، دانا و با خبر است، هر كس حسنه آورده باشد، به بهتر از آن پاداش مى‏شود و هر كس سيئه آورده باشد با صورت به جهنم انداخته مى‏شود و همه جزاى عمل خود را مى‏بينند.

آيه 88 سوره نمل الميزان ج : 15 ص : 574

# آسمان چون مس گداخته، كوهها چون پشم حلاجي شده!

” يوم تكون السماء كالمهل - روزى است كه آسمان چون مس ذوب شده مى‏شود،“

## نشانه 30- آسمان مثل مس ذوب شده

” يوم تكون السماء كالمهل شود،“

كلمه مهل به معناى فلزات ذوب شده است، مس ذوب شده و يا طلا وغیره.

## نشانه 31- کوهها مثل پشم حلاجی شده

” و تكون الجبال كالعهن- و كوهها چون پشم حلاجى شده مى‏گردند.“

كلمه عهن به معناى مطلق پشم است، و شايد مراد از آن پشم حلاجى شده باشد، همچنان كه در آيه‏اى ديگر فرموده:” و تكون الجبال كالعهن المنفوش.“

آيه 1 و2 و 5 تا 18 سوره معارج الميزان ج 20 ص 5

# تيره شدن ماه و جمع شدن آن با خورشيد

* ” فَإِذَا بَرِقَ الْبَصر،
* وَ خَسف الْقَمَرُ،
* وَ جُمِعَ الشمْس وَ الْقَمَرُ،
* يَقُولُ الانسنُ يَوْمَئذٍ أَيْنَ المَفَرُّ،
* روزى كه چشمها از وحشت و هول خيره بماند،
* و ماه تابان تاريك شود،
* و ميان خورشيد و ماه جمع گردد،
* و در آن روز انسان زشت كارگويد: اى واى از سختى عذاب كجا مفر و پناهى خواهد بود؟ هرگز مفرى نيست ! “

## نشانه 32- خسوف و تاریک شدن ماه

« فاذا برق البصر و خسف القمر - بگو روزى كه چشمها از وحشت و هول خيره بماند، و ماه تابان تاريك شود.»

## نشانه 33- جمع شدن ماه و خورشید با هم

« و جمع الشمس و القمر - و ميان خورشيد و ماه جمع گردد.“

در اين آيه چند نشانه از نشانه‏هاى قيامت ذكر شده است.

منظور از برق بصر تحير چشم در ديدن و دهشت‏زدگى آن است، و منظور از خسوف قمر بى‏نور شدن آن است.

” يقول الانسان يومئذ أين المفر،“ يعنى كجاست گريزگاه؟ در اينجا اين سؤال پيش مى‏آيد كه با اينكه روز قيامت روز ظهور سلطنت الهى است، و هر انسانى مى‏داند مفر و فرارى نيست، چطور مى‏پرسد أين المفر ؟

آيه 19تا 39 سوره قيامت الميزان ج 20 ص 173

# روزي كه آسمان دودي آشكار بياورد!

* ” فَارْتَقِب يَوْمَ تَأْتى السمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِين،
* يَغْشى النَّاس هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ‏،
* پس تو منتظر آن روزى باش كه آسمان دودى آشكار بياورد،
* دودى كه چشم مردم را بگيرد و اين عذابى است دردناك!“

## نشانه 34- دود آوردن آسمان

مى‏فرمايد: منتظر روزى باش كه آسمان دودى آشكار بياورد. اين تهديدى است به عذابى كه از هر سو مردم را فرا مى‏گيرد. ” يغشى الناس،“ يعنى دودى كه از هر طرف بر مردم احاطه مى‏يابد.

بعضى از مفسرين گفته‏اند : دخان مذكور در اين آيه از علامتهاى قيامت است كه هنوز محقق نشده، و قبل از قيام قيامت محقق مى‏شود.

دود در گوشهاى مردم داخل مى‏شود، به طورى كه سرهايشان مانند سر گوسفند بريان مى‏گردد، اما مؤمنين تنها دچار زكام مى‏شوند، و زمين تماميش مانند خانه‏اى بدون روزنه مى‏شود كه در آن آتش افروخته و دود به راه انداخته باشند. زمين چهل روز چنين حالتى به خود مى‏گيرد.

آيه 10 تا 16 سوره دخان الميزان ج : 18 ص : 208

# تاريكي زمين زايل می گردد !

* وَ أَشرَقَتِ الأَرْض بِنُورِ رَبهَا ...
* **و زمين به نور پروردگارش روشن مى‏شود!**

## نشانه 35- روشن شدن زمین با نور پروردگار

” و أشرقت الأرض بنور ربها...،“ اشراق الارض به معناى نورانى شدن زمين است. بعيد نيست مراد از اشراق زمين به نور پروردگارش آن حالتى باشد كه از خصايص روز قيامت است، از قبيل كنار رفتن پرده‏ها، و ظهور حقيقت اشيا و بروز و ظهور واقعيت اعمال، از خير يا شر، اطاعت يا معصيت، حق يا باطل، به طورى كه ناظران حقيقت هر عملى را ببينند، چون اشراق هر چيزى عبارت است از ظهور آن به وسيله نور، و اين هم جاى شك نيست، كه ظهور دهنده آن روز خداى سبحان است، چون غير از خدا هر سبب ديگرى در آن روز از سببيت ساقط است. پس اشيا در آن روز با نورى كه از خداى تعالى كسب كرده روشن مى‏شوند.

و اين اشراق هر چند عمومى است و شامل تمامى موجودات مى‏شود و اختصاصى به زمين ندارد، و ليكن از آنجا كه غرض بيان حالت آن روز زمين، و اهل زمين است، لذا تنها از اشراق زمين سخن گفته و فرموده:” و أشرقت الأرض بنور ربها.“

و مراد از زمين در عين حال زمين و موجودات در آن و متعلقات آن است.

آيه 68 تا 75 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 444

# در چنين روزى قيامت بپا مى‏شود!

* ” فَإِذَا نُفِخَ فى الصورِ نَفْخَةٌ وَحِدَةٌ،
* وَ حُمِلَتِ الأَرْض وَ الجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَحِدَةً،
* فَيَوْمَئذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ،
* وَ انشقَّتِ السمَاءُ فَهِىَ يَوْمَئذٍ وَاهِيَةٌ،
* وَ الْمَلَك عَلى أَرْجَائهَا وَ يحْمِلُ عَرْش رَبِّك فَوْقَهُمْ يَوْمَئذٍ ثمَنِيَةٌ،
* يَوْمَئذٍ تُعْرَضونَ لا تخْفَى مِنكمْ خَافِيَةٌ،
* پس زمانى كه نفخه واحده‏اى در صور دميده شود،
* و قدرت الهى بر زمين و كوهها احاطه يافته آن را در يك لحظه متلاشى و زير و رو كند،
* آن وقت است كه واقعه قيامت رخ مى‏دهد!
* و آسمان مى‏شكافد كه در چنين روزى صولت و رفعتش مبدل به ضعف مى‏گردد،
* و فرشتگان در پيرامون آن ايستاده، و عرش پروردگارت را آن روز هشت نفر حمل مى‏كند،
* آن روز همگى شما بر خدا عرضه مى‏شويد و از شما هيچ سر پنهانى بر خدا مخفى نمى‏ماند! “

اين آيات ” حاقه “ را با پاره‏اى از نشانيها و مقدماتش و شمه‏اى از وقايعى كه در آن روز رخ مى‏دهد معرفى مى‏كند .

## نشانه 36- دمیده شدن در صور

” فاذا نفخ فى الصور نفخة واحدة،“ منظور از اين نفخه واحده، نفخه دوم است كه در آن مردگان زنده مى‏شوند. اگر آن را به صفت واحدة توصيف كرده، براى اشاره به اين معنا بوده كه مساله حتمى است و قضائش رانده شده و امر معلقى نيست كه احتياج به تكرار نفخه داشته باشد.

## نشانه 37- کوبیده شدن زمین و کوهها

” و حملت الأرض و الجبال فدكتا دكة واحدة،“ دكتاً معنايش كوبيدن سخت است به طورى كه آنچه كوبيده مى‏شود خرد گشته به صورت اجزايى ريز در آيد، و منظور از حمل شدن زمين و جبال اين است كه قدرت الهى بر آنها احاطه مى‏يابد، و توصيف آن به دكة واحدة براى اين است كه به سرعت خرد شدن آنها اشاره كند، و بفهماند خرد شدن كوهها و زمين احتياج به كوبيدن بار دوم ندارد.

” فيومئذ وقعت الواقعة،“

**در چنين روزى قيامت بپا مى‏شود!**

## نشانه 38- منشق و واهی شدن آسمان

” و انشقت السماء فهى يومئذ واهية،“ انشقاق به معناى جدا شدن قسمتى از يك چيز است، و كلمه واهيه به معناى ضعف است. آيه شريفه در معناى آيه زير است كه مى‏فرمايد:” و يوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائكة تنزيلا .“

## نشانه 39- ظاهر شدن ملائکه و عرش برای انسانها

” و الملك على ارجائها و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية،“ عرش در آن روز حاملينى از ملائكه دارد، كه آيه زير نيز بدان اشاره مي كند: ” الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا.“

حاملان عرش در آن روز هشت نفرند، و اما اينكه اين هشت نفر از جنس ملائكه هستند، و يا غير ايشان؟ آيه شريفه ساكت است، هر چند كه سياق آن از اشعار به اينكه از جنس ملك مى‏باشند، خالى نيست.

ممكن هم هست غرض از ذكر انشقاق آسمان، و بودن ملائكه در اطراف آن، و اينكه حاملين عرش در آن روز هشت نفرند، اين باشد كه بفرمايد در آن روز ملائكه و آسمان و عرش براى انسانها ظاهر مى‏شوند، همچنان كه قرآن در اين باره فرموده: ” و ترى الملائكة حافين من حول العرش يسبحون بحمد ربهم .“

## نشانه 40- فاش شدن عقاید و اعمال انسان برای خدا

” يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية،“ معناى عرض بر خداى تعالى در روز قيامت كه روز جدايى حق از باطل، و روز داورى است اين است كه: آنچه نزد هر انسان از عقيده و عمل هست براى خداى تعالى فاش مي گردد، به طورى كه هيچ عقيده و هيچ فعلى از او براى خدا پنهان نماند.

اين از خصائص قيامت است، قيامت” يوم تبلى السرائر“ است، و ” يوم هم بارزون لا يخفى على الله منهم شى‏ء،“ است، روزى است كه سريره‏ها آشكار و همه مردم براى خدا ظاهر مى‏شوند. البته اين صفات در دنيا هم دائما براى خدا هست، ولي مردم آن روز فاش و هويدا مى‏بينند كه خداى تعالى چنين خدايى است! در آن روز براى انسان آشكار مى‏شود كه در دنيا هم، در معرض علم خدا بود، و آن روز همه فعل‏هايش ظاهر مى‏گردد، و هيچ يك از آنها پنهان نمى‏ماند.

آيه 13 تا 18 سوره الحاقه الميزان ج 19 ص 663

# زمين هموار قيامت، محل استقرار همه مردگان

* ” يَقُولُونَ أَ ءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فى الحافِرَةِ،
* أَ ءِذَا كُنَّا عِظماً نخِرَةً،
* قَالُوا تِلْك إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ،
* فَإِنمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَحِدَةٌ،
* فَإِذَا هُم بِالساهِرَةِ،
* گويند چگونه ما را به حال اول بازمان مى‏آورند؟
* بعد از آنكه استخوانهايى پوسيده شديم،
* و نيز گويند حقا اين بازگشتى زيان‏آميز است،
* آرى اين بازگشت تنها با يك صيحه عظيم واقع مى‏شود،
* كه ناگهان همه مردگان، روى زمين قرار مى‏گيرند.“

## نشانه 41- قرارگرفتن همه مردگان در روی زمین

اگر نفخه دوم را زجره خوانده، از اين جهت بوده كه انسان با اين نهيب از نشأه مرگ به نشأه حيات، و از باطن زمين به روى زمين منتقل مى‏شود، و كلمه اذا فجائيه است و معناى ناگهان را مى‏دهد، و كلمه ساهرة به معناى زمين هموار، و يا زمين خالى از گياه است.

مي فرمايد: براى ما دشوار نيست كه ايشان را بعد از مردن زنده كنيم، و دوباره به زندگى برگردانيم، براى اينكه برگشتن آنان بيش از زجرة واحدة مؤونه ندارد، به محضى كه آن زجره محقق شود، ناگهان همه زنده گشته و روى زمينى تخت و يا بى‏آب و علف قرار خواهند گرفت، با اينكه لحظه قبل از آن مرده و در شكم زمين بودند .

آيه 10 تا 14 سوره نازعات الميزان ج 20 ص 301

# حوادث آغاز واقعه

* **” إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَة،**
* **وقتى قيامت واقع شود...!“**

سوره واقعه، قيامت كبرى را كه در آن مردم دوباره زنده مى‏شوند و به حسابشان رسيدگى شده جزا داده مى‏شوند شرح مى‏دهد، نخست مقدارى از حوادث هول انگيز آن را ذكر مى‏كند، حوادث نزديك‏تر به زندگى دنيايى انسان، و نزديك‏تر به زمينى كه در آن زندگى مى‏كرده، مى‏فرمايد: اوضاع و احوال زمين دگرگون مى‏شود و زمين بالا و پايين و زير و رو مى‏گردد، زلزله بسيار سهمگين زمين كوهها را متلاشى، و چون غبار مى‏سازد، آنگاه مردم را به طور فهرست‏وار به سه دسته سابقين و اصحاب يمين و اصحاب شمال، تقسيم نموده، سرانجام كار هر يك را بيان مى‏كند.

آنگاه عليه اصحاب شمال كه منكر ربوبيت خداى تعالى و مساله معاد و تكذيب كننده قرآنند كه بشر را به توحيد و ايمان به معاد دعوت مى‏كند استدلال نموده، در آخر گفتار را با يادآورى حالت احتضار و فرا رسيدن مرگ و سه دسته شدن مردم خاتمه مى‏دهد:

” اذا وقعت الواقعة،“ وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پديد آمدن آن، و كلمه واقعه صفتى است كه هر حادثه‏اى را با آن توصيف مى‏كنند و مى‏گويند: واقعه‏اى رخ داده، يعنى حادثه‏اى پديد شده، و مراد از واقعه در آيه مورد بحث واقعه قيامت است، و اگر در اينجا به طور مطلق و بدون بيان آمده، و نفرموده آن واقعه چيست، تنها فرموده: چون واقعه رخ مى‏دهد، بدين جهت بوده كه بفهماند واقعه قيامت بقدر كافي معروف است، و به همين جهت است كه گفته‏اند: اصلا كلمه واقعه يكى از نامهاى قيامت است، كه قرآن اين نامگذارى را كرده، همچنان كه نام‏هاى ديگرى چون حاقة، و قارعة، و غاشية بر آن نهاده است .

و جمله” اذا وقعت الواقعة،“ به طور ضمنى بر معناى شرط هم دلالت دارد، و جا داشت جزاى آن شرط را بيان كند و بفرمايد: چون قيامت بپا مى‏شود چه مى‏شود، ولى جزا را نياورد، تا بفهماند آنچه مى‏شود آنقدر عظيم و مهم است كه به بيان نمى‏گنجد، ولى به هر حال از سياق آياتى كه در اين سوره اوصاف قيامت را ذكر كرده فهميده مى‏شود كه آن جزا چه چيز است، و مردم در آن روز چه وضعى دارند، پس مى‏شود گفت كه مثلا تقدير كلام اين است: چون قيامت بپا شود مؤمنين رستگار و كفار زيانكار مى‏شوند.

” ليس لوقعتها كاذبة - در وقوع و تحقيق قيامت هيچ دروغى نيست.“ براى وقوع قيامت هيچ عاملي كه اقتضاى دروغ شدنش را داشته باشد و آن را دروغ كند وجود ندارد.

## نشانه 42- زیر و رو شدن نظام عالم

” خافضة رافعة،“ يعنى قيامت خافض و رافع يا پائين آورنده و بالا برنده است. اما اينكه به چه حساب قيامت پايين آورنده و بالا برنده است بايد گفت كه: اين تعبير كنايه است از اينكه قيامت نظام عالم را زير و رو مى‏كند، مثلا باطن دلها را كه در دنيا پنهان بود ظاهر مى‏كند، و آثار اسباب كه در دنيا ظاهر بود، همه مى‏دانستند آب چه اثرى و آتش چه اثرى دارد، در قيامت پنهان مى‏شود، يعنى اسباب به كلى از اثر مى‏افتد، و روابط جارى ميان اسباب و مسببات به كلى قطع مى‏گردد، در دنيا جمعى داراى عزت بودند، و آنان اهل كفر و فسق بودند، كه عزتشان همه جا ظاهر بود، و همچنين جمعى ديگر يعنى اهل تقوا ذلتشان هويدا بود، ولى در قيامت اثر از عزت كفار و فساق و نشانه‏اى از ذلت متقين نمى‏ماند.

## نشانه 43- تکان خوردن زمین با زلزله عظیم

” اذا رجت الأرض رجا،

وقتي زلزله‏اى زمين را به شدت تكان مى‏دهد،“

كلمه رج به معناى تكان دادن به شدت چيزى است، و در اين آيه منظور از آن زلزله قيامت است، كه خداى سبحان در آيه” ان زلزلة الساعة شى‏ء عظيم،“ آن را بس عظيم توصيف كرده، در خود آيه مورد بحث نيز با آوردن كلمه **رجاً** همين عظمت را فهمانده است.

## نشانه 44- آرد شدن کوهها و پراکنده شدن آنها در هوا

مى‏فرمايد: چون زمين زلزله مى‏شود زلزله‏اى كه شدتش قابل وصف نيست. اين جمله در مقام توضيح ” اذا وقعت الواقعة،“ ‌است.

* ” و بست الجبال بسا، فكانت هباء منبثا،
* به طورى كه كوهها چون آرد خرد شوند،

و سپس به صورت غبارى در فضا پراكنده گردند.“

آيه 1 تا 10 سوره الواقعه الميزان ج 19 ص 195

# وقتي كه آسمان بشكافد و ستارگان فرو ريزند!

* ” إِذَا السمَاءُ انفَطرَت،
* وَ إِذَا الْكَوَاكِب انتَثرَت، وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَت‏، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثرَت،
* عَلِمَت نَفْسٌ مَّا قَدَّمَت وَ أَخَّرَت‏،
* وقتى كه آسمان بشكافد،
* و وقتى كه ستارگان پراكنده شود،
* و وقتى كه درياها به هم متصل گردد،
* و زمانى كه گورها زير و رو شود و مردگان از آن بيرون شوند،
* در آن روز هر كس داند كه چه كرده و چه نكرده! “

## نشانه 45- انفطار و پاره شدن آسمان

” اذا السماء انفطرت،“ كلمه انفطار به معناى شكافته شدن است، و آيه شريفه نظير آيه زير است، كه آن نيز سخن از شكافته شدن آسمان دارد، و مى‏فرمايد:” وانشقت السماء فهى يومئذ واهية.“

## نشانه 46- درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار

” و اذا الكواكب انتثرت،“ يعنى روزى كه ستارگان هر يك مدار خود را رها كرده، درهم و برهم مى‏شوند.

در حقيقت در اين آيه ستارگان را به گردن‏بندى از مرواريد تشبيه كرده كه دانه‏هاى ريز و درشتش را با نظمى معين چيده و به نخ كشيده باشند ناگهان رشته‏اش پاره شود و دانه‏ها درهم و برهم و متفرق شوند.

## نشانه 47- متصل و مخلوط شدن دریاها باهم

” و اذا البحار فجرت،“ تفجير به معناى آن است كه آب نهر را به خاطر زياد شدن بشكند، و بند را آب ببرد، و گناه را هم اگر فجور مى‏گويند، براى اين است كه گناهكار، پرده حيا را پاره مى‏كند، و از صراط مستقيم خارج گشته، به بسيارى از گناهان مبتلا مى‏شود، و اگر صبح را فجر مى‏گويند، باز براى اين است كه روشنى پرده ظلمت را پاره كرده به همه جا منتشر مى‏شود.

و اينكه مفسرين تفجير بحار را تفسير كرده‏اند به اين كه درياها به هم متصل مى‏شوند، و حائل از ميان برداشته شده، شورش با شيرينش مخلوط مى‏شود، برگشتش باز به همين معنايى است كه گفته شد، و اين معنا با تفسيرى كه براى آيه” و اذا البحار سجرت،“ كردند، كه درياها پر از آتش مى‏شوند نيز مناسبت دارد.

## نشانه 48- منقلب شدن خاک قبرها و ظاهر شدن مردگان

” و اذا القبور بعثرت،“ كلمه بعثرت به معناى پشت و رو كردن، و باطن چيزى را ظاهر ساختن است. معناى آيه اين است كه زمانى كه خاك قبرها منقلب و باطنش بظاهر بر مى‏گردد، باطنش كه همان انسانهاى مرده باشد ظاهر مى‏شود، تا به جزاى اعمالشان برسند.

” علمت نفس ما قدمت و اخرت،“

آيه 1 تا 5 سوره انفطار الميزان ج 20 ص 365

# زمين را چه رخ داده چنين مي لرزد؟

* ” إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْض زِلْزَالها، وَ أَخْرَجَتِ الأَرْض أَثْقَالَهَا،
* وَ قَالَ الانسنُ مَا لها، يَوْمَئذٍ تحَدِّث أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّك أَوْحَى لَهَا،
* يَوْمَئذٍ يَصدُرُ النَّاس أَشتَاتاً لِّيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ‏،
* وقتى كه زمين آن زلزله مخصوصش را آغاز مى‏كند،
* و آنچه از مردگان در شكم دارد بيرون مى‏ريزد،
* و انسانها از در تعجب مى‏پرسند: زمين را چه شده است؟
* در آن روز زمين اخبار و اسرار خود را شرح مى‏دهد،
* آرى پروردگار تو به وى وحى كرده كه به زبان آيد و اسرار را بگويد،
* در آن روز مردم يك جور محشور نمى‏شوند بلكه طايفه‏هايى مختلفند تا اعمال هر طايفه‏اى را به آنان نشان دهند.“

در سوره زلزال سخن از قيامت و زنده شدن مردم براى حساب، و اشاره به بعضى از علامتهايش رفته، كه يكى زلزله زمين، و يكى ديگر سخن گفتن آن از حوادثى است كه در آن رخ داده است .

## نشانه 49- زلزله های پی در پی زمین و خروج اثقال آن

كلمه زلزال مانند كلمه زلزله به معناى نوسان و تكان خوردن پى در پى است، و اينكه فرمود زمين زلزله‏اش را سر مى‏دهد به ما مى‏فهماند كه زمين زلزله‏اى خاص به خود دارد، و اين مى‏رساند كه زلزله مذكور امرى عظيم و مهم است، زلزله‏اى است كه در شدت و هراسناكى به نهايت رسيده است .

” و اخرجت الارض اثقالها،“ مراد از اثقال زمين كه در قيامت زمين آنها را بيرون مى‏ريزد مردگان و يا گنجها و معادنى است كه در شكم خود داشته است.

” و قال الانسان مالها،“ يعنى انسانها بعد از بيرون شدن از خاك در حال دهشت‏زدگى و تعجب از آن زلزله شديد و هول انگيز مى‏گويند: زمين را چه مى‏شود كه اين طور متزلزل است؟!

## نشانه 50- سخن گفتن زمین از حوادث واقع در روی آن

” يومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها،“ آنگاه زمين به اعمالى كه بنى آدم كردند شهادت مى‏دهد، همانطور كه اعضاى بدن خود انسانها و نويسندگان اعمالش يعنى ملائكه رقيب و عتيد و نيز شاهدان اعمال كه از جنس بشر و يا غير بشرند همه بر اعمال بنى آدم شهادت مى‏دهند.

معناى جمله اين است كه: زمين به سبب اينكه پروردگار تو به آن وحى كرده و فرمان داده تا سخن بگويد از اخبار حوادثى كه در آن رخ داده سخن مى‏گويد، پس معلوم مى‏شود زمين هم براى خود شعورى دارد، و هر عملى كه در آن واقع مى‏شود مى‏فهمد، و خير و شرش را تشخيص مى‏دهد، و آن را براى روز اداى شهادت تحمل مى‏كند، تا روزى كه به او اذن داده شود، يعنى روز قيامت شهادت خود را ادا كرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد .

در تفسير آيه” و ان من شى‏ء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم،“ و نيز در تفسير آيه” قالوا انطقنا الله الذى انطق كل شى‏ء،“ گفتيم كه از كلام خداى سبحان به دست مى‏آيد كه حيات و شعور در تمامى موجودات جارى است، هر چند كه ما از نحوه حيات آنها بى‏خبر باشيم .

## نشانه 51- متمایز شدن افراد برای دیدن اعمال خود

” يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم،“ مراد از صادر شدن مردم در قيامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوى منزلهاشان كه يا بهشت است و يا آتش مى‏باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگارى از اهل شقاوت و هلاكت متمايز مى‏شوند، تا اعمال خود را ببينند، جزاى اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلكه داخل در آن جزايشان كنند، و يا به اينكه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ايشان نشان دهند:

**فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يـره !**

**و من يعمـل مثقال ذرة شرا يره !**

آيه 1 تا آخر سوره زلزال الميزان ج 20 ص 581

# حادثه كوبنده، و ميزان اعمال

* ” الْقَارِعَةُ، مَا الْقَارِعَة، وَ مَا أَدْرَاك مَا الْقَارِعَةُ،
* يَوْمَ يَكُونُ النَّاس كالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ‏،
* وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كالْعِهْنِ الْمَنفُوش،
* فَأَمَّا مَن ثَقُلَت مَوَزِينُهُ‏، فَهُوَ فى عِيشةٍ رَّاضِيَةٍ،
* وَ أَمَّا مَنْ خَفَّت مَوَزِينُهُ‏، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،
* وَ مَا أَدْرَاك مَا هِيَهْ‏، نَارٌ حَامِيَةُ،
* آن حادثه كوبنده، و چه كوبنده عظيمى؟
* و تو نمى‏دانى كه كوبنده چيست؟
* روزى است كه مردم چون ملخ فرارى رويهم مى‏ريزند،
* و كوهها چون پشم رنگارنگ حلاجى شده مى‏گردد،
* اما كسى كه اعمالش نزد خدا سنگين وزن و داراى ارزش باشد،
* او در عيشى رضايت‏بخش خواهد بود،
* و اما آنكه اعمالش وزن و ارزشى نداشته باشد،
* او در آغوش و دامن هاويه خواهد بود،
* و تو نمى‏دانى هاويه چيست،
* آتشى است سوزنده ! “

اين سوره تهديد به عذاب قيامت و بشارت به ثواب آن است، ولى جانب تهديدش بر بشارتش مى‏چربد.

” القارعة ما القارعة،“ قارعه به معناى زدن بسيار سختى است كه احتياج دارد زننده به جايى اعتماد كند، و اين كلمه در عرف قرآن از اسماى قيامت است.

سؤال از حقيقت قارعه در جمله ” ما القارعة - قارعه چيست؟“ با اينكه معلوم است كه چيست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قيامت است، و اينكه بيست و هشت حرف الفباى گوينده، و دو سوراخ گوش شنونده نمى‏تواند به كنه قيامت پى ببرد، و به طور كلى عالم ماده گنجايش حتى معرفى آن را ندارد و به منظور تاكيد اين بزرگداشت مجددا جمله را به تعبيرى ديگر تكرار كرد و فرمود:”و ما ادريك ما القارعة . “

## نشانه 52- پراکنده شدن مردم مانند ملخ روی زمین

” يوم يكون الناس كالفراش المبثوث،“ كلمه يوم ظرفى است متعلق به مقدرى از قبيل بياد آر، مى‏كوبد مى‏آيد، و از اين قبيل، و خلاصه معناى آن اين است كه: بياد آر روزى را كه و يا مى‏كوبد در روزى كه و يا مى‏آيد روزى كه....

و كلمه فراش به معناى ملخى است كه زمين را فرش كند، يعنى روى گرده هم سوار شده باشند، پس فراش به معناى غوغاى ملخ است .

بعضى از مفسرين در اينكه چرا مردم روز قيامت را به فراش تشبيه كرد؟ گفته‏اند : براى اين است كه فراش وقتى جست و خيز مى‏كند نقطه معلومى را در نظر نمى‏گيرد، مانند مرغان، به طرف معينى نمى‏پرد، بلكه بدون جهت پرواز مى‏كند، مردم نيز در روز قيامت چنين حالتى دارند، وقتى از قبورشان سر بر مى‏آورند آنچنان ترس و فزع از همه جهات احاطه‏شان مى‏كند كه بى‏اختيار و بى هدف به راه مى‏افتند، و در جستجوى منزلها كه يا سعادت است و يا شقاوت سرگردانند .

## نشانه 53- متلاشی شدن کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی

” و تكون الجبال كالعهن المنفوش،“ عهن منفوش به معناى پشم شيث شده‏اى است كه داراى رنگهاى مختلف باشد، و اين تشبيه اشاره دارد به اينكه در آن روز كوه‏ها كه رنگهاى مختلف دارند با زلزله قيامت متلاشى، و چون پشم حلاجى شده مى‏گردند.

” فاما من ثقلت موازينه فهو فى عيشة راضية،“ اين آيه اشاره دارد به اينكه اعمال - هم مانند هر چيزى براى خود - وزن و ارزشى دارد، و اينكه بعضى اعمال در ترازوى عمل‏سنج سنگين است، و آن عملى است كه نزد خداى تعالى قدر و منزلتى داشته باشد، مانند ايمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضى ديگر اينطور نيستند، مانند كفر و انواع نافرمانيها و گناهان، كه البته اثر هر يك از اين دو نوع مختلف است، يكى سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالى است كه در ترازو سنگين باشد، و ديگرى شقاوت .

” فهو فى عيشة راضية،“ عيشه به معناى نوعى زندگى كردن است، مانند يك زندگى خوش، و اگر راضيه و خوشى را به خود عيش نسبت داد، با اينكه صاحب عيش راضى و خشنود است، يا از باب مجاز عقلى است، و يا كلمه راضيه به معناى ذات رضى و تقديرش فى عيشة ذات رضى است، يعنى در عيشى رضايت بخش.

” و اما من خفت موازينه فامه هاوية،“ ظاهرا مراد از هاويه جهنم است، و نامگذارى جهنم به هاويه از اين جهت است كه اين كلمه از ماده هوى گرفته شده، كه به معناى سقوط است، مى‏فرمايد: كسى كه ميزانش سبك باشد سرانجامش سقوط به سوى اسفل سافلين است، همچنان كه در جاى ديگر فرمود: ” ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين امنوا ....“

پس اينكه آتش دوزخ را توصيف كرده به هاويه و حال آنكه آتش سقوط نمى‏كند آتشيان سقوط مى‏كنند، از باب مجاز عقلى است، همانطور كه راضى دانستن عيش نيز از اين باب بود.

اگر هاويه را مادر دوزخيان خوانده از اين باب بوده كه مادر، ماواى فرزند و مرجع او است، به هر طرف كه برود دوباره به دامن مادر بر مى‏گردد، جهنم هم براى دوزخيان چنين مرجع و سرانجامى است .

” و ما ادريك ماهيه،“ اين جمله عظمت و فخامت امر آن آتش را بيان مى‏كند: ” نار حامية،“ يعنى آتشى است سوزنده و شديد الحراره!

در روايات اسلامي در الدر المنثور است كه ابن مردويه از ابو ايوب انصارى روايت كرده كه گفت: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ فرمود وقتى جان مؤمن از كالبدش در مى‏آيد از بندگان خدا آنها كه اهل رحمتند و قبل از وى مرده بودند به ديدنش مى‏روند، و بشير كه از دنيا با او آمده به اهل رحمت مى‏گويد: مهلت دهيد تا خستگى در آورد، او تازه از حال سكرات راحت شده است.

بعد از رفع خستگى از او مى‏پرسند: فلانى چطور شد، فلانى خانم چه كرد؟ آيا ازدواج كرد يا نه؟ به اينگونه احوالپرسى‏ها مى‏پردازند وقتى احوال مردى را بپرسند كه قبل از تازه وارد مرده باشد، در پاسخ مى‏گويد هيهات او خيلى وقت است كه مرده، او قبل از من مرد، مى‏گويند: انا لله و انا اليه راجعون به نظر ما او را به دوزخ نزد مادرش هاويه بردند، چه بد مادرى و چه بد مربيه‏اى!!

آيه 1 تا آخر سوره قارعه الميزان ج 20 ص 595

# روزي كه جوان را پير مي كند!

* ” يَوْمَ تَرْجُف الأَرْض وَ الجِبَالُ وَ كانَتِ الجَبَالُ كَثِيباً مَّهِيلاً...
* فَكَيْف تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتمْ يَوْماً يجْعَلُ الْوِلْدَنَ شِيباً،
* السمَاءُ مُنفَطِرُ بِهِ كانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً !
* در روزى كه زمين و كوهها به لرزه در آيند و كوهها چون تلى از ماسه شوند... شما اگر كفر بورزيد چگونه مى‏توانيد از عذاب قيامت خود را كنار بكشيد روزى كه كودكان را پير مى‏كند،
* و آسمان به وسيله تحول آن روز شكافته مى‏شود و وعده خدا شدنى است! “

## نشانه 54- تبدیل شدن کوهها به تل ماسه

مهيل شدن كوهها به معناى آن است كه وقتى ريشه‏اش تكان بخورد از بالا فرو بريزد. كثيب رمل به معناى توده‏اى از شن است.

” فكيف تتقون ان كفرتم يوما يجعل الولدان شيبا،“ شما چگونه خود را از عذاب روزى كه جوان را پير مى‏كند حفظ مى‏كنيد.

اين تعبير كه آن روز كودكان را پير مى‏كند كنايه است از شدت عذاب آن روز نه طولانى بودنش.

## نشانه 55- انفطار و شکافته شدن آسمان

” السماء منفطر به كان وعده مفعولا،“ اين آيه براى بار دوم به شدت آن روز اشاره مى‏كند، و كلمه انفطار به معناى شكاف برداشتن است، و معناى آيه اين است كه: آسمان در آن روز و يا به سبب شدت آن روز شكافته مى‏شود.

” كان وعده مفعولا - وعده خدا شدنى است! “

آيه 14 سوره مزمل الميزان ج 20 ص 105

# بطشۀ کبری

* ” يوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون،
* روزى كه با گرفتنى سخت و بزرگ مى‏گيريم كه ما انتقام گيرنده هستيم!“

منظور از روزى كه خدا كفار را به بطشى بزرگ بطش مى‏كند روز قيامت است. توصيف بطشه با كلمه كبرى مؤيد همين تفسير است، چون اين توصيف، بطشه را بطشه‏اى معرفى مى‏كند كه بزرگتر از آن تصور نمى‏شود، و چنين بطشه‏اى همان بطشه روز قيامت است كه عذابش از هر عذابى سخت‏تر است، همچنان كه قرآن كريم فرموده: ”فيعذبه الله العذاب الاكبر،“ كما اينكه پاداش قيامت هم بزرگترين پاداش است، و در آن باره مى‏فرمايد:” و لاجر الآخرة اكبر ! “

آيه 10 تا 16 سوره دخان الميزان ج : 18 ص : 208

# شکافته شدن آسمان و آمدن ملائکه

* ” وَ يَوْمَ تَشقَّقُ السمَاءُ بِالْغَمَمِ وَ نُزِّلَ المَلَئكَةُ تَنزِيلاً،
* **الْمُلْك يَوْمَئذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ** وَ كانَ يَوْماً عَلى الْكَفِرِينَ عَسِيراً،
* روزى كه آسمان با ابر شكافته شود و فرشتگان فراوان نازل شوند،
* آن روز فرمانروايى خاص خداى رحمان است و براى كافران روزى بسيار دشوار مى‏باشد.“

## نشانه 56- شکافته شدن آسمان با ابرها و نزول ملائکه

روز قيامت آسمان شكافته مى‏شود، و ابرهايى هم كه روى آن را پوشانده نيز باز مى‏شود، و ملائكه كه ساكنان آسمانند نازل مى‏شوند، و كفار ايشان را مى‏بينند.

آيه قريب المعنا با آيه:” و انشقت السماء فهى يومئذ واهية و الملك على ارجائها،“ مى‏شود.

و بعيد نيست كه اين طرز سخن كنايه باشد از پاره شدن پرده‏هاى جهلى، و بروز عالم آسمان - يعنى عالم غيب - و بروز سكان آن، كه همان ملائكه هستند، و نازل شدن ملائكه به زمين، كه محل زندگى بشر است.

و اگر از واقعه قيامت تعبير به تشقق كرد، نه به تفتح و امثال آن، براى اين بود كه دلها را بيشتر بترساند، و همچنين تنوين در كلمه تنزيلا باز براى رساندن عظمت آن روز است .

” الملك يومئذ الحق للرحمن و كان يوما على الكافرين عسيرا،“ يعنى ملك مطلق آن روز حقى است ثابت براى رحمان، چون آن روز ديگر تمامى اسباب از كار افتاده و روابطى كه بين آنها و مسببات بود گسيخته مى‏گردد.

مراد از اينكه آن روز ملك براى رحمان مى‏شود، اين است كه آن روز براى همه ظاهر مى‏شود كه ملك و حكم تنها از آن خدا بوده و بس، و هيچ يك از اسباب بر خلاف آنچه مردم مى‏پنداشتند استقلالى از خود نداشتند .

” و يوم يعض الظالم على يديه يقول يا ليتنى اتخذت مع الرسول سبيلا ،“ معناى آيه اين است كه: به ياد آر روزى را كه ستمگر آن چنان پشيمان مى‏شود كه از فرط و شدت ندامتش مى‏گويد: اى كاش راهى با رسول باز مى‏كردم و در نتيجه راه باريكى به سوى هدايت به دست مى‏آوردم.

در اين سه آيه اشعار بلكه دلالت است كه سبب عمده در ضلالت اهل ضلال، سرپرستى هواپرستان، و اولياى شيطان است، آنچه هم كه خود ما به چشم مى‏بينيم مؤيد آن است .

آيه 25و26سوره فرقان الميزان ج : 15 ص : 280

# صیحه شدید روز قیامت

* ” فَإِذَا جَاءَتِ الصاخَّةُ،
* پس وقتى آن صيحه شديد آسمانى بيايد! “

## نشانه 57- آمدن صیحه شدید و فرار انسان از خانوادة خود

كلمه صاخّه به معناى صيحه شديدى است كه از شدتش گوشها كر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

* ” يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابيه و صاحبته و بنيه ...،
* و روزى رسد كه هر كس از برادرش هم فرار مى‏كند،
* و از مادر و پدرش،
* و از همسر و فرزندانش،
* در آن روز هر كس آنقدر گرفتار است كه به ياد غير خودش نمى‏افتد.“

اين آيه به شدت روز قيامت اشاره مى‏كند، شدت آن روز به حدى است كه انسان از أقربا و نزديكانش مى‏گريزد، براى اينكه شدت آنچنان احاطه مى‏كند كه نمى‏گذارد آدمى به ياد چيزى و كسى بيفتد، و اعتنايى بغير خود كند، حال غير خودش هر كه مى‏خواهد باشد، آرى بلا و مصيبت وقتى عظيم باشد و شدت يابد و بر آدمى چيره گردد، آنچنان آدمى را به خود جذب مى‏كند كه از هر فكر و تلاشى منصرفش مى‏سازد.

آيه 33 تا آخر سوره عبس الميزان ج 20 ص 343

# وقوع راجفه و رادفه

* ” يَوْمَ تَرْجُف الرَّاجِفَة، تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ،
* روزى كه زلزله‏هاى وحشتناك همه چيز را به لرزه درمى‏آورد،
* و از پس آن، حادثه دومين - صيحه عظيم- رخ مى‏دهد.“

راجفه به صيحه‏هاى عظيمى تفسير شده كه در آن تردد و اضطرابى باشد، و رادفه به صيحه متاخر تابع تفسير شده، در نتيجه بنا بر اين تفسير، دو آيه مورد بحث با دو نفخه صور تطبيق مى‏شود، كه آيه زير هم بر آنها دلالت دارد، مى‏فرمايد:” و نفخ فى الصور فصعق من فى السموات و من فى الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون.“

## نشانه 58- زلزله وحشتناک و صیحه عظیم

مراد از راجفه نيز همان نفخه اولى است، كه زمين و كوهها را تكان مى‏دهد، و مراد از رادفه نفخه دوم است، كه متاخر و بعد از نفخه اول صورت مى‏گيرد.

* ” قلوب يومئذ واجفة ابصارها خاشعة،
* دلهايى در آن روز سخت هراسان است ديدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده باشد.“

اين جمله بيانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال اين موارد كه صفات ادراكى از قبيل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده مى‏شود، نفوس بشرى است.

اگر خشوع را به ابصار نسبت داده با اينكه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن بوده كه اثر ظاهرى خشوع در چشمها قوى‏تر از ساير اعضاء است.

آيه 6 تا 9 سوره نازعات الميزان ج 20 ص 300

**فصل سوم**

يوم الفصل، روز ميقات جمعي

# يوم الفصل، روز ميقات انسانها از اولين تا آخرين

* ” إِنَّ يَوْمَ الْفَصلِ مِيقَتُهُمْ أَجْمَعِينَ‏،
* يَوْمَ لا يُغْنى مَوْلىً عَن مَّوْلًى شيْئاً وَ لا هُمْ يُنصرُونَ‏،
* إِلا مَن رَّحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ‏،
* به يقين كه روز فصل ميعاد همه آنان است،
* روزى كه هيچ دوستى هيچ بارى از دوست خود نمى‏كشد و به هيچ وجه يارى نمى‏شوند،
* مگر كسى كه خدايش رحم كند كه او عزيز و رحيم است.“

اين آيه شريفه خصوصيات و صفات روز قيامت را بيان مي كند و مى‏فرمايد در روز قيامت تمامى مردم از اولين و آخرين براى رب العالمين بپا مى‏خيزند.

و اگر آن را يوم الفصل خوانده، بدين جهت است كه خداى تعالى در آن روز بين حق و باطل جدايى مى‏افكند، و محق را از مبطل، و متقى را از مجرم جدا مى‏كند. ممكن هم هست از اين جهت باشد كه آن روز روز قضاء فصل الهى است.

” ميقاتهم اجمعين،“ يعنى روز فصل روز ميقات همه آنان است.

” يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئا ولاهم ينصرون،“ اين آيه شريفه يوم الفصل را بيان مى‏كند. و نخست اين معنا را نفى مى‏كند كه در آن روز كسى به درد كس ديگر بخورد. در ثانى خبر مى‏دهد از اينكه در آن روز كفار يارى نخواهند شد.

آيه 40 تا 42 سوره دخان الميزان ج : 18 ص : 224

# يوم الفصل، ميقات و وعده گاه خلق

* ” إِنَّ يَوْمَ الْفَصلِ كانَ مِيقَتاً،
* همانا روز فصل يعنى روز قيامت كه در آن فصل خصومتها شود وعده‏گاه خلق است.“

ميقات به معناى آخرين لحظه از مدتى است كه براى حدوث امرى از امور معين شده است.

از اين آيه شريفه شروع شده است به توصيف آن **نبأ عظيمى** كه خبر از وقوع آن در آينده داده و فرمود: ” كلا سيعلمون“ و آن را يوم الفصل خواند تا بفهماند در آن روز بين مردم فصل قضا مى‏شود و هر طايفه‏اى بدانچه با عمل خود مستحق آن شده مى‏رسد، پس يوم الفصل، ميقات و آخرين روزى است كه براى فصل قضا معين شده بود.

تعبير به لفظ ” كان“ كه مخصوص رساندن ثبوت است مى‏فهماند يوم الفصل از سابق ثابت و در علم خدا معين شده بود.

و معناى جمله اين است كه:

- محققا يوم الفصل كه خبرش خبر عظيمى است در علم خدا معين شده بود و روزى كه خدا آسمانها و زمين را مى‏آفريد و نظام جارى در آن را بر آن حاكم مى‏كرد از همان روز براى نظام مادى جهان مدتى معين كرد كه با به سر رسيدن آن مدت عمر عالم ماده هم تمام مى‏شود چون خداى تعالى مى‏دانست كه اين نشأه جز با انتهايش به يوم الفصل تمام نمى‏شود، چون خودش نشأه دنيا را آفريده بود مى‏دانست كه اگر آن را بخواهد بيافريند لازمه‏اش اين است كه نشأه قيامت را هم به پا كند .

* ” يوم ينفخ فى الصور فتاتون افواجا،
* آن روزى كه در صور دميده مى‏شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شويد،
* و فتحت السماء فكانت أبوابا،
* و آسمان گشوده شود پس درهاى متعددى از آن باز شود تا هر فوجى از درى شتابند.“
* ” و سيرت الجبال فكانت سرابا،
* و كوهها به حركت در آيد و مانند سراب گردد.“

# يوم الفصل، و كمينگاه بودن جهنم

” ان جهنم كانت مرصادا،

همانا دوزخ در انتظار بدكاران است! “

اين آيه اين نكته را مى‏فهماند كه جهنم محل عبور همه مردم است، و از همين باب است آيه زير كه مى‏فرمايد:” و ان منكم الا واردها - هيچ كس از شما نيست مگر آنكه به جهنم وارد خواهد شد.“

* ” للطاغين مابا،
* آن دوزخ جايگاه مردم سركش و طاغي است.“

طاغيان كسانى هستند كه متصف به طغيان باشند، و خروج از حد، كار هميشگى آنان باشد. اگر جهنم را محل برگشت طاغيان خوانده، به اين عنايت بوده كه خود طاغيان در همان دنيا، جهنم را ماواى خود كردند، پس صحيح است بگوييم به جهنم بر مى‏گردند.

* ” لابثين فيها احقابا،
* كه در آن دوران‏هاى متمادى عذاب كشند.“

كلمه أحقاب به معناى زمانهاى بسيار و روزگاران طولانى است كه آغاز و انجام آن مشخص نباشد.

از ظاهر آيه بر مى‏آيد كه مراد از طاغيان، معاندين از كفار هستند، مؤيد اين ظهور ذيل سوره است كه مى‏فرمايد:

* ” انهم كانوا لا يرجون حسابا،
* زيرا آنها به روز حساب اميد نداشتند
* و كذبوا باياتنا كذابا،
* و آيات ما را از فرط جهالت سخت تكذيب كردند.“
* ” لا يذوقون فيها بردا و لا شرابا،
* هرگز در آنجا قطره‏اى آب سرد و شراب طهور نياشامند.“
* ” الا حميما و غساقا،
* مگر آبى پليد سوزان كه از چرك و خون جهنم است به آنها دهند.“
* ” جزاء وفاقا،
* كه با كيفر اعمال آنها موافق است! “

كفار اميد حسابى ندارند، و آيات ما را به طور عجيب تكذيب مى‏كنند، چون بر تكذيب خود اصرار مى‏ورزند. اين آيه مطابقت جزا با اعمال ايشان را تعليل مى‏كند، به اين بيان كه كفار اميد حساب در يوم الفصل را ندارند، در نتيجه از حيات آخرت مايوسند، و به همين جهت آيات داله بر وجود چنين روزى را انكار مى‏كنند، و به دنبال آن آيات توحيد و نبوت را هم انكار نموده ، در اعمال خود از حدود عبوديت تجاوز مى‏كنند، و نتيجه همه اينها اين شده كه به كلى خدا را از ياد ببرند، خدا هم آنان را از ياد برد، و سعادت خانه آخرت را بر آنان تحريم كرد، در نتيجه براى آنان نماند مگر شقاوت، و در آن عالم چيزى به جز مكروه نمى‏يابند، و جز با صحنه‏هاى عذاب مواجه نمى‏شوند، و همين است معناى اينكه فرمود:

- ” فذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا ! “

” جزاء وفاقا “ دلالت دارد بر مطابقت كامل بين جزا و عمل، پس انسان با عمل خود نمى‏جويد مگر جزايى را كه مو به مو مطابق آن باشد، پس رسيدن به جزا در حقيقت رسيدن به عمل است، همچنان كه فرمود:” يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون .“

* ” و كل شى‏ء احصيناه كتابا،
* و حال آنكه هر چيز را ما در كتابى به احصاء و شماره رقم كرده‏ايم.“

يعنى هر چيزى را - كه اعمال شما هم از آن جمله است - ضبط كرده و در كتابى جليل القدر بيان نموده‏ايم، بنابر اين آيه شريفه مورد بحث در معناى آيه زير است كه مى‏فرمايد:” و كل شى‏ء أحصيناه فى امام مبين.“

ممكن هم هست مراد اين باشد كه هر چيزى را ما با نوشتن در لوح محفوظ و يا در نامه اعمال حفظ كرده‏ايم .

جزاى آنها موافق با اعمال ايشان است، به علت اينكه چنين حال و وضعى داشتند، در حالى كه ما حال و وضعشان را عليه آنان ضبط كرديم، و جزايى موافق با آن به ايشان مى‏دهيم.

* ” فذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا،
* پس بچشيد كيفر تكذيب و بدكارى را كه هرگز بر شما چيزى جز رنج و عذاب دوزخ نيفزاييم چنانكه شما در دنيا هيچ متنبه نشده و جز بر بدى نيفزوديد. “

مى‏خواهد ايشان را از اين اميد مايوس كند كه روزى از شقاوت نجات يافته به راحتى برسند. مراد از جمله” فلن نزيدكم الا عذابا،“ اين است كه آنچه مى‏چشيد عذابى است بعد از عذابى كه قبلا چشيده بوديد، پس آن عذاب، عذابى است بعد از عذاب، و عذابى است روى عذاب، همچنان عذابها دو چندان مى‏شود، و عذابى به عذابتان افزوده مى‏گردد، پس از اينكه به آرزوى خود برسيد مايوس باشيد، و اين آيه خالى از اين ظهور نيست كه مراد از جمله” لابثين فيها احقابا،“ خلود در آتش است، و اينكه عذاب از شما قطع نخواهد شد!

## يوم الفصل، و بهشت رستگاران

* ” إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً، حَدَائقَ وَ أَعْنَبا، وَ كَوَاعِب أَتْرَاباً،
* براى متقيان در آن جهان رستگارى و آسايش است،
* باغهايى سرسبز و انواعى از انگورها،
* و دختران زيباى دلربا كه همه در خوبى و جوانى مانند يكديگرند.“

فوز (مفازا ) به معناى ظفر يافتن به خير بدون صدمه و با حفظ سلامت است، پس در اين كلمه هم معناى ظفر يافتن به خير هست و هم معناى نجات و خلاصى از شر.

حديقه ( حدايق) به معناى بوستان داراى ديوار است.

عنب ( اعناب) نام ميوه درخت مو است.

كاعب (كواعب) به معناى دختر نورسى است كه پستانهايش رو به رشد نهاده، و دائره‏اى تشكيل داده، و كمى از اطرافش بلندتر شده است.

كواعب اتراب به معناى دخترانى هم سن و سال و شبيه به هم هستند.

”و كاسا دهاقا،“ يعنى قدحهايى پر از شراب.

” لا يسمعون فيها لغوا و لا كذابا،“ يعنى در بهشت سخن لغو نمى‏شنوند، سخنى كه هيچ اثر مطلوب بر آن مترتب نمى‏شود، و نيز يكديگر را در آنچه مى‏گويند تكذيب نمى‏كنند، پس سخنان بهشتيان هر چه هست حق است و اثر مطلوب دارد، و صادق و مطابق با واقع است.

” جزاء من ربك عطاء حسابا،“ يعنى رفتارى كه با متقين مى‏شود هر چه باشد در حالى است كه جزايى حساب شده، و عطيه‏اى از ناحيه پروردگار تو است.

## يوم الفصل، و ربوبيت عمومي رحمان

” رب السموات و الأرض و ما بينهما الرحمن،“

اين آيه كلمه ربك را كه در آيه قبل بود تفسير و بيان مى‏كند، مى‏خواهد بفهماند ربوبيت خداى تعالى عمومى است و همه چيز را شامل است، و آن ربى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ رب خود اتخاذ كرده و او را مى‏خواند رب اختصاصى نيست، بلكه رب هر موجودى است.

توصيف رب به صفت رحمان - با در نظر گرفتن اينكه اين كلمه صيغه مبالغه است - اشاره دارد به سعه رحمت او، و اينكه رحمت خدا نشانه ربوبيت او است، ممكن نيست موجودى از آن محروم باشد، همچنان كه ممكن نيست موجودى از تحت ربوبيت او خارج باشد، مگر آنكه مربوبى از مربوبهاى او خودش به سوء اختيارش رحمت او را نپذيرد، كه اين شقاوت و بدبختى خود ايشان است، مانند طاغيان كه مربوب خدا هستند، ولى رحمت او را نپذيرفته از زى عبوديتش خارج شدند.

* ” لا يملكون منه خطابا،
* خدايى كه آسمانها و زمين و همه مخلوقاتى كه در بين آسمان و زمين است بيافريده خدايى مهربان است كه در عين مهربانى كسى از قهر و سطوتش با او به گفتگو لب نتواند گشود.“

از اينكه اول اين آيه دنبال آيه ” رب السموات والأرض وما بينهما الرحمن،“ واقع شده، كه از ربوبيت و رحمانيت خدا خبر مى‏دهد، و شان ربوبيت تدبير و شان رحمانيت بسط رحمت است. جمله ” لا يملكون منه خطابا،“ در معناى آيه زير است كه مى‏فرمايد :” لا يسئل عما يفعل و هم يسئلون.“

از نظر وقوع ذيل آن كه مى‏فرمايد:” يوم يقوم الروح و الملئكة صفا،“ بعد از جمله ” لا يملكون منه خطابا،“ كه از ظاهرش بر مى‏آيد اين مالك نبودنشان مختص به يوم الفصل است، و نيز از نظر وقوع آن جمله در سياق تفصيل جزاى الهى طاغيان و متقين، بر مى‏آيد كه مراد اين است كه ايشان مالكيت و اذن آن را ندارند كه خدا را در حكمى كه مى‏راند و رفتارى كه معمول مى‏دارد مورد خطاب و اعتراض قرار دهند، و يا دست به شفاعت بزنند .

سؤالى كه در اينجا پيش مى‏آيد اين است كه چرا ملائكه استثنا نشدند، و به طور كلى فرمود:” لا يملكون منه خطابا،“ با اينكه ملائكه منزه از اينند كه به خداى تعالى اعتراضى بكنند، و خداى تعالى در باره آنان فرموده:” عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامره يعملون،“ و نيز در سوره نحل آيه 40 بعضى از ايشان را روح و كلمه خود خوانده، و در سوره انعام آيه 73 كلام خود را حق خوانده و در سوره نور آيه 25 خود را حق مبين دانسته، و حق، هيچ گاه معارض و مناقض حق واقع نمى‏شود. پس معلوم مى‏شود مراد از خطابى كه فرموده مالك آن نيستند اعتراض به حكم و رفتار او نيست، بلكه تنها همان مساله شفاعت و ساير وسائل تخلص از شر است، نظير عدل، بيع، دوستى، دعاء و درخواست، كه در جاى ديگر هم فرموده:” من قبل ان ياتى يوم لا بيع فيه و لا خلة و لا شفاعة،“ و نيز فرموده:” و لا يقبل منها عدل و لا تنفعها شفاعة،“ و نيز فرموده:” يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه .“

و كوتاه سخن اينكه: ضمير فاعل در يملكون به تمامى حاضران در يوم الفصل بر مى‏گردد، چه ملائكه، چه روح، چه انس و چه جن، چون سياق آيه سياق حكايت از عظمت و كبريايى خداى تعالى است، و در چنين سياقى همه مشمولند نه خصوص ملائكه و روح، و نه خصوص طاغيان.

## يوم الفصل، خيزش و صف بندي روح و ملائكه

* يوم يقوم الروح و الملئكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا،
* روزى كه آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخيزند و هيچ كس سخن نگويد جز آن كس كه خداى مهربانش اذن دهد و او سخن به صواب گويد.

و مراد از روح مخلوقى امرى است كه آيه” قل الروح من امر ربى“ به آن اشاره دارد.

و كلمه ” صفاً “ حالى است از روح و ملائكه و حالت صافين را مى‏رساند، و چه بسا از مقابله‏اى كه ميان روح و ملائكه انداخته استفاده شود كه روح به تنهايى يك صف را، و ملائكه همگى يك صف را تشكيل مى‏دهند .

و جمله لا يتكلمون بيانى است براى جمله” لا يملكون منه خطابا،“ و ضمير فاعل در آن به همه اهل محشر بر مى‏گردد، چه روح، چه ملائكه، چه انس، و چه جن، و سياق بر اين معنا شاهد است.

و جمله” الا من أذن له الرحمن،“ مى‏خواهد بيان كند چه كسانى در آن روز با اذن خدا سخن مى‏گويند، پس جمله مذكور به ظاهر اطلاقش در معناى آيه زير است كه مى‏فرمايد:” يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه.“

” و قال صوابا،“ يعنى تنها كسانى حق سخن گفتن دارند كه خدا اذنشان داده باشد و سخنى صواب بگويند، سخنى كه حق محض باشد، و آميخته با باطل و خطا نباشد، و اين جمله در حقيقت قيدى است براى اذن خدا، گويا فرموده و خدا اذن نمى‏دهد مگر به چنين كسى .

و در نتيجه آيه شريفه در معناى آيه زير است كه مى‏فرمايد:” و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم يعلمون.“

عنايت كلامى در اين مقام به نفى اصل خطاب و تكلم است، حال متكلم هر كه مى‏خواهد باشد، و نمى‏خواهد تكلم در باره تمامى افراد را حتى آنهايى را كه جواز تكلم در موردشان مسلم است نفى كند، پس استثناشدگان متكلمينى هستند كه در اصل تكلم ماذونند، و آيه متعرض اين معنا كه در باره چه كسانى تكلم مى‏شود نيست.

## يوم الفصل، ذلك اليوم الحق

* ” ذَلِك الْيَوْمُ الحَقُّ فَمَن شاءَ اتخَذَ إِلى رَبِّهِ مَئَاباً،
* چنين روز محقق خواهد شد پس هر كه مى‏خواهد، نزد خداى خود در آن روز مقام و منزلتى يابد در راه ايمان و اطاعت بكوشد،
* إِنَّا أَنذَرْنَكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنظرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَت يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكافِرُ يَلَيْتَنى كُنت تُرَبَا،
* ما شما را از روز عذاب كه نزديك است ترسانيده و آگاه ساختيم روزى كه هر كس هر چه از نيك و بد كرده در پيش روى خود حاضر بيند و كافر در آن روز از فرط عذاب آرزو مى‏كند كه ايكاش خاك بود تا چنين به آتش كفر خود نمى‏سوخت. “

” ذلك اليوم الحق،“ اشاره است به ” يوم الفصل“ كه در اين سوره ذكر شد، و در ضمن آياتى توصيف گرديد.

مراد از حق بودن آن روز ثبوت حتمى و رانده شدن قضاى آن، و تخلف ‏ناپذيرى وقوع آن است.

” فمن شاء اتخذ الى ربه مابا،“ يعنى هر كس بخواهد مى‏تواند به سوى پروردگار خود مرجعى بگيرد، كه به وسيله آن به ثواب متقين برسد، و از عذاب طاغيان نجات يابد.

” انا أنذرناكم عذابا قريبا ...،“ مراد از اين عذاب عذاب آخرت است، و نزديك بودن آن به اعتبار حق بودن، و بدون شك حق بودن وقوع آن است چون هر چه آمدنى باشد نزديك است.

علاوه بر اين، وقتى قيامت عبارت باشد از تجسم اعمال آدمى، و جزا ديدن انسان در برابر اعمال، اين اعمال همواره با آدمى هست، و از هر چيز ديگرى به انسان نزديك‏تر است.

” يوم ينظر المرء ما قدمت يداه،“ يعنى روزى كه انسان منتظر ديدن جزاى اعمالى است كه در زندگى دنيا انجام داده، و از پيش فرستاده است .

بعضى گفته‏اند: معنايش اين است كه در آن روز انسان به اعمال خود نظر مى‏كند، چون همه اعمال خود را نزد خود حاضر مى‏بيند همچنان كه در جاى ديگر همين مطلب را خاطر نشان نموده، فرموده است:” يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء.“

” و يقول الكافر يا ليتنى كنت ترابا،“ يعنى كافر در آن روز از شدت آن روز آرزو مى‏كند اى كاش خاكى بود فاقد شعور و اراده، و در نتيجه آنچه كرده نكرده بود، و جزا داده نمى‏شد.

آيه 17 تا 37 سوره **نبأ** الميزان ج 20 ص 268

# تمتع مجرمين در دنيا و عذابشان در يوم الفصل

* ” كلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكم مجْرِمُونَ‏،
* وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ‏،
* وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لا يَرْكَعُونَ‏،
* وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ‏،
* اى كافران شما هم بخوريد و تمتع بريد به عمر كوتاه دنيا كه شما بسيار بدكاريد،
* واى در آن روز به حال آنانكه آيات خدا را تكذيب كردند،
* و هر گاه به آنها گفته شد كه نماز و طاعت خدا را به جاى آريد اطاعت نكردند،
* واى در آن روز به حال آنانكه آيات خدا را تكذيب كردند! “

خطاب در اين آيه از قبيل خطابهاى تهديدآميزى است كه ما به دشمن خود مى‏كنيم و مى‏گوييم هر چه دلت مى‏خواهد بكن، و يا هر چه از دستت بر مى‏آيد كوتاهى مكن، كه معنايش اين است كه هر كارى بكنى سودى به حالت ندارد، و اين نوع خطابها مخاطب را از اينكه از حيله‏هاى خود سود ببرد و در نتيجه به هدف خود برسد مايوس مى‏كند، و نظير آن در چند جاى قرآن آمده، مى‏فرمايد: ” فاقض ما أنت قاض انما تقضى هذه الحيوة الدنيا،“ و نيز مى‏فرمايد:” اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصير.“

پس اينكه فرمود: بخوريد، و در اندك زمانى تمتع ببريد، و يا تمتعى اندك ببريد، در حقيقت مى‏خواهد ايشان را مايوس كند از اينكه با خوردن و تمتع بردن بتوانند عذاب را از خود دفع كنند، وقتى نمى‏توانند جلو عذاب را بگيرند، هر چه دلشان مى‏خواهد از متاع قليل دنيا بخورند.

و اگر در اين زمينه خصوص خوردن و تمتع را يادآور شد، براى اين بود كه منكرين معاد براى سعادت معنايى جز سعادت دنيا قائل نيستند، و براى سعادت دنيا هم معنايى جز خوردن و شهوترانى كردن نمى‏فهمند، عينا مانند يك حيوان بى‏زبان، كه قرآن كريم ايشان را به آن تشبيه نموده مى‏فرمايد:” و الذين كفروا يتمتعون و ياكلون كما تاكل الأنعام و النار مثوى لهم . “

و جمله” انكم مجرمون،“ علت مطالب ما قبل را بيان مى‏كند، كه در آن امر مى‏كرد به اينكه بخوريد و تمتع ببريد كه از آن سودى نخواهيد برد، براى اينكه شما با تكذيب يوم الفصل، و تكذيب كيفر تكذيب‏گران، مجرم شديد، و جزاى مجرم خواه ناخواه آتش است .

” و اذا قيل لهم اركعوا لا يركعون،“ زمينه گفتار در سابق زمينه تهديد تكذيب‏گران روز فصل بود، و در اين مقام بود كه آثار سوء اين تكذيبشان را بيان كند، در آيه مورد بحث هم همين مطلب را تمام نموده، مى‏فرمايد اينان خدا را وقتى كه ايشان را به عبادت خود مى‏خواند عبادت نمى‏كنند، چون منكر روز جزايند، و با انكار روز جزا عبادت معنا ندارد.

” فَبِأَى حَدِيثِ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ‏،“ وقتى به قرآن كه معجزه و آيتى است الهى ايمان نمى‏آورند، و وقتى اين قرآن با كمال روشنى و با برهان قاطع برايشان بيان مى‏كند كه معبودى جز خدا ندارند، و خدا شريكى ندارد، و در پيش رويشان يوم الفصلى چنين و چنان دارند، توجهى بدان نمى‏كنند، ديگر بعد از اين قرآن به چه سخنى ايمان مى‏آورند؟!

آيه 46 تا 49 سوره مرسلات الميزان ج 20 ص 251